

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه فلق (جله اول)

ختم مفهومی استادانوت ۹۳/۹/۸

نکاتی راجع به سوره‌های جزء ۳۰:

کل قرآن در سوره‌های کوچک جمع شده است، برای همین خواندن آن آسان است اما کار کردن آن سخت است. این سوره‌ها کوچک و قابل مرور کردن است و همچنین جمع بندی موضوع است لذا هم مقام احکام هم مقام تفصیل دارند. در مقام احکام: یک مدل هستند برای یک سری مفاهیم در کل قرآن مثلا سوره فلق و ناس مدل استعاده را در کل قرآن نشان می دهند. هر جا خواستید استعاده کنید باید از این مدل استفاده کنید. احکام یعنی بیان حقیقت جاری در کل قرآن.

در مقام تفصیل: بیان راهکار برای موضوعات مطرح شده هستند. ارائه راهکارهای اختصاصی برای موضوعات مطرح شده است مثلا وقتی در سوره بقره و آل عمران به استعاده می رسید باید تفصیلی آن را در سوره فلق و ناس ببینید.

این دو نکته فقط در مورد جزء سی نیست برای کل قرآن است اما در سور این جزء بهتر دیده می شود.

مجموع این دو بحث این است که انسان یک فهم کلی بدست آورد و به آن رجوع کند و یک فهم اختصاصی قابل توسعه که حتی اگر گمانه زنی و مشابه باشد اشکالی ندارد اما فهم کلی آن محکم باشد.

هر کدام از این سوره‌ها بالاخص در مقام احکامشان تبدیل به یک نرم افزار در درون انسان می شوند و می تواند اجرا شود و به تدریج منابع بسیاری را برای انسان رقم بزند. این را در مورد سوره‌های بلند به این نحو می گوئیم چون دسترسی به آنها سریع نیست اما دسترسی به اینها سریع است.

همچنین با توجه به نکات بالا این سور با درجات علمی متفاوتی قرائت می شود. مثلا به بچه ها با مفاهیمی که خودش درگیر آن است قابل آموزش است. به همین دلیل است که سوره‌ها را به بچه‌ها از جزء سی آموزش می دهند.

با سوره‌های جزء سی می‌شود روش مطالعه کل قرآن را بدست آورد. مثلاً با دستگاه سوره فلق می‌توان کل قرآن را مطالعه کرد. حسن آن به این دلیل است که شما می‌توانید فقط سوره‌های جزء سی را حفظ کنید اما کل قرآن را در نمازهایتان یا در روزمرتان مرور کنید. این موضوع را اهل بیت این طور مطرح کردند که اگر فلان سوره را هر کس بخواند یک سوم قرآن را خوانده است و اگر سه بار بخواند کل قرآن را خوانده است.

قرآن مثنائی است یعنی مضامینش روی هم انعطاف دارد یعنی می‌توانید سوره بقره را با معانی سوره فلق بخوانید.

حال سوره فلق این گونه است که می‌توان کل قرآن را با آن مشاهده کرد.

سبع مثنائی بودن قرآن سوره حمد است و به همین خاطر اسمش سبع مثنائی است یعنی ۷ آیه‌ای که قابل انعطاف است. ما وقتی نماز می‌خوانیم احساس نمی‌کنیم که قرآن می‌خوانیم اما خدا وقتی بحث نماز را مطرح می‌کند آن را جدا از قرآن نمی‌داند بلکه آن را یک مدل قرآن خواندن می‌داند مثل سوره مزمل که وقتی می‌گویید قم الیل بعدش می‌گوید نماز بخوان یا قرآن فجر بخوان.

سوره‌های جزء سی به مفصلات تعبیر شده‌اند.

اگر بخواهیم تمایز قرآن را نسبت به بقیه کتب مشخص کنیم باید روی جزء سی کار کنیم.

سوره‌های جزء سی خیلی سنگین هستند و بنده از گفتن آنها ابا دارم زیرا در بحث تدبری مطرح کردن خیلی مشکل است. وقتی ما وارد تحلیل می‌شویم از حوزه قرآن خواندن خارج می‌شویم مجبوریم بعضی از بحث‌ها را باز کنیم و ۳ یا ۴ جلسه یک واژه از یک سوره کار شود لذا افراد باید آمادگی داشته باشند و بدانند این هم جزء برنامه است.

سوره مبارکه فلق

آیه ۱:

قل: ابراز درونی و تبدیل شدن اعتقاد به فرآیند عملی به این معنا که در قل یک طرفش اعتقاد و یک طرفش عمل است پس یک باور به عمل رسیده است که دو حالت دارد یکی اینکه در گفتار مشهود باشد یکی این که در رفتار مشهود باشد و قل های قرآن نوعاً از این مدل است بالاخص وقتی امر به قل می شود. یک عملیاتی است که متکی به باور است.

اعوذ: پناه بردن از یک خطر در پیش رو یعنی خود را در امنیت قرار دادن، به محل امن رجوع کردن برای دوری از آسیب ها که دو حالت دارد دفع و رفع یعنی یا آسیب آمده و می خواهد آن را برطرف کند یا آسیب می خواهد بیاید و شما می خواهید آن را دفع کنی یعنی یا درمان است یا پیشگیری است.

درمان = رفع پیشگیری = دفع و جفتش می شود منع.

رب الفلق: مضاف و مضاف الیه، ویژگی رب را با فلق بیان می کند و برای فهم رب باید فلق را شناخت.

فلق: انشقاق مع حصول إبانة بین الطرفين، علت آمدن انشقاق این است که شق فجر، شکاف همه اینها در آن است.

ابانه: از ریشه بین است وقتی بین یک چیزی با یک چیزی فرق می کند به آن ابانه می گویند یعنی می توانی فرق قائل بشوی و بیشتر یک تمایزی است که بین دو طرف ایجاد می شود مثلاً می گویند سپیده دم و شما می فهمید که یک طرفش شب بوده و یک طرفش روز که در واقع می شود تمایز بین شب و روز.

فلق فقط در حوزه مخلوقاتی به کار می رود که در نظام تقدیر هستند.

ما یک نظام مجردات داریم که در آن کتاب خلق می شود و فلق هم در عالم خلق است نه عالم امر زیرا عالم امر به این معنا مقدار ندارد.

رب فلق: اون وجود مبارکی که فلق را ایجاد می کند به معنی فائق است در واقع رب الفلق میشود رب از جهت ایجاد انفلاق در مخلوقات.

رب: همه کاره، اگر از رب بگیریم در قرآن جمعش را ارباب می گوید وقتی ارباب می گوید یعنی همه کاره.

علامه: (رب) مالکیت در تدبیر دارد یعنی تدبیر اشیاء بدست اوست.

رب همان لا اله الا الله خودمان که یک کاری هم از او می‌بینیم و اسم نزدیکترش می‌شود سرپرست.

علامه مصطفوی: کسی که متصدی و مالک تدبیر در تدبیر شی در رساندن او به کمال است و وقتی این را می‌گوییم باید انفلاق را هم به آن اضافه کنیم یعنی مالکیت در تدبیر و سرپرستی و سوق دادنش به واسطه انفلاق صورت می‌گیرد.

ماهیت فلق از شکاف جدا نیست.

آیه ۲:

من: بحث تمایز است، من یعنی اینکه در واقع داریم محل و محدوده تمایز را تعیین می‌کنیم به خاطر همین شروع تمایز یا محل تمایز است.

در عربی می‌گویند من شروع غایت است.

من انواع دارد که یکی از آنها "بعضی از" است که باز هم تمایز دارد.

کارکردن روی انواع من یعنی کارکردن انواع تمایزها.

با فهم معنای من در قرآن قضیه تمایز را به صورت محصوره قابل بررسی است. یعنی می‌توانید بگویید که انواع تمایز مثلا از این ۵ تا یا ۳ تا خارج نیست.

شر: علامه مصطفی: ما یقابل الخیر، مفهوم متناقض است یعنی با خیر قابل جمع نیست. خیر به معنای آن چیزی است که ترجیح داده می‌شود یعنی حتما نسبت دارد به موارد دیگر که رجحان داده شده است و اگر مصدر بگیریم بهتر و افعال تفضیل می‌شود.

وقتی مصدر می‌شود یعنی خودش را بررسی می‌کنیم و می‌گوییم قابل رجحان و در واقع می‌شود جزء آیتم‌های رجحان و حتما نسبت در آن مطرح است. وقتی مصدر شود صفتش از مصدرش گرفته می‌شود و مصدر را در جای خاص استفاده می‌کنیم برای درست کردن انواع خیر یا مضاف و مضاف الیه که باید به معنای مصدری برگردانی.

با توجه به این چیزی که علامه مصطفی مطرح می‌کند نظام تفکر + تعقل عهده‌دار تشخیص است.

موضوع خیر و شر برای کسی که تفکرش کار نکند مبهم است. یعنی قید تفکر صحیح در موضوع خیر و شر مهم است. اگر انسان فاقد تفکر صحیح باشد هر احتمالی در مواجهه او با مسائل، از جنس خیر و شر امکان دارد.

شر ضررهایی است که انسان با قوه تفکر و تعقل می‌فهمد و خود گواهی به دوری و پرهیز از آن را می‌دهد. یعنی شر وجود خارجی ندارد یعنی به اعتبار قوه تعقل و تفکر شناخته می‌شود.

اختلالاتی که در ساختار انسان ایجاد می‌شود و او را از منفعت‌ها دور می‌کند ضرر است و ضرر در مقام اختیار شر است. در شر مفهومی از اختیار را وارد می‌کنیم ولی در ضرر این گونه نیست.

همه پیشرفت‌هایی که انسان کرده است به خاطر مواجهه با ضرر بوده است مواجهه با ضرر ایجاد هدایت می‌کند لذا اگر ضرر را برداریم رشد اتفاق نمی‌افتد.

همه شرها به طور طبیعی ضرر هستند ولی هر ضرری شر نیست. شر در درون خود حتما ضرر است و هر ضرری ممکن است شر باشد.

دو حالت دارد: ما خلق یعنی هرچه خدا خلق کرده است شر دارد یعنی ماخلق می‌تواند در مقام رجحان اشتباهی رجحان داده شود اما اگر بگویید ماخلق یعنی هرچه خدا خلق کرده است ضرر دارد و این اصلا جور در نمی‌آید.

ماخلق می‌تواند شر داشته باشد و این می‌تواند از این جاست که در مقام رجحان می‌تواند اشتباهی رجحان داده شود. چون شر در عالم خارج با وجود انسان معنا پیدا می‌کند.

انسان در مواجهه با مسائلی که پیش می‌آید ممکن است دچار ضرری شود که به اختیار یا رجحانش ربط پیدا می‌کند.

شر: ضرر ناخواسته از جانب مخلوقات یا ضررهای حاصل از رجحان اشتباه.

عوذ: پناه بردن به واسطه مواجهه با شر و شر عامل محرک برای در امان قرار گرفتن. شر می‌شود قید معنایی عوذ نه بالعکس.

آیه ۳

غاسق: ظلمت / تاریکی / اذا وقب: وقتی که نهادینه شود، داخل شود و استقرار یابد.

مصادیق غاسق: جهل / تعصب / فرهنگ‌های وارداتی به انحراف کشنده / ناامیدی / فقر

وقتی غاسق وقب می‌شود پناه بردن حتمی است.

وقتی می گوید *مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ* نه این که بگذار نهادینه بشود بعدا پناه ببر، یعنی تاکید می کند که اولویت این است که قبلا از نهادینه شدن پناه ببر.

إِذَا وَقَبَ: هر قیدی محدود نمی کند بلکه تاکید می کند یک نظام اولویتی ایجاد می کند و می خواهد بگوید که ماهیت غسق، وقب است.

آیه ۴:

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ یک همچین حالتی دارد که *وَمِنْ شَرِّ إِذَا نَفَسَتْ* زیرا وقتی *فِي الْعُقَدِ* می کند و می گوید کائن در تقدیرش است.

نفاثات: کسانی که در گره ها می دمند که دو حالت دارند یا گره بسته را باز، گره باز را بسته می کنند به صورت نابجا یعنی پیوند دو نفر را که بسته شده را باز می کنند یا دونفری که نباید بینشان ارتباط باشد را ارتباط می دهند.

اگر کسی بخواهد مصداقا به شر شناخت پیدا کند *النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ* خیلی خوب است.

بعضی از واژه ها لفظشان مونث است.

عقد به معنی پیوند است، پیوند در ساحت روابط البته عقد را در ساحت اعتقادات هم داریم که به آن عقیده می گویند اما در قرآن نیامده است. مصداقش عقد نکاح، نذر، قسم، بیع است. خود عقد در تبع روابط است و مثبت است بنابراین می توانیم نفث را به معنی سست کردن بگیریم و عقودی که باید باشد را سست کرد.

در بحث عرفی این گونه می شود که اختلال در عقود یعنی یک عقد نکاحی نباید صورت بگیرد اما می گیرد در واقع بهم خوردن پیوندهاست مصداقش این است که یک نفر ازدواج می کند آنوقت خانواده ها یک حرفهائی می زنند که بین شان شکر آب می شود و اختلاف می افتد.

نفاثات در واقع شاید یکی از علت هایی که مونث است به خاطر مخفی بودنش است شاید یک خانواده ای نفهمد که مخالفتش نفاثات است.

انسان طبعا اجتماعی است و در مراحل رشدش در هر مرحله پیوندهای جدیدی دارد که به صورت تکوینی اتفاق می افتد و انواع پیدا می کند مثلا پیوند اقتصادی، شغلی و ... اختلال در پیوندها مساوی با اختلال در روابط است،

اختلال در روابط مساوی با کند شدن بلوغ یا ماندن در مراحل بلوغ است مثل تغذیه عمل می‌کند. اگر کسی نتواند با پدر و مادرش خوب باشد با همسرش هم نمی‌تواند خوب باشد و البته این سیر طبیعی است.

مونث بودن بیشتر با مخفی بودن در ارتباط است

آدم هیچ وقت فکر نمی‌کند خودش نفاثات باشد لذا باید از خودش پناه ببرد.

آیه ۵:

حاسد: بحث نعمت خیلی مهم است، اولاً نعمت دیده می‌شود، دوماً ازاله (از بین رفتن) آن خواسته می‌شود (طلب ازاله نعمت از دیگران) و نوعاً هم در ارتباط با دیگران است.

اذا حسد: برای از بین بردن نعمت از دیگران اقدام عملی می‌کند.

برای شناخت فلق و پناه بردن به رب فلق باید به ادا توجه کرد.

اذا: آنگاه، هرگاه

این که خدا این ۳ یا ۴ شر را بیان کرده است، آیا همه این شرها در این سه قرار می‌گیرد؟

در اصل همه اتفاقات تجلی اسم رحمان و رحیم است و به واسطه این تجلی خدا امر می‌کند به پیامبر که پناه ببرد به رب فلق که یکی از آنها عام است و سه تا دیگر خاص.

برای پناه بردن:

۱. شناخت محل در امان قرار گرفتن

۲. شناخت راه امنیت جستن یعنی فرآیند پناه بردن است.

۳. شناخت موانع و آسیب‌هایی است که لازم است در مواجهه با آنها پناه برد.

۴. عمل کردن نسبت به شناخت‌های خود

عملیاتی کردن:

۱. خود فرد جزء کسانی که این شرور را ایجاد می‌کنند نباشد.

۲. خدا را به عنوان خالق بشناسیم یعنی نوع پناه بردن به سمت فالق است.

۳. همه موارد بالا با فلق مشخص می‌شود.

این سوره و سوره ناس خودشان یک گره‌هایی دارد که باید در مراتب رفع کنیم.

ما می‌خواهیم برای کل قرآن از سوره مدل دربیاریم..

پیش فرض فلق: در عالم خلق است، از معقوله حرکت است و در حوزه مخلوقات است که دارای تقدیر هستند و در عالم خلق اتفاق می‌افتد. وقتی فلق می‌گویید حرکت از یک مبدائی شروع می‌شود و یک منتهایی دارد و یک سیری دارد و یک صیوریت یعنی مخلوق یک حرکت درونی دارد و یک حرکت بیرونی.

فلق مرحله‌ای از شی است که حرکت از قبل به بعد خود را نشان می‌دهد. خود این که حرکت را تعریف می‌کنید این حرکت فرع از مخلوقیت است یعنی حتما باید یک چیزی باشد که خلق شده باشد. = مرحله شناسی

واژه فلق در قرآن واژه مرحله شناسی است

هر اتفاقی در عالم محصول خلق و فلق است.

اگر فلق را خوب بشناسیم می‌توانیم مکانیزم پناه را هم بفهمیم.

صیوریت: تجلی درونی است. خود صیوریت قابل مشاهده نیست اما آثار آن قابل مشاهده است

هر موجودی در هر سیری یک صیوریتی هم دارد. سیر ناظر به مرحله است و صیوریت ناظر به مرتبه است.

هر تکاملی که در موجودات و انسان اتفاق می‌افتد محصولی از سیر و صیوریت اوست که بر اساس حرکتی صورت گرفته و به واسطه نشانه‌هایی قابل رویت است و به این نشانه‌های قابل رویت فلق گفته می‌شود = نشانه شناسی

لذا از مبانی مرحله شناسی و نشانه شناسی در قرآن مباحث علم در می‌آید.

یک جایی مرحله شدن را بالا آوردیم شد مرحله شناسی و یک جایی سیر و صیوریت را بالا آوردیم و اسمش را نشانه شناسی گذاشتیم.

آغاز هر عملی سوره فلق است یعنی هر کسی می‌خواهد عالم بر علمی بشود آغازش سوره فلق است.

سور جزء سی را می توان به عنوان مدل برای مطالعه کل سوره ها انتخاب کرد و دلیل آن کوتاه بودن این سور است. برای مطالعه یک سوره بلند با یک سوره کوتاه باید اول سوره کوتاه را مطالعه کرد که از دو را می توان وارد شد. اینکه مفاهیم سوره را در قالب مؤلفه‌هایی (واژه ای، مفهومی) استخراج کنیم.

در سوره مبارکه فلق یک پناه بردن داریم و یک قدرت مافوق که در سوره با "رب فلق" گفته شده است. هر جا یک قدرت مافوق نشان داده می شود، مربوط به مطالعه ما می باشد. همچنین یک نمونه آسیب آورده شده است که هر جا آسیب بود "برب" می شود.

آسیب‌ها: ظلمات، گره‌ها در زندگی، نعمت‌ها و زوال آنها(حسد)

افتادن در شبهات یعنی گم شدن محکمت یعنی اون مسائلی که می توان به آنها اتکا کرد، از ذهن خارج می شود. شبه از این جهت که عدم علم است به ظلمت نزدیک تر است.

خواندن سوره آل عمران با سوره فلق: این گونه خواندن شدیداً ترس از آسیب‌ها را در فرد ایجاد می کند.

در سوره آل عمران در همان آیات اول شیوه پناه بردن را شناخت محکمت بیان می کند، این راه کاربردی خیلی خوب است. اتکاء به محکمت با دور شدن از فضای متشابهات همراه است. علت این است که تشابه "زیغ" ایجاد می کند زیغ به معنی انواع انحراف و لغزش‌ها بالاخص لغزش‌هایی است که در قلب ایجاد می شود.

اتفاق بعدی فتنه است که یکی از آسیب‌هاست همین جا متوجه می شویم حادثی که برای انسان بوجود می آید متفاوت است. سنخ فتنه از ظلمات است. در مقابله با این آسیب قدرت فوق ایمنی بخش توحید، بالاخص موضوع حی القيوم بودن خیلی مهم است، یعنی هر زنده‌ای به حیات بخشی و قوام او پابرجاست یعنی انسان از حی القيوم بودن خدا توحید را بشناسد.

صفحه دوم (آیه ۸) دعای کسانی است که از فتنه پناه می برند اگر به عنوان سوره فلق بخوانی انگار این دعا پناه بردن به رب فلق است. معلوم می شود که این شبهات ممکن است یک نفر را از حیض اعتقادات خارج کند.

از آیه ۱۰ تا ۱۴ خیلی جالب یک سری مواردی را مطرح می کند که این‌ها به طور جدی در زندگی آسیب می - رساند.

از آیه ۱۴ معلوم می‌شود حب شهوات یکی از ناحیه‌هایی است که انسان دچار آسیب می‌شود و همچنین گرایش به متاع دنیا به وان آسیب دیگر بیان شده است. این‌ها از مهمترین آسیب‌هایی است که در این سوره منجر به ورود انسان به فضای متشابهات و عدول از محکمت می‌شود در نتیجه زیغ در فرد ایجاد می‌کند و اگر زیغ ایجاد شد اگر چه فرد در مسیر ایمان باشد منحرف می‌شود

شیوه برخورد:

تقوا در برخورد با متاع دنیا که آیه بعدی این را می‌گوید

در رابطه با حب شهوات شما یک سری عوامل علی دارید که سبب و اقتضاء ایجاد می‌کند و یک سری عوامل نشانه‌ای دارید که در واقع مقصد ایجاد می‌کند.

زیغ یا انحراف نشانه‌ای است از این که انسان دچار حب شهوات شده است.

دلالت هر آیه به خودی خود تام و کامل است. و اتفاقی که افتاد سوره فلق برای من چهارچوبی تعریف کرد که من می‌توانم با رویکرد جدیدی سوره مبارکه آل عمران را بخوانم.

مابین دو سوره مفهوم‌گیری می‌کنیم یعنی مفاهیم کلی مد نظرمان است.

پیدا کردن فلق در سوره آل عمران: بستگی دارد واژه فلق را در سوره فلق با چه عمقی کار کرده باشید، اگر عمقتان در حد معنی باشد در این سوره هم در حد معنا جواب می‌دهد ولی اگر عمیق کار کرده باشید و برای فلق مؤلفه داشته باشید، می‌توانید در لایه‌های مختلف بررسی کنید. شما دو طرف دارید یکی معنا شناسی و دیگری مؤلفه داشتن. در معنا شناسی می‌گویید یک طرف این و یک طرف آن و تمایز بین این دو می‌شود فلق و با این دید سوره را می‌خوانی. در واقع در سوره فقط جاهایی را می‌گردی که دو طرف داری و در عربی قسمت اول می‌شود مقدمات و قسمت آخر می‌شود نتیجه و وسط آن حوادث و رخدادها می‌شود. در این جا وقتی بحث می‌کنید هم مثبت و هم منفی فلق را می‌بینید چون رخداد هم می‌تواند مثبت باشد هم منفی البته می‌تواند یک رخدادی منفی باشد ولی این طرفش هدایت باشد بنابراین فلق واقعی این است که در یک طرف مقدمات اتفاقی بیفتد و در طرف دیگر نتایج منجر به هدایت شود.

به هر حال هر تمایز دهنده‌ای به خودی خودش مثبت است. تمایز رکن رکن یا اصیل علم است و اگر تمایز را بردارید یعنی علم و معرفت را در ساحت انسان حذف کرده‌اید.

خصوصیت سوره آل عمران این است که تمنیات و آرزوهای یک انسان را اصلاح می کند اصلاح انسان از ناحیه آرزوها و رغایب است. سوره لیلۃ الرغایب انسان است. در واقع منای قرآن است و هر کس دوست داشت حج واقعی برود و قوفش می شود سوره آل عمران یا این گونه بگوییم که محکمت قرآن در سوره آل عمران است و سوره عجیب و غریبی است.

ادامه سوره آل عمران را خودتان با فلق کار کنید.

فلق:

فلق را از دو جنبه می توان در قرآن کار کرد یک جنبه کار واژه ای است و دیگری هم از طریق آیه و قرآن به قرآن، که ما تلفیقی از این دو بحث را مطرح می کنیم. تلفیق این دو با تحلیل عقلی انجام می شود، این روش پژوهشمان در حوزه فلق است و قبل از هر پژوهشی باید شیوه آن را انتخاب کرد.

در کار واژه ای ما دو راه داریم یک راه این است که به لغت نامه رجوع کنیم و دیگری این که با اتکا به آیات خودمان یک معنا استخراج کنیم و این دو روش کاملاً مجزا است.

سه دست لغت نامه وجود دارد: لغت نامه ترجمه ای، مصداقی، توصیفی. مرحوم مصطفوی لغت نامه اش بر اساس روح معنا است.

یک موقعی ما واژه را در آیات بررسی می کنیم و موارد استعمال آن را استخراج می نمایم که این موارد استعمال یک شبکه واژه ای برای من ایجاد می کند که با سوق، نوی/حب، رب، انفلاق، صبح مرتبط است. اینجا قدر مشترک می گیرم در واقع از موارد استعمال اشتراک گیری می کنم و تبدیل به مؤلفه می کنم و علت این که از روح معنا استفاده نمی کنیم زیرا وقتی خودمان معنا استخراج می کنیم تأکید واژه در قسمت های مختلف را می فهمیم.

باید اول به یک تعریفی برسیم و بعد بر اساس مؤلفه هایی که بدست آوردیم سراغ سوره ها و آیات برویم. یکی از شیوه هایی که در این کار واژه ای است این که ما یک مسیر را می رویم و یک مسیر دیگر را هم انتخاب می کنیم که اگر واژه ای مثل فلق در غرض سوره ای ظهور پیدا کرده واژه را در دل یک سوره به صورت توصیفی به معنایش می رسم این با بالا فرق می کند یعنی به جای این که آن مسیر را برویم از این روش استفاده می کنیم مثلاً واژه فلق را انتخاب می کنیم و ویژگی های فلق را در دل سوره بدست می آوریم به این صورت که سوره را توصیف می کنیم و گزاره های عقلی از سوره در می آوریم و با این کار به یک مفهوم کامل و جامع باید دست پیدا کنیم، که این هم مؤلفه بندی دارد مثل سوره زمر در تدبر واژه ای که در آخرش سوره با واژه عبد کار شده است. پس کار واژه ای

می تواند مسیرهای مختلفی را بییماید که در بالا آمده است. پژوهشی اتقان دارد که هر سه روش را برود و مطالبش در هیچ کدام از حالات تعارض پیدا نکند.

کلیاتی که مورد استناد به آیات است:

فلق:

۱. در عالم تکوین و عالم خلق اتفاق افتاده است. منظور از عالم خلق عالمی است که با اسباب و اقتضا سرو کار دارد. و مقابل عالم خلق عالم امر است. که نظام آن با کن و فیکون است. لذا برای فهم فلُق یکی از واژه‌های مهمی که باید راجع به آن بحث شود واژه خلق است.

۲. قلمرو فلُق را محدود می کنیم به عالم خلق. در عالم امر با موضوعی به نام فلُق کار نمی کنیم. تمام بروزات را شما در عالم خلق می بینید در واقع رخدادها و پدیده‌ها در این عالم قرار دارد.

۳. مسئله حرکت (سیر) به عنوان مؤلفه اصلی است. چون سیر وجود دارد صیوریت هم وجود دارد.

۴. بحث انفعال و اثر پذیری؛ یعنی به واسطه این حرکت یک تغییراتی به وجود می آید. هم از یک طرف فعالیت است یعنی اثرگذاری و از طرفی دیگر اثرپذیری دارد. این جزء مؤلفه‌های بعدی آن است. اگر در باب انفعال باشد اثر پذیر می شود و در اسم فاعل اثر گذار میگردد.

۵. یک تمایز است از مرحله قبل نسبت به مرحله بعد.

۶. نشانه برای مرحله قبل نسبت به مرحله بعد یا بالعکس نشانه‌ای برای مرحله بعد نسبت به قبلش می باشد. در واقع امتداد یک چیز را می گوید. بنابراین اگر کسی نتواند وقتی یک شی را می بیند رابطه بین قبل و بعد آن را ببیند اصلا برایش فلقی مطرح نبوده است. فلُق یک شی حالتی خاص از شی است که او را از حالت قبل و بعدش متمایز می کند.

حالتی از شی است یعنی شی را کلا حالت می گیریم زیرا در مقام فلسفی اصلا شی ذات ندارد.

در واقع فلُق همان خلق است به اعتبار تمایزش بین مرحله قبل و بعدش

بعضی واژه‌ها هستند که انسان به آن معنی می دهد و بعضی از واژه‌ها به خودی خود معنا دارد. فلُق جزء واژه‌هایی است که می گوئیم فلُق همان خلق است در ساحت معرفت انسان یا انسان جامع کامل

فلُق بیان دیگری از مفهوم خلق است در ساحت معرفت انسان یعنی اگر انسان را برداریم دیگر قبل و بعد معنا ندارد.

اسماء الحسنی در ساحت معرفت انسان جامع کامل است.

فلق سبب افزایش یا ایجاد معرفت در انسان می‌شود یعنی در واقع نسبت قبل و بعد است که معرفت ایجاد می‌کند. هیچ معرفتی نیست مگر این که از مسیر فلق برای انسان به وجود بیاید.

کشف خطوط ممتد در هستی و زندگی انسان رمز فلق شناسی است. اتصال بین پدیده‌ها و رخدادها و عدم گسست-شان

در فلق شناسی منشاء شناسی، مقصد شناسی و سیر شناسی/صیر شناسی در موضوعی واحد (شی و احد) اساس معرفت به خلق است.

مسائل و مطالبی که انسان با آن روبروست جلوه‌های مختلفی دارد و به همین دلیل انسان نیاز به شناخت پیدا می‌کند بنابراین دستگاه شناختی خاص می‌خواهد. تاریخ برای محل فلق شناسی خیلی خوب است.

هر شری در زمان‌های مختلف یک بروزاتی دارد و این همان من شرّ ما خلق است. هر صفت شر و خیری در درون خودش بروزاتش متفاوت است.

به نسبت تفاوتی که در خلق وجود دارد فلق نیز متمایز و متفاوت است.

فلق همان خلق است، منتها به اعتبار قبل و بعد فلق

کسی که می‌خواهد فلق شناسی کند اول باید خلق شناسی کند. از سوره اعلی مشخص می‌شود که یک خلق داریم یک تسویه و یک هدایت و یک عجل.

تسویه یعنی تعادل ایجاد می‌شود.

خَلَقَ فَسَوَّى: ناظر به تکوینات است.

قَدَّرَ فَهَدَى: تقدیر و هدایت داده می‌شود و در تکوینات می‌آید به علاوه جهت و مسیر کمال، که این جهت و مسیر خیلی برایش مهم می‌شود.

اجل هم می‌شود نقطه پایان خلق.

بنابر این در خلق یک سری فلق داریم و در قدر هم یک سری فلق داریم. یک شی داریم که اجل دارد.

فلق شناسی دو قلمرو پیدا می‌کند که در شی دیده می‌شود یکی از حیث خلق و تسویه می‌باشد که قسمت ما خلق سوره فلق است (فلق؛ آن وضعیتی که است) و دیگری شی است از حیث امکانات، قدر و قدرتی که پیدا کرده و

هدایتی که برایش در انتظار است. (فلق؛ آن وضعیتی که به وجود می‌آورد) و این قسمت غاسق، نفاثات و حاسد سوره است و این ترکیب سوره فلِق و اعلی است.

انسان در هر حالتی به سمت خلق و تسویه می‌رود ولو اینکه در ضلالت باشد و به دلیل این که به سمت ضلالت می‌رود انواع انحرافات بوجود می‌آید. انسان به صورت ناخودآگاه در سیر تکوینی قرار می‌گیرد یعنی خلق و تسویه یک سیر تکوینی است.

انسان یک سیر حرکتی دارد که برایش فلِق‌های مختلفی داریم در واقع چیزی نیست غیر از تمایز بین حالت‌های فرد. انسان در سیر خلق و تسویه هر چه از مسیر هدایت دور شود قسمت هدایتش خاموش می‌شود و بعد تکوین روی آن اثر می‌گذارد و نوع استفاده از اشتباه در آن بیشتر می‌شود. ما حرکت به سمت پایین نداریم همه حرکت‌ها به سمت بالا می‌رود در ضلالت هم انسان در ضلالت به سمت بالا می‌رود.

فلق در حالت کلی کاملاً مثبت است

انسان دارای دو مدل هدایت است یک مدل در تکوین و مدل دیگر در تشریح است. در تقدیر هدایت اعتباری می‌شود یعنی غاسق، نفاثات و حسد می‌شود اعتباری. و در خلُقش تکوینی است.

به نسبت تفاوتی که در خلق وجود دارد فلِق نیز متمایز و متفاوت است.

اگر نگاه به نعمت در فرد اصلاح نشود محکوم به ضرر است (بر اساس قانون فلِق). یعنی اینکه ضرر را نمی‌تواند به نفع تبدیل کند و محکوم به ضرر است به دلیل اصلاح نشدن دید اوست.

امام سجاد علیه‌السلام: خدایا هر موقع دیدی من مرتع شیطان شدم مرا قبض روح کن.

اگر تزکیه مقدم بر تعلیم نشود همه چیز خراب می‌شود.

فلق: سیر و صیر

- نشانه هایی برای هر سیر و صیرورتی وجود دارد.
- مراتبی از شدن در هر موجودی هست : انسان، مخلوقات غیر انسان، موضوعاتی که قوام آن به انسان است.(مجموعه علوم)

به این صورت فلق قلمرو پیدا می کند.

در سوره فلق در قلمرویی صحبت می کنید که مجموعه علوم را در بر می گیرد. برخی مربوط به پدیده هاست که علوم پایه در آن قرار می گیرد برخی مربوط به علمی است که طب، روانشناسی، جامعه شناسی در آن قرار می گیرد. صفت بخل، ظلم در بیرون وجود ندارد اما انسان می تواند آن را داشته باشد.

تولید علم در قرآن همین موضوع است. چون وقتی قرآن می خوانید، شروع به خواندن آیات می کنید می بینید درباره انسان است به استثنای موارد کوچکی. در مورد کافران و مومنان می گوید و... بعد ما می خواهیم از اینجا علم تولید کنیم، چه جور می شود از اینجا علم تولید کرد؟

این به این دلیل است که نمی توانیم مباحثی را که درباره موجود است از آیات استخراج کنیم. در صورتی که باید آنها را به قواعد مخلوقات برگردانیم و از پایین بینیم و بیایم بالا.

دریافت علم به شرطی که بتوانیم از آیات صفات مخلوقات را بدست آورده و باهم انطباق دهیم صورت می گیرد. هر آنچه که در نظام انسانی اتفاق می افتد در نظام تکوینی نیز اتفاق می افتد اما بروزات آن متفاوت است. اگر این حرف درست باشد شما می توانید از آن به این برسید.

شما باید بتوانید سیر کلی تکوینی استخراج کنید. فلق تکوینی است اما آن را در حوزه انسان آورده است.

اگر اختیار انسان خوب کار نکند هر موجودی برایش شر می شود. این که چطور می شود از تکوین به زندگی انسان و از زندگی انسان به تکوین برگردیم مهم است!

آیات کلا به کمک انسان می آیند و اخلاق و رفتار و حکومت را درست می کنند و نوعا این آیات تکوینی است. از این طرف به آن طرف تولید علوم پایه می شود یعنی شما از قواعد عادی رسوم زندگی انسان می توانید پی به قوانین هستی ببرید.

وقتی به فلق شناسی اشاره می شود به مجموعه ای از علوم توجه شده است که تحت عنوان مخلوق شناسی قرار می گیرد. در واقع این مجموعه به همان موضوع تولید علم قرآنی اشاره دارد. مهمترین دسته این علوم موضوعاتی است که قوام آن به انسان است. مجموعه علوم از قرآن قابلیت استخراج دارد.

مثل: زوجیت در گیاه -----قاعده زوجیت تکوینی است و در تبدیل باید ویژگی هایی داشته باشد.

زوجیت در انسان که نظام اختیار است.

مثل به معنای یک شیوه دریافت است. مثل یعنی شبیه.

برای فهم قدرت خدا می توان در مرحله نازل تر به ربوبیت والدین نسبت به فرزند مراجعه کنیم تا بفهمیم نمی گوئیم که ربوبیت آنها مثل خداست بلکه می گوئیم مثلی از خداست.

مثل: نزول حقیقت در مرتبه ای است که به طور طبیعی نمایان کننده حقیقت در مرتبه ای بالاتر است و ربطی به مثل ندارد.

فلق یعنی حرکت، و ممکن است حرکتی که در ذهن ماست نباشد زیرا ممکن است این حرکت را در مورد مخلوقاتی به کار ببریم که در لایه جسمانی نباشند.

منظور از حرکت یعنی یک مخلوق دارای قدر مشخصی است که وضعیت موجود و وضعیت قبل و بعد، یا اول و آخر، یا ظاهر و باطن برای او است. پس یک وضعیت نسبی هم در آن وجود دارد و وضعیتش نمی تواند مطلق باشد.

هر چیزی که به طور طبیعی وضعیت زمان به آن می خورد قبل و بعد و ظاهر و باطن دارد.

صفتها نسبی است و وقتی صفات نسبی باشد مثل "بالا و پایین" که به نسبت تعریف می شود.

آنهايي که من امر رب هستند در نظام حرکت بررسی نمی شوند. هر چیزی که محدود(موجود) باشد و محدود (قلمرو) داشته باشد [که اسمش را قدر می گویند] یک قدرتی دارد. و به طور طبیعی به همان اندازه مختصات پیدا

می‌کند. یعنی با بقیه محدودها در کنش و واکنش قرار می‌گیرد، زیرا محدود است و شی که محدود است با محدودهای دیگر ارتباط برقرار می‌کند و اثر گذاری و اثر پذیری دارد.

موجود یا محدود است یا نامحدود و اگر نامحدود بود به آن وجود می‌گوییم. و فقط خدا و امرش نامحدود هستند. در بین مخلوقات رتبه بندی وجود دارد که از مجردات شروع می‌شود مثل ملائک.

آنهايي که وابستگی به نظام اسباب ندارند جزء قدر محسوب نمی‌شوند و جزء نامحدود محسوب می‌شوند.

اسماء الله مخلوق هستند ولی جزء قدر نیستند زیرا قبل و بعد و اول و آخر و ظاهر و باطل ندارد زیرا احد و صمد و... است. در واقع اینها جزء اسم هستند، که اسم مخلوق است. زیرا اگر مخلوق نبود تنوع نداشت.

در این فضا وقتی ما خلق مطرح می‌کنیم این ما خلق می‌آید در فضای قدر، زیرا گر این کار را نکنیم در تعبیرهایی که بعدا به کار می‌بریم دچار اشکال می‌شویم.

شما راجع به وسائط همان را بگویید که در مورد خدا می‌گویید. بعضی از مطالب در سیاق روایی و ادبیات و عرف قرآن نیامده است مثلا نمی‌گوید قل اعوذ من ربی می‌گوید که قل اعوذ برب الفلق.

نظام شر در دایره مختصات و محدوده، محدود به انسان است

ممکن است شما بگویید نظام انسان یک اختیاری دارد که اگر درست استفاده کرد خوب است و اگر استفاده نکرد قرآن و خدا برایش شر دارد. ولی بحث سر این است که در دایره محدودیت‌ها و محدوده‌ها اقتضای دریافت رحمت و یا از دست دادن رحمت پدیدار می‌شود یعنی محدوده‌ها با هم می‌جنگند و رحمت نازل می‌شود. همیشه رحمت نازل شدنی است پیوسته و هیچ کم و کاستی ندارد. برای هیچ کسی و از هیچ کسی دریغ نمی‌کند و آن چیزی که خود را لایق دریافت و عدم دریافت می‌کند محدوده و محدودیت، و کنش و واکنش بین این دو است. رحمت خدا ثابت است.

ما هر چقدر بتوانیم دیواره محدوده‌ها و محدودیت‌ها را بشکنیم از رحمت خدا بیشتر بهره مند می‌شویم و هر قدر محدودتر باشیم بهره‌مان از رحمت کمتر است و اگر خراب کنیم دچار لعن ابدی می‌شویم.

همه ما مستحق گرفتن عالی‌ترین علوم عالم هستیم به شرط این که محدوده‌ها و محدودیت‌ها را بشناسیم و بشکنیم.

رحمت و لعنت دو ویژگی هستند که در میدان انسان تبدیل به رحیم می‌شوند یعنی توانایی انسان رحمت را تبدیل به رحیمیت می‌کند. رحیمیت رحمت همراه با هدایت است.

این جا سه محدوده و محدودیت را به عنوان سه نقص برای انسان بیان کرده است: غاسق، حسد، نقاات. رحمت و لعنت فقط برای انسان تعریف می‌شوند و وقتی که رحمت با هدایت همراه می‌شود رحیمیت و وقتی رحمت الهی فاقد هدایت باشد به آن لعنت می‌گویند.

هر تغییری در این عالم اتفاق بیفتد میزان بهره مندی از رحمت الهی را تغییر می‌دهد.

فرستنده‌ها ثابت است و گیرنده‌ها شدیداً احتیاج به کنترل دارند و هر تغییری هست باید در گیرنده باشد.

شاکله عبارت از محدوده(سبیل) و محدودیت‌ها(قدر) است و می‌توان اسم این درون‌مایه را قدر گذاشت و کلا این‌ها یک تعریف دارند ولی شما ممکن است هر موقعی یکی از این‌ها را به کار ببرید.

یک موقع می‌آییم برای محدوده و محدودیت‌ها کشف قوانین می‌کنیم که اسمش دعای عملی است و ما مأمور شده‌ایم که دعای عملی داشته باشیم.

یک موقعی انسان موحد ممکن است فکر کند که خداوند به وسیله دعای عملی دست او را بسته است و این شرک است. یعنی با این که انسان مأمور شده به کشف قوانین و اتخاذ اسباب در برطرف کردن محدودیت‌ها و محدوده‌ها باید قائل به این باشد که اگر خدا اراده کند هیچ محدوده و محدودیتی نیست ودعا دو مدل پیدا می‌کند یک حالت با کشف قوانین است و حالت دوم با شکستن محدوده و محدودیت‌ها بدون در نظر گرفتن قوانین.

حکمت خدا در کشف قوانین جای می‌گیرد. بعضی از موارد است که قوانینش برای انسان کشف شدنی نیست مثل باران که شما نماز می‌خوانید. نماز یعنی بدون محدودیت و محدوده‌ها دعا می‌کنید.

در سوره مریم دعا را به عنوان سبب رفع و دفع محدودیت‌ها و محدوده معرفی می‌کند یعنی شان دعای انسان را آن قدر بالا می‌برد که قدرت برداشت محدودیت‌ها و محدوده‌ها را دارد. این حاصل نمازست و مربوط به مصلین است که رمز و رازش هم در این سوره بیان شده است.

براساس مطالب مطرح شده "ماخلق" در قلمرو محدودیت‌ها و محدوده‌ها قرار می‌گیرد و شر می‌شود: عدم بهره مندی صحیح از اختیار.

این کنش و واکنش‌ها در یک فضای محدودی اتفاق می‌افتد.

قدر به مجموعه درونیات و سیل به مجموعه بیرونیات اشاره دارد و استفاده هماهنگ و متناسب از این دو مجموعه موجود را به سمت بی نهایت میل می دهد. استفاده هماهنگ یعنی فرد متناسب با اینکه در شرایط نعمت یا تقدیر رزق قرار دارد میزان بهره برداری خود را از امکانات و قوای درونی و بیرونی به نسبت هم متفاوت کند.

سیر و صیوریت یک موجود که قبل و بعد (اول و آخر) ظاهر و باطن) دارد.

این جا یک غاسق، یک نفثات، یک حاسد تعریف مطرح شده است و از ظاهر آیات معلوم است این ها موانع هستند. یعنی سیر و صیوریت یک موجود دچار موانع شده است.

غاسق به معنای ظلمت و تاریکی است. غسق قرار گرفتن در ظلمت است که امکان خارج شدن از آن وجود دارد. به ظلمتی گفته می شود که به عنوان مانع آن حرکت را دچار اختلال می کند. یعنی فرد یک کاری کرده که یک محدودیتی بوجود آمده که در آن جهل پیدا کرده است.

محدوده و محدودیت یک موجود عدم شناسایی نسبت به حرکت ایجاد می کند، فرد نمی داند کدام مسیر را برود. جهل عدم علم است. (ابهام در مقاصد)

اگر در مقاصد و مسیر ابهام داشته باشیم حرکت متوقف می شود و مسیر و مقصد نامعلوم می شود.

وقتی غاسق مطرح می کنید ابهام در مقاصد می آورد.

این موانع که مطرح شد اختلال در سیر و صیوریت ایجاد می کند.

انسان یک سیر در طبیعت دارد و یک سیر در فطرت و ممکن است این حالات فطرت را مختل کند و این باعث اختلال بین حرکت طبیعی و فطری شود.

ما داریم در مورد عوامل ایجاد اختلال در حرکت صحبت می کنیم.

وقتی می گوئیم سیر و صیوریت یعنی یک مقصد است و یک مسیر.

وقتی می گوئیم غاسق مقصد مهم است و ابهام در مقصد ایجاد می شود و بنابراین مسیر هم گم می شود. این با تنوع و تعدد مقاصد همراه می شود چون تنوع و تعدد می آید انسان دچار حیرت در مقاصد می شود و برآیند این حیرت توقف می شود از یک جهت ولی مسیر طبیعت خودش جلو می رود و اینگونه سیر فطری دچار اشکال می شود. و اگر اختلال ایجاد شود رشد فطری متوقف می شود و اختیارش متولد نمی شود و سیر ندارد و این تعارض ایجاد می کند و مقاصد از حالت طولی بودن به حالت عرضی بودن تنزل پیدا میکند و انسان به چه کنم چه کنم می افتد.

مقصد در قرآن رسیدن به عبودیت در لحظه است. مقصدهای کلی را خدا خیلی طرح نمی‌کند و گیر ما در مقصدهای جزئی بسیار است و حقیقت مقصد در قرآن همان گام اول است به خاطر همین مقصد و مسیر با هم هستند.

گم شدن در مقاصد یا در مسیرها وابسته به فعالیت نظام اختیار و تفکر در انسان است. عمده اتفاقی که در سیستم انسان می‌افتد در درجه اول به خاطر فعال نبودن نظام اختیار در انسان می‌افتد و فعال نبودن نظام اختیار در انسان به خاطر فعال نبودن تفکر در انسان است.

اساس کار غاسق این است که مانع فعال شدن قوه اختیار یا قوه تفکر می‌شود.

بحث نفاثات به موانعی مثل گره‌ها و پیوندها اشاره دارد یعنی موانعی هستند که موجود (حرکت‌ها و سیرهای آن) وقتی در تعامل با دیگران (اشیاء، اشخاص) قرار گیرد ایجاد می‌شود. اختلال وقتی است که این تعامل سست بشود یعنی تعاملی که با دیگران دارد غیر معقول و غیر منطقی بشود.

یک سری از آسیب‌های انسان مربوط به تعاملات او می‌شود.

هرچقدر تعامل غیر معقول و غیر منطقی باشد اثرپذیری‌اش از محیط بیشتر می‌شود. اگر تعاملات به سمت معقول و منطقی شدن برود اثرپذیری‌اش از محیط کمتر می‌شود. هرگونه تعلق نامعقول اختلال است و کلاً می‌آید روی تعلقات فرد. وقتی تعاملات انسان در یک جا اشتباه قرار بگیرد به طور طبیعی جاهای دیگر هم تحت تاثیر قرار می‌گیرد.

روایت: اگر بین محبت دو دوست اختلالی ایجاد شد حتماً یکی از آنها گناهی انجام داده است. (تعقل نامعقول باعث ضعف پیوند شده است).

ارتباط یا قطع ارتباط با یک نفر ممکن است به خاطر گناهی باشد که فرد دارد.

همه تعاملات بر اساس قوانین اتفاق می‌افتد و اگر انسانی دچار اختلال در ساختارش شود در تعاملاتش دچار اختلال می‌شود. تعاملات شما هم در قلمرو محدوده و محدودیت‌ها است.

حاسد روی بحث نعمت می‌آید.

نعمت: به بهره‌مندی و حظ (رضایت‌مندی، خوش آمدن) از امکانات را نعمت گویند. حالا ممکن است این نعمت با دارایی باشد یا با ناداری باشد یعنی ممکن است کسی به جای داشتن امکانات با چیز دیگری خود را بهره‌مند کند.

در نعمت الزاما وجود يك شى ملاك نيست بهره از شى مهم است.

بحث در نعمت الزاما وجود امكانات نيست بهره از امكانات است.

نعمت به بهانه امكانات در انسان بوجود مي آيد در واقع امكانات مي شود بهانه يك فضاي دروني كه در انسان بهره هاي دروني اش فعال بشود و خوش بشود.

حاسد زائل كننده نعمت است. الزاما زائل كننده امكانات نيست، زائل كننده بهره مندي و خوشي است كه توسط خود انسان زائل مي شود. علتش هم اين است كه فرد فكر مي كند بهره مندي مربوط به بيرون و اشيا است در صورتي كه دروني است.

حاسد اثر القائي دارد يعني يك كاري مي كند كه فرد از امكاناتش به او خوش نگذرد. انسان وقتي احساس مي كند كه حسد زائل كننده است، احساس مي كند كه حاسد امكانات بر است. حاسد و محسود محدوده هاي نعمت را تنگ مي كند و پناه بردنش اين است كه: نعمت به امكانات نيست. بعضي ها حسود خودشان هستند زيرا امكاناتي دارد بعد همين طور يك كاري مي كند كه امكاناتش به نعمت تبديل نشود و يك كاري مي كند كه امكاناتش از بين مي رود. نعمت نسبت به ظلمت و تعاملات اين است كه حس فرد نسبت به مقصد و مسير و امكانات است.

عالم خلق مختصات خودش را دارد.

انسان يك سبيل (اختيار) دارد كه مقصد در اين سير و صيروريت، عبوديت است. و در مسير سير و صيروريت خود به سمت الهي دچار سه آسيب مي شود: ۱. عدم فهم ۲. تعاملات با ديگران ۳. حظ از امكانات. كه اينها در دو بعد شرايط زماني و پيشرفت و تكامل بررسي مي شود.

نظام هستي نظامي است كه جبران دارد. نظام انعطاف است اين نيست كه همه خوشي در داشتن يك چيز باشد مي توان چيزي را نداشت ولي خوش بود. نعمت زائل شدني نيست.

در قرآن نعمت در جاهای مختلف به حالت های مختلف آمده است:

۱- يكي از آنها در سوره فجر است: كه نعمت را در مقابل قَدَرَ عليه ذكر مي كند كه اين يك مرتبه اي از نعمت است.

۲- در سوره مريم و حمد و نسا انعم الله عليه، نعمت را هدايت و در صراط مستقيم بودن مطرح مي كند.

۳- در سوره تكاثر نعمت را ولايت و نعمت دين معرفي مي كند. معلوم مي شود كه نعمت در قرآن معاني مختلف دارد ولي اصل نعمت اون چيزي كه در قرآن آمده، رحمت های الهي قابل احصاء مساوی با نعمت می شود.

تعریف نعمت از قرآن: یعنی هر جایی که رحمت تشخیص پیدا کرد شناسنامه پیدا کرد به آن نعمت می‌گوییم. و رزق مصداق نعمت است. تشخیص پیدا کردن رحمت به این معنا است که معلوم می‌شود مال کیست و کارکردش چیست. این مقدمه اول. و مقدمه دوم اگر رحمت بخواهد تشخیص پیدا کند باید در درون انسان اتفاق بیفتد.

انسان قابلیت یافته است که با ادراک و عمل خود از هستی و زندگی بهره مند شود و رحمت‌های الهی را احصا نماید یعنی انسان یک موجودی است که می‌تواند پی در پی رحمت دریافت کند و تشخیص به آن دهد و نعمتش کند.

چون نعمت وصل به رحمت است از جهت وصل به رحمت باقی است یعنی در ذات خودش بقا دارد، محو نمی‌شود. مثل غیبت امام زمان (عج) که نعمت مخفی است ولی جاری است.

دستگاه تبدیل کننده رحمت به نعمت صلوه است. که ما یک الف اضافه می‌کنیم که می‌شود صلوات و داستان این را در سوره مریم مفصل بیان می‌شود. یعنی نماز می‌شود تبدیل کننده. همه نعمت‌های مادی را جنبه معنوی می‌دهد بهش و باقی می‌کند.

اولین حسدی که در عالم تحقق پیدا کرد حسد در آدم بود ولی نعمتش را نگرفت، هبوط تاخیر انداخت. در ازای این نعمتی سلب نشد. خود تاخیر ازش استفاده شده توبه و کلمات نازل شد، یعنی بلافاصله رحمت‌های دیگری احصاء شده است یعنی نه تنها رحمت را زائل نکرد بلکه رحمت‌های دیگری را هم فراهم کرد.

در سوره ابراهیم کفر را در مقابل سپاس از نعمت به کار می‌برد.

هدیه سفر کربلا: دعای امیر المومنین در صیحه علویه صفحه ۱۲۹. تعامل انسان با انواع رحمت خداست و در آنجا نشان می‌دهد که هر حادثه‌ای که برای فرد اتفاق می‌افتد نشان می‌دهد که چگونه آن را تبدیل به نعمت کند.

به نظر من از بعضی جهات از دعای کمیل با شکوه تراست. پدر بزرگ اصلی مناجات شعبانیه است و مناجات شعبانیه فرزند او محسوب می‌شود. یعنی این ریشه است.

به فرد مهارتی می‌دهد که چگونه آسیب ناشی از گناه را تبدیل به یک رحمت قابل احصا یعنی نعمت کند. انواع بلاغت در این دعا استفاده شده است. مثلاً می‌گوید: "محاسن لطفک، مکارم عطفک" که آدم باید فکر کند این یعنی چه. بعد می‌گوید اگر من از محاسن لطف تو محروم شدم به مکارم عطف تو پناه می‌برم. دعای خیلی بسیار

مجلی است و در واقع سطح دعا در حد آیت الله است. و فهم این در حد ما هم هست همین که بخواهیم برویم جلو بهمان می دهد ممکن است از این زاویه نفهیم ولی از جانب دیگری می فهمیم. بخوانیم تا در ظرفمان بریزند.

نوع پناه بردن را نقشه به نقشه بیان می کند.

امیرالمومنین(ع) در علم خیلی شاهکار هستند و تمام شاهکارشان را در دعا خرج کردند. ترجمه آقای محلاتی هم خیلی خوب و عالمانه است.

سطح نعمت قرآن مثل خورشید است که یک کسی بخواهد با تیر کمان به خورشید بزند خیلی مسخره است. مثالش این است که نگذاشتند اهل بیت به حکومت برسند به خود آنها لطمه نزدند کمالی از آنها فوت نشد و آنها سعی کردند به وجه کاملی از دنیا استفاده کنند. یعنی امیرالمومنین(ع) مطالبی را که در کلاس می خواستند مطرح کنند حالا که نشد به وسیله دعا مطرح کردند. یعنی حتی دوران غیبت ظلمت را تبدیل به نعمت می کنند یعنی زمانی می آید که از این دوران ظلمت و جهل استفاده های طلائی بکنند. آنها بلدند چه کار بکنند.

بحث از جنبه ای دیگر:

وقتی شما حرکت موجود را بررسی می کنید بخشی از حرکت موجود (نه بخشی از خود موجود) که بیان کننده وضعیت قبل و بعد است را فلق می گویند. یعنی فلق خود آن موجود محصول حرکت است که بیان کننده وضعیت قبل و بعد می باشد. گفتیم اول و آخر، ظاهر و باطن یعنی بخشی از موجود که بیان کننده اول و آخر و بیان کننده ظاهر و باطن است یعنی اگر جایی ظاهر است و جایی دیگر باطن قرار می گیرد که می تواند دلالت بدهد به ظاهر و می تواند جایی قرار بگیرد که دلالت به باطن بدهد یا جایی قرار بگیرد که دلالت به اول بدهد و در جایی قرار بگیرد که دلالت به آخر بدهد. یک جایی قرار بگیرد که دلالت به قبل بدهد و یک جایی قرار بگیرد که دلالت به بعد بدهد.

هم قبل و بعد، هم ظاهر و باطن و هم اول و آخر در ذهنتان باشد.

ما می خواهیم انواع حرکت موجود را بررسی کنیم تا انواع فلق معلوم شود.

انواع حرکت را می توان از قرآن فهمید:

۱. خلق اول: شب و روز

که حرکت زمین است و ظهورش را از شب و روز می‌فهمید. حرکت اول که لیل یغشی و نهار تجلی می‌شود، فلق در اینجا همان سپیده دم است. شب و روز یک حرکت ممتد آرام آرام از نهفته به آشکار و برعکس است که پیوسته است. که فلقش می‌شود همان موقعی که آشکاری هویدا می‌شود و آشکاری در این سیر خیلی نمایان است.

۲. خلق دوم: مراحل تکمیل موجود در جنین و بعد جنین تا اجل مسمی. یعنی تراب بوده، نطفه شده، بعد علقه، بعد خلق آخر و بعد میت می‌شود. در خلق دوم مراحل این گونه است که بین تراب و نطفه خیلی فاصله وجود دارد یعنی بین هر کدام خیلی فاصله دارد و بیشتر صیروریت نمایان است و هر کدام از این مراحل فلق مرحله دیگری است.

۳. خلق سوم: اینجا یک رخداد اثر گذار است که موجب ایجاد پدیده‌های دیگر می‌شود مثل باران که رویش گیاهان را موجب می‌شود.

اینجا رخداد اثر گذار خیلی مهم است در دو حالت قبلی رخداد اثر گذار دیده نمی‌شد ولی در اینجا رخداد اثر گذار نمایان است مثلاً وقتی ابر می‌آید، به رویش پی برید و این می‌شود سوره مبارکه رعد.

اینجا خود آن رخداد اثر گذار فلق است. یعنی در واقع عامل. با این که متعلق پدیده نیست اما باعث رونق می‌شود. یعنی این خلق مربوط به رخدادهای اثر گذار است و خود عامل می‌شود فلق.

اگر شما قرآن را این گونه بخوانید می‌بیند که همه خلق‌ها و فلق‌ها را می‌گوید. مثلاً در سوره شمس ۴ مدل را در کنار هم می‌گوید.

مثلاً سوره فلق با فجر می‌خوانید یعنی همان موقع که اینها ناچه را تکذیب کردند می‌فهمید که گمراه شداند

۴. خلق چهارم: رخداد دیگری ماه است.

ماه قمری هر شب در یک وضع است (این تغییر را به شما نشان می‌دهد) از وضعیت قرار گرفتن ماه در برابر خورشید می‌شود فلق را فهمید که این در نظام ولایت بحث "تلاوت" است یعنی ماه از خودش هیچ شانی ندارد فقط انعکاس می‌دهد و از نحوه انعکاس دادن آن شما به یک موضوعی پی می‌برید مثلاً امام معصوم راجع به یک موضوعی سکوت می‌کند راجع به یک موضوعی حرف می‌زند یعنی در واقع از وضعیت قرار گرفتن آن شی به نسبت نظام ولایی یک حقیقتی برایتان انکشاف می‌شود و در واقع فلق‌اش در نحوه قرار گرفتن ولی خدا یا آن کسی که حکم خدا را می‌دهد نسبت به دین و رسول است (که بستگی دارد) یعنی مثلاً نسبت رسول خدا به وحی یعنی پیامبر هم نوع قرار گرفتنش با وحی وضعیت‌اش را تعیین می‌کند. اینجا از نوع قرار گرفتن نسبت به حکم خدا، فلق مشخص می‌شود. فلق اینجا تبعیت از ولی است.

سوره مبارکه نمل، قصص برای مصداق پیدا کردن فلق خوب است.

بحث فلسفی اش این است که می گویند که هیچ شی نمی تواند در خودش حرکت ایجاد کند حتما باید محرکی داشته باشد در واقع طبق این نظامی که گفتیم این موضوع یک حصری پیدا می کند: حرکت شی (نعمت ها)، محرک (منعم)، مقصد (مراحل) و تعامل آن با بقیه حرکت ها. که یک حصر عقلی دارد. (نهایتا یکی دیگر بتوانید اضافه کنید)

شکستن هر کدام از این ها یک نوع می شود که ان شاء.. جلسه آینده نحوه تاثیر شرور در هر یک از این ها بررسی خواهد شد.

چکیده مطالب

مبحث گذشته شناسایی و استفاده و بهره‌مندی از فلق بود که به طرح کردن موضوع انواع فلق منجر شد. این شناسایی ایجاب می‌کند که اولاً کاربردهای تشخیص فلق و فلق‌شناسی، ثانیاً ویژگی‌های فلق را بشناسیم، ثالثاً قدرت تشخیص انواع فلق را داشته باشیم. رابعاً قلمروهای فلق و منفعتی که فلق در این ساحت دارد را شناسایی کنیم. و خامساً درک بهتری از سوره مبارکه فلق پیدا کنیم.

کاربردهای موضوع فلق

در یک منظر کلی فلق در ساحت چشم انداز و افق و نیز برنامه‌های سالیانه، نیز برنامه‌های روزانه و نهایتاً برنامه‌های لحظه‌ای تقسیم می‌شود ممکن است هر یک از انواع فلق منطبق با یکی از موارد یاد شده باشد.

ویژگی‌های فلق:

- اولین ویژگی، تدریج است و دانستن این نکته ضروریست که پدیده‌ها و رخدادها در بستری از تدریج اتفاق می‌افتند، پس فلق آنها نیز این صفت و ویژگی را دارد.
- دومین ویژگی، مبحث تقدیر است که به معنای اندازه‌گیری و قدرت مشخص است. این صفت فلق را تعریف پذیر و مختصات پذیر می‌نماید.
- ویژگی سوم، نقطه عطف است که به معنای ورود به مرحله جدید و شروع برای یک اتفاق و رخداد دیگر به صورت خاص و متمایز است. نقطه عطف تمایل دهنده است و خبر از وقایع بعد می‌دهد.
- ویژگی چهارم همراهی فلق با ظهور جدید است. فلق در بستری از نو شدن و تجدید به وقوع می‌پیوندد هر روز دوباره شروع می‌شود، همچنین هر هفته و ...

انواع فلق

انواع فلق را از انواع مخلوقاتی که وجود دارند می‌توان دریافت کرد. و از ملاک‌ها و شاخصه‌هایی که در آن وجود دارد می‌توان بهره‌مند شد.

- مدل اول: مدل شب و روز است که ویژگی اصلی آن آشکار و نهان شدن است. در این ساحت سخن از سیر است. سعی نیز شاخص بعدی است. اینکه کسی کسی را دوست می‌دارد و این آشکار می‌شود، از این مدل پیروی شده است.

مثل ویژه در این خصوص سوره مبارکه لیل است و مؤلفه‌ها و تعاریف موجود در آن بسیار گویاست: "فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسینسره لیسری و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی فسینسره للعیسری". در این هر دو مثل که ذکر شد نقطه عطف فسینسره است.

به عنوان مثال فرزندی که مدرسه می‌رود در مقطع امتحانات در پاسخ به این سؤال که در چه مقطعی قرار دارد، توضیح داده می‌شود سال بعد به کلاس پنجم می‌رود. در یک جمع بندی عمومی می‌توان گفت که فلق در این ساحت از حیث کاربرد بیشتر لحظه‌ای بوده و ناظر به برنامه‌های مربوط به حوادث روزمره است. در قرآن این نوع از فلق با قالب ادبی "ف" ظاهر می‌شود.

- مدل دوم، مدل جنین یا رویش است و ساحت آن ساحت طی شدن مراحل است و چندانکه در مدل قبلی تدریج موضوعیت بیشتری به نسبت سایر ویژگی‌ها داشت، در این مدل نقطه عطف و تمایزی که به نسبت قبل دیده می‌شود، برجستگی بیشتری دارد. یعنی باید تغییر وضعیت دیده شود. البته مدل‌های تلفیقی نیز وجود دارد که گاهی مثبت و گاهی منفی است. در قرآن "فای فصیحه" (که دلالت بر برخی محذوفات دارد) و نیز "ثم" و نیز "اذا فجائیه" قالب ادبی مناسب این بستر است.

به عنوان مثال بنی اسرائیل قبل و بعد انقلابشان، مصداق موضوع فلق در این مدل و نوع هستند. در یک جمع بندی کلی تأثیرات عمده در زندگی به واسطه این نوع از فلق اتفاق می‌افتد. بلوغ عاطفی به نسبت سایر دوره‌ها فلق از این نوع است.

- مدل سوم، مدلی است که مبتنی بر تأثیر عوامل است (تأثیر و تأثر از حیث بستر)، و عامل فلق محسوب می‌شود؛ مانند باران و احیای ارض. در این مدل همه پدیده‌ها در بستر و محیط مشخص و تأثیر گذار قرار دارند و کمترین تغییرات در این بستر دارای تأثیرات فراوان است و تعیین کننده بودن آن موضوعیت دارد. رحم، بیت، حاکمیت یا هر چیزی که قلمروی با احکام خاص می‌سازد، مصادیق این نوع از فلق و نظام هستند. قلمرو و حکم مختص به آن، حیات مخصوص به خود را پیدا می‌کند. پیام این مدل از نظام آفرینش این است که اگر نتوانیم بستری هدایتی بسازیم، حیات معنوی مسدود می‌شود. قالب ادبی این مدل بیشتر ظرف و مفعول فیه (چه لفظی و چه معنوی) است. مباحث طیب و خبیث و غیر آن به این ساحت مربوط می‌شود. تقدیر و اندازه‌گیری شاخص ویژگی‌هایی است که در این دوره موضوعیت پیدا می‌کند. در این مدل با دیدن بچه‌ها معلوم می‌شود که پدر و مادر اختلاف دارند یا بسترشان سالم است یا نه.
- مدل چهارم از مدل‌های فلق، مدل همراستایی با ولی، حکم خدا و ذی‌اثر است. از حیث کاربرد این ساحت برنامه‌ها لحظه‌ای و آن به آن است. جملات شرطی قالب ادبی آن است. و در آن تبعیت از دین، مندر، رسول و غیر آن اهمیت دارد. سوره مبارکه شوری مبین این بستر است: انّ ولیی هوالله

قلمرو فلق:

هر فلقی در کنش و واکنش خود با فلق‌های دیگر ارتباط پیدا می‌کند و این قاعده مبحثی با عنوان قلمرو فلق را ایجاد می‌نماید. همه این اتفاقات بین دو حد از ظهور اتفاق می‌افتد:

- ظهور طبعی شیء
- ظهور فهمی شیء: که وابسته به دستگاه ادراکی است.

ضرایب به دست آمده از این دو قلمروهای فلق را می‌شناساند.

توضیح اینکه هر مخلوقی به سمت مقصدی که جواز رسیدن به آن وجود دارد در حرکت است و این مقصد نافع حال و ظرفیت اوست. این سیر نیازمند انواع آمادگی است (تعباً، تهباً، اعداد، استعداد)، که امید داشتن و دستیابی به عطا، طلب لازم را در تحقق آنها به وجود می‌آورد.

از آنجا که هر مخلوقی برای دریافت مراحل و تکاملش به سمت نهایت، نیازمند طلب و امید است. آثار این طلب و امید شامل امکان ذاتی، امکان بکارگیری و استفاده از دیگران، احضار امکانات و ظرفیت بهره‌مندی است.

با این بیان نسبت سه عنصر با هم معلوم می‌شود؛ سه عنصری که تعیین کننده در موضوع فلق هستند: یکی شیء، دوم ناظر به آن، سوم هادی.

یعنی فلق شیء می‌تواند در شیء دیگر اثر بگذارد و در آن فلق ایجاد کند. گاهی نفع و ضرر شیء روی ناظر اثر می‌گذارد و گاهی هادی پیدا می‌کند که هدایت کننده به نفع و دافع شر از شیء و ناظر است و کاملاً بیرونی است. این هر سه عنصر که سبب ارتباط با فلق هستند، فرد را به یک مطلوب هدایت می‌کنند و آن رسیدن به مقصد است.

حاصل کلام اینکه با ایجاد طلب و امید رسیدن به چیزی در فرد، سطحی از رسیدن فرد به آن چیز ایجاد می‌شود و این همه به مدد فلق و فلق‌شناسی ممکن و میسر است.

سوره مبارکه فلق:

- اولین نکته توجه به امری است که به پیامبر خدا شده است. «قل اعوذ برب الفلق». بر این اساس هر کسی در هر درجه‌ای از عصمت، نیازمند به پناه بردن به رب فلق است.
- امر به پیامبر گویای اولویت داشتن پناه است و این تأکید مشخص کننده جایگاه این موضوع برای دیگران است.
- در این آیه توجه به فلق در سیر ربوبیت پروردگار به عنوان راهکار اصلی پناه بردن محسوب می‌شود در کلام نوعی تعلیل به وجود می‌آورد. قیدی متذکر می‌شود که در پناه بردن کلیدی است. بنای عالم بر فلقت است و بدون آن نمی‌توان به معرفت دست یافت. توجه به سیر شدن در مخلوق و ربوبیتی که در آن است منشأ پناه بردن است.
- تحلیل درست از فلق همان عوذ و پناه بردن است.
- از لفظ قل می‌توان فهمید که این واژه مربوط به هدایت مندر است. نظامی که بر اساس فلق استوار است و در آن اختیار به عنوان اصل قرار داد.
- قل در سوره مربوط به هدایت انواع فلق است و بهره‌مندی از آن در نظام اجتماعی انسان است.
- از مکان و جایگاه معنایی قل فهمیده می‌شود که برای بهره‌مندی خلق از فهم ربوبیت پیرامون آن هدایت تشریحی وضع شده است. به بیان دیگر قرآن و وحی ما را در این معرکه تنها نگذاشته‌اند.

- علم توحید که در این سوره با فهم رب فلق حاصل می‌شود، اگر به خوبی تفصیلی شود به عوذ می‌انجامد. و آن علمی است که مستقیماً به عمل منجر می‌شود. شناختی از توحید که عین عمل است. تعبیر نزدیک به «اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خرّوا سجّداً»/ بنابراین برای تقویت استعاذه، مفهوم رب فلق باید برای فرد ملموس و مشهود شود. چون اشیاء و مخلوقات دیده نمی‌شوند مگر آنکه قبل حین و بعد آن خدا را می‌تواند در آن مشاهده نماید. با این وصف فهم مطلق ربوبیت مقدمه فهم رب فلق است و شناخت فلق وقتی نافذ و بلکه شکل می‌گیرد که بستری از معرفت درست توحیدی وجود داشته باشد.
- انسان نیازمند به شناخت تفصیلی از مخلوقات مرتبط است. این شناخت به صورت تدریجی ایجاد می‌شود. نهادینه شدن این شناخت منوط به ایجاد معرفت نسبت به مراحل زندگی و صفاتی است که در هر مرحله شکوفا می‌شود. این شناخت وابستگی تامی به توحید و شناخت اسماء و صفات الهی دارد.
- از اینکه ارتباط انسان با خدا در چشم انسان بالا و پایین می‌شود، در حالی که خدا ثابت و مخلوق متغیر است، این فهمیده می‌شود که انسان در هر حالی نسبت به خدا مقصر است و این مفهوم عوذ را ایجاد می‌نماید. خدا رحمن است مشیت باید اتفاق بیفتد تا رحمتی نازل شود یعنی شیء از حیث قبل و بعد تناسب با رحمت پیدا کند. خداوند در هر حالتی پناه‌دهنده است البته استفاده از این نکته مشروط بر پناه بردن انسان است.
- در پناه بردن جهت پناه به سمت خدا و غیر خدا اهمیت دارد زیرا به طور طبیعی افراد در مواجهه با شرور پناه می‌برند مهم این است که به چه کسی پناه برده می‌شود.
- این سوره می‌خواهد انسان از خداوند پی به اشیاء ببرد و نه از اشیاء و پدیده‌ها به خداوند. و این امکان با فلق‌شناسی میسر است.
- هر انسانی به عنوان مخلوق زندگی‌اش دارای فلق‌های متعددی است. این فلق‌ها در آینده و گذشته و حال جاری هستند. انسان می‌تواند بر اساس فلق‌شناسی آینده خودش را پیش‌بینی کند و بر اساس فلق می‌تواند گذشته خود را تحلیل کند. آنچه در این دو منظر (رویکرد به گذشته و آینده) اهمیت دارد تغییراتی است که لازم است در خودش ایجاد کند تا بتواند رحمت خدا را بیشتر کند.

• باید خدا را به عنوان پناهگاه پذیرفت. خدا تنها پناهگاه است خدا مهربان است و دائماً در فیض رسانی رحمت و اراده نعمت پیوسته و بدون هیچ وقفه و انسان باید خود را در معرض این نعمت و رحمت قرار دهد.

• برای تشخیص کاربردی فلق شناسی در زندگی باید به اتفاقات بُعد زمان داد و یکی را گذشته و دیگری را آینده تعیین کرد (آینده در گذشته) و بعد موانع دریافت رحمت را مورد توجه قرار داد. در فلق شناسی موانع هستند که جلوگیری از فیض می کنند. با این تحلیل معلوم می شود بسیاری از این موانع ذهنی و توهمی هستند و این ذهنیت خود مانع رحمت است. این موقعیت و معرفت در انسان ایجاد طلب و امید می نماید. دارایی عطا شده به انسان، که خداوند به آن افتخار کرده است.

• رب فلق کسی است که وجود مانع در فیض رسانی او مانع فیض نیست، البته اگر انسان به این موضوع توجه داشته باشد.

مشروح مطالب کلاس:

برای کاربرد فلق قبل از آن باید ویژگی های کلی فلق را بدانیم. پس از آن با توجه به ویژگی ها به سراغ تشخیص انواع می رویم.

ویژگی های کلی فلق:

۱. تدریج:

ممکن است که یک دفعه نشان داده شود که چیزی فلق است، اما به تدریج اتفاق می افتد.

۲. تقدیر (اندازه گیری، قدرت مشخص):

در واقع تعریف پذیر یا مختصات پذیر است. محدودیت، حد و محدوده دارد.

۳. نقطه عطف:

شروع ای یک اتفاق و رخداد دیگر بصورت خاص است، تمایز دهنده می باشد و خبر از وقایع بعد از آن می دهد. (خیلی مهم است)

۴. همراه با ظهور جدید:

یعنی حتماً بایستی با یک ظهور جدیدی همراه باشد.

اگر هر کدام از این‌ها نبود اسمش را فلق نمی‌گذاریم زیرا آیه خود قرآن است. این ویژگی‌ها شاخص در فلق شناسی هستند.

تشخیص انواع با توجه به ملاک‌هایی:

۱- مدل شب و روز که بحث نهران و آشکار است.

فلق در این حالت به این صورت شناخته می‌شود که هر جا که در قرآن:

- سخن از سیر باشد مثلا "سیروا فی الارض" و حرکت هم باشد + نشانه‌ها و ملاک‌هایش،

- بحث سعی باشد مثلا دنبال ابتغاء وجه برود،

- هر جایی که سخن از آشکار و نهران باشد

این مانند مدل شب و روز قابلیت مشاهده دارد، نهفته و آشکار (عسر و یسر).

به عنوان مثال فعالیت های ما.

شما بعضی از صفاتی که در خودتان می‌بینید و قبلا ندیده‌اید (یا خوب یا بد)؛ مثلا یک نفر خیلی دوست دارید؛ آشکار شدن یک صفت. این معلوم است که صفت مانند مدل شب و روزی است.

در مدل شب و روز "لیل" اش "اذا یسر" است یعنی شب آن قدر پاورچین پاورچین می‌رود که فرد نمی‌فهمد. در مدل شب و روز وضعیت این گونه است که ممکن است خودش نفهمد و بعد بفهمد ولی این حرکت وجود داشته است.

یکی از ثمرات بحث فلق بحث امید است، یعنی اگر کسی کارش در دشواری و شب است حتما باید حرکت کند. در مدل شب و روز در واقع تدریج خیلی مهم است، نقطه عطف محسوس است ولی ممکن است مشاهده نشود. (یعنی الان هست ولی ممکن است نبیند). تغییرات در مدل شب و روز به صورت تدریجی صورت می‌گیرد.

فلق به نسبت انسان تعریف نمی‌شود. این بحث مربوط به قلمروهای فلق می‌شود.

در این مدل، فلق در حوزه کاربرد به چشم انداز و افق دید، برنامه‌های سالیانه، برنامه‌های روزانه و برنامه‌های لحظه‌ای تفکیک می‌شود. املاء و استدراج بر اساس قانون شب و روز اتفاق می‌افتد و نشانه هم پیدا می‌کند.

حوادث روزمره را که در قرآن می‌خواهد پی در پی بیاورد نوعا با "فا" می‌آورد، البته نوعا این گونه نیست ولی هروقت این گونه است مدل شب و روز را مطرح می‌کند.

۲- مدل دوم مدل جنین و رویش است. این مدل بحث مرحله است.

موقعی می‌توانیم این فلق را بشناسیم که در اثر مراحل یک اتفاقات خاص می‌افتد و در اینجا نقطه عطف خیلی مهم و پررنگ است. مثلا دونه لوییا را در خاک گذاشتید، چند روز به آن سر می‌زنید هیچ اتفاقی نمی‌افتد و یک دفعه یک روز می‌بینید که جوانه زده است.

برخی این گونه هستند که از ساختار مدل اول هجرت نمی‌کنند به مرحله دوم و ساختار دوم را به ساختار اول اضافه می‌کنند که این برخی موارد خوب و برخی موارد بد است. مثلا چه بسیار جوانانی که با وجود داشتن خصوصیت‌های جوانی در کودکی خود مانده‌اند.

مدل‌های مرحله‌ای اتفاقات خاص را رقم می‌زند و نوعا در قرآن با کلمه "ثم" و "فا" و "بالاخص" "فا فصیحه" همراه است. فا فصیحه می‌خواهد بگوید اتفاقات بسیاری این وسط افتاده که من بقیه اش را نمی‌گویم.

در اتفاقات خاص این دوران حتما باید تغییرات خاص ببینید و کاملا متمایز است مثل دوران قبل از بلوغ و بعد از بلوغ. شما نقطه عطف را به همین می‌گویید.

بلوغ عاطفی هم یعنی همین که با یک شیب خاصی پیش می‌رود، یک دفعه یک صفت خاصی بوجود می‌آید به نام همراهی با دیگران یک باره تغییر خاصی می‌کند و این تغییر وضعیت باید مشخص باشد، آستانه تحریک و انفجار است.

در آیات قرآن هر جا که تغییر خاص است با "اذا فجائیة"، ثم و فا مطرح می‌شود. مثالش این است: بنی اسرائیل در سوره قصص، به قبل و بعد از انقلاب آن‌ها فلق می‌گوییم. این که امام می‌فرمایند انقلاب ما انفجار نور بود مدلس این گونه است.

مانند بعضی از اتفاقات که در زندگی ما هست مثلا شما می‌گویید دیگر از چشمم افتادی، یعنی در واقع تغییر ناگهانی یک نفر نسبت به یک آدم. بدی غیبت و تهمت هم به خاطر این است که تغییر وضع ناگهانی در زندگی فرد یا جامعه ایجاد می‌کند.

مثل این که من کوه می‌روم و دارم می‌روم بالا پایم که می‌لغزد ممکن است تنها در عرض چند ثانیه منجر به فوت من شود. کافی است که بگویند این راه را نرو و حرف گوش ندهد.. بله به تدریج می‌رود ولی ناگهانی فرود می‌آید. فاصله بین اینها زیاد است، فاصله بین مرگ و حیات است. یعنی اتفاقاتی رقم می‌خورد که قبل و بعدش غیر قابل مقایسه است و این مسائل بسیار مهم است.

در واقع چون مدل اصلی‌اش به صورت شب و روز است انذار خیلی در آن اثر ندارد اما زندگی فالواقع به صورت تدریج است لذا خیلی این مدل فلق اهمیت دارد یعنی در واقع تاثیرات عمده در زندگی به وسیله این فلق (تدریج) اتفاق می‌افتد.

سبک دعای عرفه این گونه است که یک به یک اتفاقاتی که در آن یک نقطه عطف خاص است را بیان می‌کند و هر کدام هم فاصله‌اش با آن یکی خیلی زیاد است. بلوغ عاطفی نقطه عطف فردیت به جامعیت است.

۳- مدل سوم مدل تاثیر عوامل است: مدل باران و احیای ارض

عامل فلق است. این مدل در هر جایی که قرار گرفتن در یک بستر و محیط مشخص و تاثیر گذار وجود دارد قابل مشاهده است. یعنی هر جا که یک رحم درست می‌شود. هر جا که یک بستر ایجاد می‌شود زیرا در آن یک حیات مخصوص به خودش ایجاد می‌شود. قوانین محیط تاثیر گذار است.

مسلمان شدنی که در قالب یک حاکمیت طاغوت صورت بگیرد حتما مسلمانیت نیست مگر این که از رحم طاغوت خارج شود.

هر رحمی یک قلمرو و یک سری قوانین مخصوص به خودش را ایجاد می‌کند، یعنی اگر کسی در بیت ولی خدا قرار نگیرد امکان حیات معنوی ندارد. اگر کسی تحت تابش وحی و نورانیت خدا قرار نگیرد حیات مخصوص را به طور طبیعی پیدا نمی‌کند.

در واقع ویژگی‌های رحم است که او را احیا می‌کند یعنی برای هر حیاتی بستری نیازمند است که اگر آن بستر مهیا نشود آن حیات ایجاد نمی‌شود. یعنی اگر امام زمان نیابند حیات اجتماعی صورت نمی‌گیرد لذا آرزوی رجعت برای هر مسلمانی واجب تکوینی و عقلی است.

اگر ما نتوانیم بستر هدایتی در خانواده و در جامعه فراهم کنیم به طور طبیعی حیات معنوی مسدود می‌شود. این به این معنی است که اگر در خانواده‌ای اختلاف باشد، بستر هدایتی خودش را خدشه دار می‌کند. ظاهرش یک اختلاف ساده بین والدین است ولی در واقع بستر هدایتی را برای نسل می‌بندد و در این خانه خیلی از مسائل هدایتی ملائکه اتفاق نمی‌افتد.

قالب ادبی این مدل "ظرف" و "مفعول فیه" است حالا یا لفظا یا معنوی مثلا فی بیوت اذن الله یا مثلا معنایش

الان در جامعه اسلامی زیاد لازم نیست بعضی از کارها انجام شود بلکه باید بستر درست شود و فضا مهیا شود. بحث طیب و خبیث اینجا مطرح می‌شود، یعنی یک بَلَد حتی اگر در ظاهر هم طیب نشود انسان‌های درونش هم بی تفاوت می‌شوند. رحمت الهی در این شهر از این جهت وارد نمی‌شود.

سوره مبارکه که یس از همان ابتدا بحث انذار را مطرح می‌کند، بعد اغلال و سپس حی شدن به وسیله انذار، این‌ها همه بستر سازی برای احیا یک جامعه است. از آیه ۱ تا ۱۲ بستر سازی را مطرح می‌کند و از آیه ۱۳ به بعد با بحث رجل یسعی بستر سازی را با مثال توضیح می‌دهد. موضوع سوره این است که ورود پیامبر به یک جامعه عامل حیات و نبودنش عامل موت جامعه است.

انسان مجموعه‌ای از توان‌ها و ظرفیت‌هاست که در ساحت فردی و اجتماعی تعریف می‌شود. همان طور که رشد فردی داریم، ممکن است به نهایت رشد فردی برسد اما اگر در جامعه نباشد امکان دارد این صفت در او به ظهور نرسد. مثلاً ما ظهور اجتماعی قمر بنی هاشم (ع) را ندیدیم، یعنی دیدنی است که یک همچین فردی وقتی رئیس یک اجتماع می‌شود چگونه مدیریت می‌کند. یک سری صفات است که در ساحت اجتماعی بروز پیدا می‌کند و لا غیر. به خاطر همین در سوره نازعات که می‌گوید یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ۶- تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ ۷- می‌گویند که راجف امام حسین (ع) است و رادف امیرالمومنین (ع). (که کلاً آن را به رجعت نسبت می‌دهند).

در این مدل بسترها مهم می‌شوند، هر بستری خواص مربوط به خود دارد. شی یا شخص را که در بسترش نگاه می‌کنی می‌بینی رنگ و اثر از بستر می‌گیرد. یعنی هر کسی را می‌بینی خودش را نمی‌بینی بلکه بسترش را می‌بینی، مثلاً بچه را می‌بینی می‌توانی بفهمی که در خانواده‌اش اختلاف هست یا نیست. هر بستری خواص مخصوص به خودش را دارد حتی بسترهای معمولی.

بستر مربوط به مدیریت کننده می‌شود. و بحث بستر بسیار مهم است.

۴- مدل چهارم، هم راستایی با ولی، هم راستایی با حکم خدا و بحث تبعیت از ذی اثر است. یعنی مدل قمر و شمس.

در این مدل جملات شرطی و قرار گرفتن در راستای حکم خدا بسیار مهم است و این گونه می‌شود که هر گاه انسان در راستای حکم الهی قرار گیرد در ولایت اوست و قوانین ولایت خدا بر او جاری می‌شود.

دین، حکم، رسول، منذر. همان قبلی است اما بسترش می‌شود ولایت و سوره‌اش می‌شود شوری و آیه‌اش می‌شود الله هو الولی.

در مدل اول و چهارمی برنامه‌های روزانه‌تان را با اینها تنظیم می‌کنید بالاخص در مدل چهارم که لحظه و نزدیک است.

در مدل دوم و سوم از انسان دور است اما منافعش نزدیک است. در مدل سوم پس زمینه و در مدل دوم مرحله و بیشتر در چشم انداز و افق است.

وقتی می‌گویید فلق، یک موقع خود پدیده مورد نظر است مثلاً می‌گویید سپیده دم یا سپیده زد و به چیزی دیگری هم کاری ندارید.

اما یک موقعی انسانی سپیده دم را می‌بیند یعنی شاهد و ناظر آن می‌شود. اینجا این پدیده روی این انسان تاثیر می‌گذارد یعنی پدیده یک جای دیگر است و اثرش روی فرد در جایی دیگر است.

پس یک موقع دارای طبع و ذات خودش است (سپیده دم)، [یک موقع در او اثر می‌گذارد]، یک موقعی هم شاهد این پدیده نمی‌شود، پس اثر و کارکرد ندارد بلکه این اتفاق در خود آدم می‌افتد. که این رخداد مشابه فلق است.

پس سه حالت شد یکی طبع، اثر، و انعکاس. در فلق‌ها این گونه است که فلق بیرونی با فلق درونی ارتباط پیدا می‌کنند. انعکاس این بستگی به انواع فلق در بیرون و درون دارد.

مدل فلق بستگی به خلق و صیوریت یک شی دارد.

هرچیزی چون در عالم خلق قرار دارد و تدریج و تقدیر دارد هم خودش (فلق) است و هم دیگری (اثر)، فلق‌ها در ارتباط با هم قرار می‌گیرند و تاثیر می‌گذارند و هیچ فلقی در عالم تنها نیست و در ارتباط با دیگری است.

ظهور شی را وقتی مطرح می‌کنیم دو معنی دارد: ظهور طبیعی شی، ظهور فهمی شی.

- ظهور طبیعی شی آن به آن و لحظه به لحظه است.
- ظهور فهمی شی وابسته به دستگاه ادراکی است. مثلاً دستگاه ادراکی این گونه است که قبلاً میکروسکوپ نبود و خیلی چیزها دیده نمی‌شد و از وقتی آمد خیلی چیزها دیده شد. در ظهور فهمی شی دستگاه‌ها خیلی مهم می‌شوند.

پیشرفت علم وابسته به پدیدار شدن ساختارهای فلق شناسی است.

یک موقع فلق شی داریم در یک شی دیگر اثر می‌گذارد و در آن فلق ایجاد می‌کند. یعنی شی که در مسیرش نفع و ضرر دارد روی ناظر اثر می‌گذارد. یک موقع نیز با هدایت هادی شده و هدایت به نفع و جلوگیری از ضرر می‌کند و ناظر فلق می‌شود.

بنابراین در هر فلقی یک ذی نفع، یک ناظر و یک هادی داریم.

فلق در در دعایی که شب جمعه و شب عرفه سفارش به خواندنش شده بسیار نمایان است با این که حرفی از آن نزده است. اللهم و جائزته. اللهم و وقته

این است که هر مخلوقی (شی) یک رفتی دارد. رفت یعنی یک مقصد، یک جائزه و نائله. جائزه از جواز و نائله از نیل است. جائزه یعنی اجازه و جواز دادن. با عطا و نیل ارتباط دارد منتها در هر لحظه است. این دعا می‌گوید هر مخلوقی به سمت جائز و نائل در حرکت است و برای این کار تعباً، تهیاً، عداد و استعداد می‌خواهد که همه را در کتاب لغت آماده کردن و آماده شدن معرفی می‌کند.

منتها تبعاً یعنی مثلاً در طبعش امکان ایجاد می‌کند. تهیاً اشاره به امکانات دارد. (پس یک آماده شدن دیا آماده کردن در آن هست/ نیل) اعداد مربوط به زمینه است و استعداد هم برای طلب جهت حرکت است. حضرت می‌فرماید ای خدایی که در مخلوق انواع آمادگی را برای امیدواری دست یابی به عطا و طلب مقصد و جایزه‌اش فراهم می‌کنی.

این جا واژه رجا و طلب بسیار مهم می‌شود.

دارایی هر مخلوق و شی‌ای برای دریافت مراحل و تکاملش به سمت نهایتش، طلب و امید اوست. و این طلب و امید منجر به امکان ذاتی می‌شود که فرد پیدا می‌کند. امکان به کارگیری و استفاده از دیگران را پیدا می‌کند. احضار امکانات می‌کند و ظرفیت بهره‌مندی در او تولید می‌شود.

اگر این حرف پذیرفته شود معنایش این می‌شود که در هر مخلوقی اصل حرکت وابسته به طلب و امید است و اصل شاخص در فلق (ظهور مرحله‌ای و طی آن به مرحله دیگر) سنجش طلب و امید است. این یعنی طلب دست‌یابی به هر چیزی در انسان ایجاد کنی امکان دست‌یابی اش را ایجاد کرده‌اید. این منجر به شاخص پیدا کردن در فلق می‌شود.

ناامیدی و فقدان طلب محل سقوط انسان است، در واقع شاخص سقوط است. گرفتن امید و طلب از هر مخلوقی یعنی سیر او قطع شد و سقوط می‌کند.

موجودات اشیاء و انسان کارشان این است که طلب و امید را از هم می‌گیرند یا به هم می‌دهند، یعنی در واقع یا محدود می‌کنند یا وسعت می‌دهند.

ممکن است طلب و امید انسان به مخلوق برگردد و انحراف انسان از همین جا آغاز می‌شود. یعنی این گونه است که اگر انسان به خدا وصل نشود طلب و امیدش وابسته به دیگران می‌شود و سپس محدود می‌شود و برآیند حرکات تبدیل به صفر می‌شود.

بنا داریم متناسب با آیات سوره فلق بینیم چگونه می‌توانیم به رب فلق پناه ببریم:

(از چه چیز پناه ببریم در چهار آیه بعدی آمده است.)

۱- امر به پیامبر شده است و عوذ از جانب پیامبر است. این اهمیت موضوع را مشخص می‌کند. پیامبر هم به عنوان یک مخلوق باید به رب فلق پناه ببرد. و این یعنی هر کسی در هر درجه ای از عصمت نیازمند پناه بردن به رب فلق است.

۲- به وسیله امر به رسول اولویت داشتن پناه و تاکید بر پناه بر اشخاص دیگر مسلم می‌شود، مثل این که خدا به پیامبر امر به تقوا می‌دهد نشان می‌دهد که بقیه نسبت به این امر اولی ترند.

۳- در این آیه توجه به فلق در سیر ربوبیت پروردگار به عنوان راهکار اصلی پناه بردن محسوب می‌شود. در کلام نوعی تعلیل بوجود می‌آورد یا نوعی مناط سازی می‌کند. یعنی وقتی می‌گوید قل اعوذ برب الفلق قیدی را متذکر می‌شود که در پناه بردن کلیدی است.

چون بنای عالم بر فلکیست است و مسیر هر مخلوقی از فلق عبور می‌کند. شما ربوبیت خدا را به وسیله فلق مشاهده می‌کنید یعنی ظهور ربوبیت برای شما از طریق فلق است. وقتی توانستید قبل، حین و بعد شی و ظهور رب را ببینید این یعنی رب فلق.

برای فرد ظهور شی چه قبلش، چه بعدش و چه حین آن به منزله مشاهده رب است. یعنی برای شی ذات قائل نیست و شی را نمی‌بیند و رب را می‌بیند.

فلق مربوط به هر مخلوقی است و منظور از مخلوق پدیده یا رخداد است، پس توجه به سیر مخلوق در ربوبیتی که در آن است منشاء پناه بردن است. یعنی وقتی می‌گوییم رب فلق یعنی شما سیر مخلوقیت به سمت کمال را ببینید.

پدیده چیزی است که شئیت دارد و رخداد اثر شی است. مثال: ماشین (پدیده) و تصادف (رخداد). در واقع رخدادها به پدیده ها بر می گردند.

عوذ: طلب / امید / حرکت / مشاهده درست / ادراک درست

انعکاس مثبت به فلق می شود عوذ.

قل: یعنی کل نظامی که براساس فلق استوار است و در آن اختیار به عنوان اصل قرار دارد. هدایت مندر رحمتی برای هدایت فلق ها به شمار می آید. قل مربوط به هدایت مندر است.

قل در سوره مربوط به هدایت انواع فلق و بهره مندی از آن در نظام اجتماعی انسان است.

قل در سوره به منظور هدایت فلق است.

قل:

۱- برای بهره مندی از فلق و فهم ربوبیت پیرامون آن هدایت تشریحی وضع شده است. از همین آیه می فهمیم

که خدا انسان را در ربوبیت و ربوبیت فلق تنها نگذاشته است و قرآن و وحی عهده دار این هدایت هستند.

۲- کلا علم توحید که در این سوره با فهم رب فلق حاصل می شود اگر به خوبی تفصیلی شود به عوذ

می انجامد.

علم توحید اگر تفصیلی شود از جمله ادراک هایی است که مستقیم به عمل تبدیل می شود و این از ویژگی های اختصاصی حرکت پیامبر در عالم امکان است. ایشان شناختی از توحید در عالم ایجاد کرد که خود آن شناخت عمل بود وقتی آیات رحمان را برایش تلاوت می کرد بلافاصله به سجده می افتاد. لذا می شود گفت که ساز و کار عوذ در سوره فهم معنای رب فلق است.

برای تقویت استعاده مفهوم رب فلق ملموس و مشهود شود یعنی اگر کسی بتواند رب فلق را مشهود کند می تواند استعاده کند چون اشیاء و مخلوقات را نمی بیند مگر این که خدا را قبل و بعد و حینش مشاهده می کند بنابراین غفلت معنایی ندارد و دائم در ذکر است.

خیلی خواندن دعای عرف در درک این مسئله مفید است. خود حضرت دارد دعای عرف می خواند ولی شروع می کند سابقه قبل و عنایات خود را مرور کردن و عنایات حالا را و این دو را سرهم می کند و می گوید که اگر قرار بود تو مرا هدایت نکنی تا اینجا هم نمی آوردی .. نقطه "الف" تا "ب" رسیده و خیلی خوب هم رسیده اما معلوم نیست که تا "ج" هم به خوبی برسد لذا می گوید حالا که شما مرا تا اینجا آوردی تا انتها هم ببر.

خود استغازه و دیدن ربوبیت خدا در این سه حالت است.

شناخت انسان به تدریجی اتفاق می افتد و برای شناخت تفصیلی اول باید شناخت به مراحل پیدا کرد.

۳- انسان نیازمند به شناخت تفصیلی از مخلوقات مرتبط است. این شناخت به صورت تدریجی ایجاد می شود. باید از یک جایی شروع شود یعنی شما وقتی به این سمت می روید نهادینه شدن این شناخت منوط به ایجاد معرفت نسبت به مراحل زندگی و صفاتی که در هر مرحله شکوفا می شود است. یعنی شما اول به صورت کلی یک شناخت کلی ولی تفصیلی ایجاد می کنید. کم کم تبدیل به شناخت های کلی تر می شود.

مقدمات لازم قبل از مفهوم رب این است که رب را چگونه می بینی، لم یلد و... می بینی یا برایش مثلث قائل هستی. همه مسائلی که ما در آن گیر می افتیم در همین علم توحید است که تفصیلی نشده است. برایمان باز نشده، نمی دانیم این خدا کجای زندگی ماست و ما چگونه با او در تعامل هستیم و به خاطر همین فهم سوره توحید اولی تر به سوره معوذتین است.

برای توضیح رب فلق ابتدا فرد باید ربوبیت را جای دیگری فهم کرده باشد. لازمه فلق شناسی فهم توحید است.

عمل ظهور علم است و عوذ ظهور علم رب فلق می باشد، یعنی عوذ عمل است. و علم عوذ رب فلق است.

عمل دعای عرفه طلب است. اصل عوذ می شود: طلب و امید و رب فلق می شود: علم به توحید.

طلب دو حالت دارد:

یکی طلب تکوینی که عمل جزء آن است. و دیگری طلب علمی است که رغبت و میل جزء این است.

علم یک موقعی علم است و یک موقعی علم نیست. اگر اسم علم علم باشد ناگزیر از ایجاد طلب و امید است در غیر این صورت اسمش را علم نگذارید.

فلق ما به ازای نور است. برای ظهور یا برای نور آن را جمع نمی بندیم.

شی یک قبل دارد و یک بعد دارد و یک ظهور. که همه اینها "یک" رب الشیء دارد. در سوره توحید رب عوض نمی شود بلکه رب ثابت است و شیء متحرک است.

حسن ظن من نسبت به خدا در بین حالات عوض می شود در حالی که خداوند ثابت است.

در هر حالی در مواجهه با خدا انسان خودش را مقصر می‌داند. ارتباط من با خدا مرتب بالا و پایین می‌شود.

استعاذه کارش این است که رب ثابت است تو متغیر هستی.

شما خداوند را عطا کننده می‌شناسید، این یعنی خدا یک چیزی را نمی‌دهد یا شما یک چیزی را نمی‌گیرید؟ خدا رحمت لالعالمین است.

مشیت باید اتفاق بیفتد تا نزول اتفاق بیفتد. اگر کسی این گونه فکر کند حالتش این می‌شود که:

۴- خداوند در هر حالتی پناه دهنده بنده است، استفاده از آن مشروط به این است که بنده پناه ببرد. یعنی لازم

نیست خدا برای پناه بردن بنده کاری انجام دهد یعنی تغییری را در خود صورت بدهد.

۵- در پناه بردن جهت پناه که به سمت خدا یا غیر خداست اهمیت دارد. زیرا به طور طبیعی افراد در مواجهه با

شرور پناه می‌برند، این مهم است که به چه کسی پناه می‌برند.

۶- هر انسانی یا خودش یا حیثیت اجتماعی‌اش به عنوان مخلوق دارای فلق‌های متعددی است. این فلق‌ها در

آینده و در گذشته و حال وجود داشته است و صرف یک زمان نیست. می‌توان برگشت و فلق‌های گذشته

را مرور کرد. هر انسانی یک سیر زندگی به سمت کمال دارد، بر اساس فلق‌شناسی می‌تواند آینده خودش

را پیش بینی کند. و بر اساس فلق می‌تواند گذشته خودش را تهلیل کند. آنچه در این دو منظر (رویکرد به

آینده و گذشته) اهمیت دارد تغییراتی است که لازم است در خودش ایجاد کند تا بتواند رحمت خدا بیشتر

درک کند یا دریافت کند. از تحلیل گذشته می‌فهمد ظرفش این قدر است و بعد می‌تواند بفهمد وقتی در

محضر خدا وارد می‌شود ظرفش کوچک است و چیز قابل ارائه ندارد و در خودش اهمیت تغییر را حس

می‌کند. پس نقش عوامل تاثیر را پررنگ می‌بیند و طالب تغییر می‌شود

مشکل ما این است که در زندگی از عوامل تغییر فرار می‌کنیم یعنی مثلا اگر یک زندگی با آرامشی داریم اگر قرار

است بچه‌ای بیاید، می‌گوییم نمی‌خواهیم چون آرامش مان را بهم می‌زند در صورتی که او باعث تغییر تو می‌شود.

اگر بناست کسی ظرفش وسیع شود باید تغییر یابد تا ظرفش بزرگ شود. این گونه فرد ابتلاء خواه می‌شود و مشکل

خواه می‌شود. مشکلات را به عنوان عوامل تغییرش طلب می‌کند.

کسانی که در زندگی‌شان مشکل خاصی است اگر از آن استفاده صحیح کنند همان عامل تعدیل‌شان می‌شود و به

همین جهت هم در پیشگاه خدا عزیز می‌شوند.

در این سوره گفته می‌شود خدا را به عنوان پناهگاه بپذیرید. خدا هم هست. در بین همه پناهگاه‌ها خدا تنها پناهگاه است. خدا مهربان است و دائما در فیض رسانی رحمت و ارائه نعمت پیوسته و بدون هیچ وقفه است و انسان باید خود را در معرض این رحمت و نعمت قرار دهد.

چگونه: یک قبل داشتی یک بعد

هر کسی یک تکه از زندگی‌اش را قبل و بعدش را دریاورد و بعد این را ارزیابی کند و آینده در گذشته کند یعنی آینده را ببیند و سپس ببیند این من چه کارهایی باید می‌کرد که وسعتش بیشتر می‌شد تا عنایت خدا بیشتر می‌شد، چه تغییراتی باید می‌کرد. این را مدل کنید و نقطه ضعف‌هایش را پیدا کنید. چه عیبی منجر شد که نگذاشت که من یک نفس بکشد و من دو رشد کند. نقدی بر زندگی خود کنید.

در فلق شناسی در حالیکه خدا را همه کاره دانسته می‌شود به موانع دریافت رحمت و اسعه نیز اشاره می‌شود، چون در فلق شناسی موانعی هستند که جلوگیری از فیض می‌کنند.

در موانع باید امید به رحمت خدا و طلب داشت. بسیاری از موانعی که در مسیر کمال انسان است ذهنی و توهمی است.

خدا انسانی را خلق کرده است و به طلب و اراده او نازیده است. یعنی طلب و اراده او را به عنوان دو تا بال حرکت او فرض کرده است.

اگر بناست ما حرکت کنیم، که ما کندیم! اما اگر قرار است خدا بدهد، می‌دهد. موانع برای ما مانع هستند اما برای خدا و فیض خدا مانع نیستند.

اگر در مواجهه موانع قرار بگیریم رب فلق می‌شود راه حل و راه را برایمان باز می‌کند.

رب فلق کسی است که وجود مانع در فیض رسانی‌اش دخیل نیست و او ماورای این حرف‌ها است. کافی است امید و طلب‌تان را افزایش دهید. همین مقدار که انسان بفهمد "می‌تواند" حل می‌شود.

علت گیر افتادن در موانع عدم اعتماد به رب فلق است. ما باید موانع را سکوی پرش توجه به سمت رب فلق ببینیم.

تمرین:

علم به فلق را در زندگی‌تان به کار ببرید. برای انجام این کار بحث فلق را در بخشی از زندگی خودتان مشخص کنید. علم فلق یعنی وضعیت قبل، وضعیت بعد و ظهوراتی که به واسطه آن بوجود می‌آید.

یک قسمت را شناسایی کنید سپس خودتان را نازل کنید وقتی که نازل کردید، از نقش موانع در وضعیت‌تان اطلاع پیدا می‌کنید. اینگونه ایرادها و موانعی که باعث می‌شود وضعیت بعد به قبل مطلوبیت نداشته باشد مشخص می‌شود. همین مقدار که انسان علم به موانع و نقش کندکنندگی آنها پیدا می‌کند، اولین مرحله او خواهد بود. برای این که بتوانید آن مانع (مثلاً صفتی را) از سر راه بردارید خدا را ثابت بگیرید و به صورت جزئی برای رفع آن موضوع به خدا پناه ببرید.

چکیده مطالب

مقدمه:

پیش از این عمده مطالب گذشته به موضوع چیستی فلق اختصاص داشت در این جلسه ضمن تکمیل آن مباحث، به انواع رویکردهایی که علم فلق را نافع برای زندگی می‌نماید خواهیم پرداخت.

تکمله نکاتی در چیستی فلق

در مباحث گذشته به طرح حرکت و انواع حرکت پرداخته شد. در این جلسه به طرح عناوین جدیدی از همان مباحث گذشته پرداخته می‌شود.

گفته شد که فلق و ماهیت آن محصول حرکت هستند و به عنوان وضوح پدیدار شده در اثر حرکت تعریف گردید. موضوع حرکت، فرع بر حدود و محدودیت در خلقت است. مثلاً در مورد انسان جسم، خیال، وهم و قوای عقلانی او محدودیت داشته و متناسب با آن حرکت دارند. خداوند روح در انسان را جسمانی الحدوث قرار داده است. بدین معنی که روح که متعلق به عالم غیب است وقتی که جسم (که متعلق به عالم سفلی و پایین است) به شرایط دریافت روح رسید، تولد صورت می‌گیرد. خداوند محدودیت‌ها را عامل نزول حقایق قرار داده است. فهم این نکته پاسخ بسیاری از پرسش‌ها از جمله هدف خلقت انسان و گرفتاری‌های بعد آن است. شناخت محدودیت‌ها زمینه شناخت خداوند است، زیرا از آنجا که خداوند نامحدود است، انسان با شناخت هر حدی نفی محدودیت خدا می‌کند. محدودیت‌ها در ضریبش با اراده، بهتر فهمیده می‌شود، زیرا با گرسنگی، صرف اراده برای بدست آوردن نان کافی نیست بلکه ضرورت دارد کار و فعالیت صورت بگیرد، به بیان دیگر اراده انسان محدودیت‌هایی دارد که از خلال آنها متوجه اراده نامحدود الهی می‌شود. پس اگر حد نباشد حرکت هم نیست و تقدیر عبارت است از محدوده شیء و محدوده قبل (محدودیت در امکانات) و بعد (برنامه و مقاصد) آن است. جنس و ظرف حدود هر چه باشد، حرکت نیز از همان جنس است.

نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت این است که در مورد انسان تنوع و قلمرو محدودیت بیشتر است چون در مورد حیوانات اساساً بسیاری از محدودیت‌ها موضوعیت ندارد. مدیریت حدود و محدودیت‌ها همان صراط است که فقط در نظام ولایی قابل تحقق است و سیر در محدودیت‌ها همان سیل است. فهم مخلوق از محدودیت‌ها در مدل‌های

چهارگانه شب و روز، جنین، باران و رویش، ماه و تلاوت بسیار گویاست که در ذیل، بسط این نکته را دنبال می‌کنیم.

- پیش از این انواع حرکت به مدل‌های شب و روز، جنین، باران و ماه تقسیم شد. به استناد آیات شریفه قرآن، شاید دو مدل دیگر را هم بتوان در انواع حرکت افزود و آن ریح و انواع آن و نهایتاً فلک است. ریح بسیار نزدیک به روح است؛ بدین معنا که با ایجاد یک شرایط همانند نفخه روح منجر به نسیم، طوفان و غیر آن می‌شود. فلک یا کشتی نیز در قرآن در یک محیط سیال قرار دارد و به وسیله باد جابجا می‌شود.
- چنانکه معلوم است دو مدل اخیر بسیار به هم ارتباط پیدا می‌کنند ضمن اینکه به دلیل سرعت پدیداری تشخیص فلق در خصوص آنها چندان که در موارد دیگر واضح است کمی سخت‌تر به نظر می‌رسد. گفتنی است این هر دو مورد بیشتر از هر مدلی می‌توانند ذیل مدل باران و رویش قرار گرفته و تحلیل شوند. با این وصف اهمیت این دو مورد در تغییر زاویه دید از مدلی واحد است که می‌تواند انواعی به حیث مراتب را تعریف نماید.
- با توضیح یاد شده در مورد یک جنین می‌توان گفت که طی شدن لحظه به لحظه و مراحل خلقت به مدل شب و روز بر می‌گردد و اینکه در هر مرحله مراتبی متفاوت از روح را دریافت می‌کند، به مدل سوم نسبت پیدا می‌کند. و تبعیت آن از قوانین نیز به مدل ماه و تلاوت نور بازگشت می‌کند. مدل‌های ریح و فلک در ساختار وجودی انسان و مباحث مربوط به آن حوزه یعنی شکل‌گیری صفات مربوط می‌شود. ساختار توجهی افراد تابعی از مدل ریح است و ساختار تفکری و تعقلی او نسبت مستقیم با مدل فلک دارد.
- در یک مشی رفتاری از انسان، به فعلیت رسیدن و تحلیل وضعیت فعلی که برای او در جریان است؛ یعنی وضعیت هر لحظه که فلق آن آشکاری و نهان است، منطبق و متناظر با مدل شب و روز است. شکوفایی در مقاطع مختلف برای او که قابل ارزیابی دقیق است، منطبق و متناظر با مدل جنین است. فضای حاکم و بستر جاری بر حرکت‌های او، متناظر با مدل باران و رویش است. (مثلاً فضای علم یا لهُو در یک سفر) که فلق آن، رویش یا ریزش است. در هر حرکت انسان تبعیتش از حکم خدا متناظر با مدل چهارم یعنی مدل ماه و تلاوت آن است که فلقش نیز خود تبعیت و عدم آن است. مدل‌های یاد شده را می‌توان جهت فهم بهتر در یک مثل رفتاری مثلاً حضور افراد در یک کلاس تحلیل و بررسی کرد. اینکه حضور در کلاس بر اساس حکم خداست منطبق با مدل ماه است؛ فضای حاکم و انگیزه‌های افراد منطبق بر مدل سوم و اینکه در افق جلوتر افراد یا موضوعاتی تکوین می‌یابد، منطبق و متناظر با مدل جنین است. حال افراد و حضور و دوری آنها در جلسه به موضوع منطبق و متناظر با مدل اول یعنی روز و شب است. ریح وقتی است که کسی

استشمام سوره یا اهل بیت (ع) یا معنویت ویژه را می‌کند. البته بنا بر نوع ریح (مبشر، عاصف، عقیم و...) گاهی شکل جدلی باطل در کلاس که منجر به ناراحتی دیگران می‌شود و حال عمومی افراد را به وضعیت منفی تبدیل نماید، نیز به این مدل مربوط است. اما اینکه در کلاس مطلبی برای کسی حاصل شود که نظام فکری او را تحت تأثیر قرار دهد، از مدل فلک تبعیت شده است.

رویکردهای کارکردی در علم فلک‌شناسی

صرف نظر از چیستی فلک که همان موضوع محدودیت‌هاست سه رویکرد دیگر به فلک وجود دارد که انسان را از منافع این علم بهره‌مند می‌سازد. این سه رویکرد حاصل دقت بر توقف حرکت، ارجاع حرکت به اول و آخر برای چاره‌اندیشی و تحلیل حرکت برای افق و آینده است.

- بررسی فلک از منظر توقف حرکت، ما را به موضوع سحر دلالت می‌دهد، که موضوع آن موانعی است که می‌تواند تفکر و عقلانیت انسان را متوقف کند. فلک‌شناسی برای فهم آسیب‌ها و اختلال‌ها.
- بررسی فلک از منظر ارجاع حرکت به اول و آخر آن برای چاره‌اندیشی، ما را به رویکرد حجت‌شناسی راهنمایی می‌کند که علم دلالت‌ها و هدایت‌هاست، که انجام یا ترک یک کار را الزام‌آور می‌نماید. فلک‌شناسی حوزه امر و نهی‌ها به همین رویکرد مربوط است. در این منظر دو نکته اهمیت دارد یکی اول و آخر چیزی را دیدن برای پی بردن به حکم خداست. دومین نکته که بسیار مهم است، کشف حد وسط‌ها در پدیده‌ها و رخدادهای حقایق هستی و دریافت قوانین است. این موضع با منطق فکری و نگاه اجتهادی نسبت مستقیم دارد. نسبت دادن حد وسط به فلک به این معنی است که حد وسط به پدیده و رخداد انتساب داده می‌شود. مثلاً با فرض اثبات دو گزاره جدال باعث اختلاف است؛ هر اختلافی باعث نوعی جدایی است؛ ثابت می‌شود، جدال نوعی جدایی است. حد وسط چیزی است که می‌تواند موضوع و محمول واقع شود. به افراد از جانب خدا رحمتی نازل می‌شود؛ این رحمت به وسیله نعمت‌ها قابل احصاء و مشاهده است. نعمت داده شده به افراد نشان دهنده رحمت نازل شده به آن می‌باشد. بنابر این اگر کسی می‌خواهد رحمت خدا را مشاهده کند، نعمت‌های عطا شده را ببیند. این رؤیت به واسطه مشاهده غیر مغضوب علیهم و لاضالین، مشاهده و فهم حد وسط است. مجتهد کسی است که فهم حد وسط در حکم می‌نماید وقتی که مثلاً با رؤیت حد وسط هر مسکری حرام است، می‌تواند مصادیق دیگری غیر خمر را تبیین نماید. برای توسعه فقه حکومتی مثلاً پاسخ به این سؤال که آیا آمار، پرسش‌نامه و... می‌تواند حد وسط اجرای حکم باشد یا نه؟ حد وسط نه مولد فقه حکومتی بلکه مولد انواع حاکمیت است. شاخص حاکمیت شیطان دیده نشدن فلک‌هاست. حد وسط با این تعبیر «ابانه بین الطرفين» است که همان فلک است. تبیان کل شیء بودن قرآن یعنی تمام حد وسط‌های مرتبط با زندگی انسان در قرآن آمده است. رحمانیت خدا اصلی‌ترین حد وسط در

نظام هستی است و وساطت رحمانیت خدا در عالم حجت آفرینی می‌کند و این رحمانیت در بسترهای مختلف شامل رحم، رحیم، رحمت، ارحام، حریم، محروم می‌شود. شکل شناسی رحمت در بستر، نعمت‌شناسی است، همان نعمت‌شناسی است. زحمت تلقی کردن فرزندآوری مصداقی از تغییر نعمت در اقتضائات زن بودن و مرد بودن است. نکته سوم در نسبت فلق شناسی و حجت این است که حرکت‌ها، پدیده‌ها و رخدادها، در هم تنیده هستند و فرد باید قدرت تفکیک آنها را داشته و فلق‌ها را متناسب با آن شناسایی کرده و اولویت دهد و اگر یکی از مراحل یاد شده را نتواند انجام دهد، دچار شر شده است یعنی بایدی را نباید و نبایدی را باید کرده است.

- تحلیل حرکت برای افق و آینده رویکرد بعدی به فلق‌شناسی است که به حوزه حکمت باز می‌گردد. علم معرفت به اشیاء و آثار آنها. در اثر فلق‌شناسی در این حوزه انواع علم تولید می‌شود. در حکمت بر اساس حکم خدا علم و دانشی به کاربرد کشیده، رسانده و سوق داده می‌شود. برای تولید حکمت باید دانشی مربوط به موضوعی به ظهور کامل برسد. از آنجا که موضوعات یا خود مخلوق هستند و یا دلالت به مخلوقات دارند پس قواعد حرکت و فلق لازمه شناخت آنها و رسیدن به دانش مربوط به آنهاست. حکمت در منظر قرآن، کشاندن، رساندن و سوق دادن علمی مربوط به هدایت است. در حکمت هر موضوع به پنج حوزه ارتباط پیدا می‌کند، ثبوت‌الشیء (منطقه هست شیء مطالعه می‌شود)، اثبات‌الشیء (هست شیء با دلالت و استدلال ظاهر می‌کند)، ظهور‌الشیء (هست شیء به خودی خود ظاهر می‌شود)، بروز‌الشیء (منطقه‌ای که شیء به آثار و توانمندی رسیده و بر اساس آن شناخته می‌شود)، عصر‌الشیء (رسیدن توانمندی به مرحله توانمندسازی و جریان بخشی مداوم شیء تبدیل می‌شود). بر اساس قاعده حکمت است که یک شیء در مراتب مختلف قابل شناسایی و ردیابی است. کارکرد فلق‌شناسی با رویکرد حکمت، سیر حرکتی چیزی را دیدن و بر اساس آن پیش‌بینی کردن است. بر این اساس عبرت‌بینی بیشتر مرتبط با حجت و آیه‌بینی بیشتر منطبق با حکمت است. همچنین شناخت رفتارها و آثار حرکت‌ها در بسترهای مختلف در حکمت اهمیت دارد. برنامه ریزی برای وقوع معقول یک شیء یا عدم وقوع آن در حکمت اهمیت دارد. شناخت برآیند حرکت‌ها و قدر مطلق آن در حکمت اهمیت دارد. موضوع اخیر همان چیزی است که می‌تواند انسان را به ساحت حمد بکشاند و وجه تمایز انسان با بهایم باشد. البته مقام محمود واسع‌تر از مقام حکمت است. موضوعاتی که قدر مطلق نداشته باشند شر هستند. ان شرالدواب صم بکم عمی الذین لایعقلون.

- همه مباحث انجام شده را با دو رویکرد کلی می‌توان حاصل کرد؛ یکی ضریب استعاذه در موضوعات سه‌گانه حکمت، حجت و سحر است. در استعاذه مبتنی بر حکمت، حمد حاصل می‌شود (تسبیح تقدیسی). استعاذه وقتی به سمت حجت میل کند، استعاذه استغفاری است (تسبیح تنزیهی). و وقتی به سمت سحر میل

کند، استعاده تسبیحی است (تسبیح برائتی است). به بیان دیگر استعاده با اصلاح و ارتقای نظام حرکتی حاصل می‌شود. رویکرد دوم این است که بهتر است مبحث شرور در سوره را با مبحث سحر هماهنگ نماییم. در واقع نقش حرکت‌های بیرونی و انعکاسش در حرکت‌های درونی اگر مثبت باشد فرد مبتلا به

سحر نمی‌شود (استعاده) و اگر منفی باشد قطعاً مبتلا به سحر می‌شود یا کلی یا من جهة. به بیان دیگر محرک نباید بیرونی باشد.

مشروح مطالب کلاس:

[ابتدای کلاس: مرور آیات سوره نمل از آیه ۵۹ تا ۶۶ با توجه به سوره فلق].

بحث‌های قبلی در سوره فلق در رابطه با حرکت و انواع حرکت بود. در قسمت اول این به مباحث گذشته و یک سری عناوین جدید که فقط عناوینش مطرح می‌شود، می‌پردازیم.

چند نکته از مباحث قبل:

در مورد فلق و ماهیت فلق (چیستی فلق):

فلق را محصول حرکت معرفی کردیم، یعنی حضوری که در اثر حرکت پدیدار می‌شود.

سپس برای این حرکت انواع قائل شدیم و مدل‌های مختلف.

نکته‌ای که از مباحث قبل جا مانده بود:

موضوع حرکت فرع بر موضوع حدود و محدودیت در خلقت است. یعنی بحث حرکت را می‌شود از منظر محدودیت پی گرفت. برای واضح شدن چند موضوع را مطرح می‌کنیم.

در واقع حرکتی که ما از آن صحبت می‌کنیم در محدودیت‌ها و حدود اتفاق می‌افتد.

موجودات عالم محدود هستند. مثل انسان که یک جسم دارد و مسائلی که در حوزه خیالش (که آن هم محدود است) اتفاق می‌افتد. دیگر ابعاد سختار وجودی او هم همینطور است یعنی جسم، خیال، وهم، قوای عقلانی انسان هر کدام یک محدودیت‌هایی دارد و هر کدام در لایه‌های خودش به نسبت محدودیتش حرکت و تقدیر می‌شود.

بنابر این اگر کسی بخواهد موضوع فلق را ریشه ای تر کار کند باید برود انواع حدود و محدودیت و انواع حرکت را که بر اساس حدود و محدودیت تعریف می شود را دریاورد.

در این حوزه هم روایت داریم و هم آیات می تواند کمک کند. نکته کاربردی این قسمت این است که: خداوند انسان را یا در واقع روح در انسان را جسمانی الحدوث قرار داده است.

یعنی از یک طرف جسم به وجود می آید و از یک طرف روح لازم می شود. جسمانی الحدوث یعنی این که جسم از عالم سفلی و پایین است و وقتی به شرایط دریافت روح رسید انتقال پیدا می کند و متولد می شود. در واقع خداوند محدودیت ها را عامل نزول حقایق در عالم خلق قرار داده است.

از یک طرف در جسم محدودیت هست و از یک طرف در روح غیب هست و وقتی محدودیت بوجود می آید روح حاکم می شود، یعنی ظرف حاصل می شود. مباحثی از این دسته که چرا خدا ما را خلق کرد، چرا این گونه خلق کرد، چرا مریض خلق کرد همه اینها در این بحث جواب داده می شود. چون جسم محدودیت دارد و این گونه خداوند وجود انسان را طرح ریزی کرده است.

دلیلش این است: چون خدا حدی ندارد از محدودیت شناخته می شود. اگر نفی محدودیت کنیم خدا معلوم می شود. پس هرچه این محدودیت زیادتر بشود نفی اش زیادتر می شود و شناخت خدا هم زیادتر می شود. به همین خاطر انسان اشرف مخلوقات شده است، در عین اینکه در اسفل السافلین قرار گرفته است. هیچ حیوانی قوای انسان را ندارد. مثلاً فرض بگیرید می خواهید به دنبال رزق بگردید باید بروید جستجو کنید تبدیلش به طعام کنید، باید بروید گندم بکارید یا از حیوانات استفاه کنید. این طور نیست که اراده کنید و رزق بیاید دستتان. چون محدودیت است، و در همین محدودیت ها وقتی می گوئیم خدا رزاق است، رزاق بودن خدا را در تبیین بیشتر این چرخه می فهمید. یعنی اگر کسی بفهمد نانی که در سفره است چه مسیری طی کرده بهتر مفهوم رزاقیت را می فهمد. هرچه بیشتر این چرخه فهم شود فهم خدا بیشتر می شود.

اگر بحث هبوط نبود انسان خدا را نمی شناخت و اصلاً خدا شناسی در کار نبود.

وقتی محدودیت برای یک موجودی بیشتر است معنی اش این است که برایش ارتفاع بیشتری در نظر گرفته شده است، به شرط این که از این محدودیتش استفاه کند. اما اگر در همین محدودیت بماند وضعش بدتر می شود و می شود سوره لهب، می شود حماله الحطب، که خودش ظرف آتش می شود.

هبوط یعنی انسان در لایه محدودیت قرار می‌گیرد و با خدا و اسمائی که حدی ندارد ارتباط برقرار می‌کند و به اندازه ای که محدودیت را کنار می‌زند یک تسبیح خاص پیدا می‌کند، علم به محدودیت. اگر کسی نتواند در این دنیا به علم تفصیلی دست پیدا کند آن دنیا هم نمی‌تواند.

هر چیزی که محکوم به حرکت و فلق در این عالم تقدیر محدودیت دارد، محدودیتی که مطرح می‌کنیم بالادست حرکت است و بحث بالادستی حرکت محدودیت است.

فلق عامل یک وضوح است، وضوحش حرکت است و حرکت محصول محدودیت است یعنی آن چیزی که محدودیت نداشته باشد، نمی‌تواند حرکت کند. اگر حد نباشد حرکت هم نیست. تقدیر محدوده خود شی و محدوده‌ی قبل و بعد شی است. محدوده‌ی بعد تقدیر می‌شود برنامه و محدوده‌ی قبلش می‌شود محدودیت‌ها، و امکاناتش که در قدر است. یعنی از یک طرف در تقدیر محدودیت‌ها و امکاناتش و از طرف دیگر برنامه و مقاصدش می‌باشد.

بستر حرکت محدودیت است. در واقع یک ظرف و مظلوف هستند که ظرف می‌شود اشیاء، و مظلوف حدود و محدودیت. این ظرف جنس این حرکت را مشخص می‌کند یعنی جنس حدود هر چه باشد حرکت هم از همان جنس می‌شود. جنس حدود در انسان تکاملش بیشتر است.

ما باید در مورد محدودیت بیشتر بدانیم تا با مشکل مواجه نشویم. مثلاً انسان در لایه خیالش محدود است و محدودیت دارد. انسان عنوانی به نام خیال دارد و این عنوان را حیوان ندارد و اصلاً راجع به این نمی‌شود در موردش حرف زد. وقتی می‌گوییم انسان از سایر موجودات محدودیت بیشتر دارد، یعنی در این عالم که احصاء می‌کنید بیشترین ضریب تنوع را در انسان می‌بینید. وقتی تنوع را باهم در نظر می‌گیریم انسان بالاترین نقطه فقر و نداری را به خود اختصاص می‌دهد. شما در مورد انسانی که چشم داشته باشد می‌توان گفت که کور است، ولی حیوانی که حافظه ندارد نمی‌گویید حافظه ندارد، چون اساساً برایش حافظه‌ای قرار نگرفته است یعنی اساساً این باید بر اساس عدم و ملکه باشد.

در بستر محدودیت‌ها حرکت‌ها تولید می‌شود. یک خدایی داریم که غیب دارد و می‌خواهد انسان را از همه محدودیت‌ها بیرون بکشد و به بی‌حدی برسد.

اسم مدیریت حدود و محدودیت‌ها را صراط می‌گویند که با ولایت است و خود سیر در حدود و محدودیت‌ها اسمش در قرآن سبیل است. یعنی در حدود و محدودیت‌ها یک غرضی برایش فرض شده است و فقط با ولایت می‌توان به آن رسید.

در قرآن هر جایی که از حدود و محدودیت سخن رفته است منظور حدود شرعی نیست، حدود تکوینی است که اسمش تقدیر است. در آن حرکت یا حرکت‌هایی تحلیل شده و صراط و سبیل آن مشخص گردیده است. در انواع حرکت انواع حدود فلق وجود دارد.

در قرآن غیر از ۴ مدل حرکتی که گفته شد مدل‌های دیگر هم آمده است که چهار دسته: شب و روز، جنین یا گیاه، باران یا رویش و ماه و تلاوت نور بود. یکی دیگر از مدل‌های حرکت ریح و انواع ریح است، که در سوره مبارکه روم انواعش آمده است. و دیگری حرکت فلک است.

در ماهیت ریح:

کلا ریح در موقعی اتفاق می‌افتد که اقتضاء ایجاد شود و تقریباً می‌توان گفت که ریح که همان باد است، نزدیک‌ترین موجود به روح است. زیرا شینیت ندارد یعنی ملموس نیست ولی اثر دارد. یعنی مثلاً اینجا هوا وجود دارد که جابه‌جایش باد تولید می‌کند. در واقع یک اختلاف پتانسیل منجر به حرکت می‌شود. که آثاری دارد که ممکن است احیا کننده یا مخرب باشد. در واقع شیهه نفخه روح می‌باشد، که ممکن است تبدیل به طوفان یا نسیم شود. حالت‌های مختلفی ممکن است بوجود بیاد.

خلق = محدودیت است، یعنی معادل با محدودیت است.

فلک:

فلک (کشتی) در قرآن در یک محیط سیال قرار دارد که به وسیله باد جابجا می‌شود، یعنی به خودی خود حرکتی از خود ندارد. در قرآن عامل جابجایی کشتی را باد معرفی می‌کند. فلک و ریح بسیار با هم اتصال پیدا می‌کنند و در واقع وقتی این دو را می‌بینید ممکن است به خاطر سرعت پدیداری متوجه فلق نشوید. یعنی رخدادی است که بوجود می‌آید و اگر بخواهیم برای این‌ها فلق در نظر بگیریم ممکن است نتوانیم یک جای خاصی برایش فلق در نظر بگیریم.

دلیل ذکر فلک و ریح :

دانستن این دو یک اطلاعات اضافی به ما می‌دهد که برای بعد مفید است.

اینگونه خلق دارای مراتب می‌شود و دارای انواع حرکت. یعنی شما وقتی که در موجودات نگاه می‌کنید، انواعی از حرکت می‌بینید و انواع فلق. در واقع وقتی شما زاویه دیدتان را تغییر می‌دهید یک نوع فلق می‌بینید.

مثلا جنین در رحم مادر که نوع دوم حرکت است، مراحل دارد. شب و روز هم مراحل دارد، و اصلا به خاطر شب و روز است که جنین مراحل دارد و اگر شب و روز را از او بگیریم دیگر مراحل را نخواهد داشت. سپس در هر قسمتی هم که وارد می‌شود، یک دریافتی هم از غیب دارد و یک روحی هم در او نازل می‌شود. که در این جا دو می‌شود مرحله ساز و سه می‌شود مراتب ساز.

در شکم مادر هم قوانینی دارد که اگر اتکا به اینها کند، رو به جلو می‌رود. تبعیت از قانون چهار می‌شود نزول روح می‌شود، مرحله بندی می‌شود قانون دو، طی شدن لحظه به لحظه و تبدیل شدنش می‌شود قانون یک یعنی شما چهار مدل فلق را مشاهده می‌کنید در حالیکه یک شی بیشتر نیست. موضوعات زندگی ما هم چنین حالتی دارن در حین این که یک است دو است و... یعنی کسی که در نظام خلق قرار می‌گیرد نوعا این مدل را در خودش دارد.

وقتی موضوع ریح و فلک را بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که در بعضی از اتفاقات و موضوعات این دو مدل اتفاق می‌افتد. بالاخص در حوزه ساختار وجودی انسان یا ساختار درونی انسان که حرکتشان خیلی شبیه فلک و ریح است. حرکت‌های تفکری و تعقلی شبیه فلک و حرکت‌های توجهی شبیه ریح.

شب و روز ساختار وجودی انسان فعلیت یا وضعیت فعلی آن است و فلق آن آشکار و نهان آن می‌باشد.

جنین یا گیاه، شکوفایی در مقاطع است که قابل ارزیابی دقیق می‌باشد. فلق این شکوفایی است.

باران و رویش فضای حاکم یا بستر جاری بر حرکت است. که فلق آن رویش یا ریزش است.

ماه و تلاوت نور در حرکت تبعیت از حکم است، که باید در هر لحظه‌ای باید باشد. که خودش فلق است، یعنی حرکت کردن و یا نکردن هر کدام فلق است.

مثلا این کلاس: حکم خدا بوده است که کلاس بیاید. اینی که من بر اساس حکم خدا عمل می‌کنم فلکش این است که جریان خوبی در کلاس جاری است. یعنی همین که ما تبعیت می‌کنیم نتیجه‌اش این است که یک روز اینها را می‌فهمیم و عاقبت بخیر می‌شویم. فضای کلی این کلاس برای فرد و جمع می‌شود باران و رویش، یعنی افراد می‌آیند کلاس بهتر می‌شوند یا بدتر. وقتی وضعیت فعلی را در نظر بگیریم اگر بعد از ۴ یا ۵ جلسه یک شکوفایی داشته باشیم می‌شود شکوفایی در مقاطع، که این فلق دارد. که باید سوال کرد و جواب گرفت.

ریح و فلک این گونه می‌شود: که در همین فضای حاکم بعضی از اوقات در جلسات استشمام بویی، عطری می‌کنند. مثلا احساس می‌کنند که اهل بیت حضور دارند احساس یک فهم خاصی می‌کنند این می‌شود ریح. و وقتی که یک فردی با یک مطلبی نظام فکری‌اش تغییر می‌کند می‌شود فلک.

فضای روحی: ریح ___ فضای عقلی: فلک

ریح می‌تواند مثبت و منفی باشد.

حوزه فلق را در سه منظومه مختلف می‌شود کار کرد. این سه منظومه از بحث هستی‌شناسی آن که بحث محدوده و محدودیت هاست جدا است.

در حوزه فلق سه منظر وجود دارد که می‌شود رویکردهای مطالعه فلق در قرآن. هر کدام دریایی از مطلب است و ساختار مربوط به خودش را دارد. با این که مباحثش مشترک است اما هر کدام یک شهر جداست.

۱. **سحر:** به موانع سیر و صیوریت در حوزه تفکر و عقلانیت انسان ارتباط دارد. یعنی فلق در این حوزه بررسی موانعی است که منجر به مسدود شدن تفکر و تعقل می‌شود.

۲. **حجت:** در رابطه با بحث دلالت‌ها و هدایت‌ها می‌باشد، یعنی شما فلق را می‌بینید، یا به صورت مرحله یا نشانه، که دلالت و هدایت پیدا کنید به چیزی. در واقع این حکم است که انجام دادن یا ترک یک کاری را الزام می‌کند. مثلا یک دکتری به دلیل دیدن علائمی به شما دارویی تجویز می‌کند. می‌تواند برای کاری که کرده است دلیل بیاورد. این بحث در حوزه امر و نهی‌ها می‌باشد که این رویکرد بعدی فلق است.

۳. **حکمت:** حکمت در رابطه با معرفت هاست، معرفت به اشیاء و آثار آنها. مثلا شما از کجا فهمیدید که شمشیر را این گونه بسازید و معرفت به اشیاء باعث این کار شد. در واقع در اثر فلق‌شناسی در این حوزه

انواع علم تولید می‌شود. در اثر فلک شناسی در این حوزه فهم باید و نباید تولید می‌شود. در اثر فلک شناسی در این حوزه آسیب‌ها و اختلال‌ها در حوزه انسانی فهم می‌شود.

اگر حرکت متوقف بشود می‌شود سحر، وقتی به اول و آخر حرکت از حیث چه کنم چه نگاه بشود می‌شود حجت، و وقتی از حیث افق و آینده نگاه شود می‌شود حکمت.

اگر کسی در حوزه حکمت به فلک‌های آن علم دست پیدا نکند، عالم آن علم نمی‌شود و اگر کسی باید و نباید را نتواند تشخیص دهد در سحر می‌ماند.

در حکمت انواع علوم تخصصی، و در سحر طب اجتماعی و فردی، و در حجت اجتهاد تولید می‌شود.

در حجت و حکمت آسیب شناسی وجود دارد، اما سحر مختص به آسیب شناسی است.

حجت شناسی :

حجت یعنی هر چیزی که دلیل برای باید و نباید می‌دهد.

حجت شناسی از حرکت پدیده‌ها و رخدادها و ارتباط آنها با قوانین هدایت و ضلالت، و باید و نباید استخراج می‌کند.

هرجایی که حرکت دارید می‌توانید فلک بفهمید.

فلک شناسی در قرآن از منظر حجت :

- اول و آخر یک مسئله را دیدن و بر اساس آن حکمی را فهمیدن. همه عبرت‌ها در این سیستم است.
- کشف حد وسط‌ها در پدیده‌ها، رخدادها، حقایق هستی که قوانین هر اجتهاد و منطق فکری را تولید می‌کند.

ما حد وسط را در گزاره‌ها می‌فهمیم اما در رخداد خود آن را تبدیل به کلام می‌کنیم.

مثلا جدال باعث اختلاف است و هراختلافی باعث نوعی جدایی است. بنابراین جدال نوعی جدایی ایجاد می‌کند.

حد وسط آن چیزی اسن که یک بار می تواند مفهوم واقع شود، و یک بار می تواند موضوع واقع شود. و در خود آن تبدیل صورت می گیرد. این گونه وقتی به یک افرادی از جانب خدا رحمتی نازل می شود، این رحمت به وسیله نعمت هایی قابل احصاء و مشاهده می گردد. مشاهده نعمت به افراد نشان دهنده رحمت نازل شده به آنها می باشد. یا نعمت داده شده به افراد نشان دهنده رحمت نازل شده به آنها می باشد.

اگر کسی می خواهد رحمت خداوند را مشاهده کند، می تواند نعمت های عطا شده را ببیند.

حد واسط چیزی است که از جانبی می توانید آن را به افراد حمل کنید، و از جانبی هم می توانید سخنش را به افراد بگویید. همین است که فقیه می تواند حد واسط یک موضوع را بفهمد، مثلا می تواند بفهمد که شراب مسکر است، بنابراین هر مسکری حرام است. فهم این حد وسط خیلی مهم است. "هر مسکری حرام است" به فقیه این امکان را می دهد که اگر جای این تلویزیون آمد، اعتیاد آمد می تواند ثابت کند که حرام است. فقیه کسی است که می تواند حد وسط های فقه را شناسایی کند.

فهم حد وسط علم تولید می کند.

اگر علم حجت در جامعه پدیدار شود، حکومت تولید می کند، یعنی حاکمیت تولید می کند. یعنی حد وسطها پدیدار می شود. در حکومت شیطانی حد وسطها دیده نمی شود و استعاده تولید نمی کند.

حد وسط یعنی گزاره های واسط در حکم.

"تبیان" به "کل شی" یعنی همه حجت هایی که مربوط به انسان است. حد وسطش در قرآن آمده است، قرآن کتاب حد وسطها است و هیچ سوره ای نیست که بخوانید و حد وسط استخراج نکنید.

حد وسط یعنی این که بتوانید گزاره ای تولید کنید که بگویید فلان موضوع از بارقه ی رحمتی برخوردار است و این بارقه رحمت است که فلان خصوصیت را دارد. در این وسط رحمت وساطت می کند. بالاترین صفت که به وساطت در عالم ربط دارد، صفت رحمانیت خداست و بالاترین سوره سوره الرحمن است.

✓ حد وسط در قرآن با اسم میزان است.

یعنی وساطت رحمانیت خدا در عالم حجت آفرینی می‌کند و این رحمانیت در بسترهای مختلف تدبر در ساحت بیت می‌شود: رحم، رَحِم، رحمت، ارحام، حریم، محروم.

بستر همان رحم می‌شود. به این که انسان در بسترهای مختلف بفهمد رحمت خدا در این بستر شکلش اینگونه است می‌گویند نعمت. شکل شناسی رحمت در بستر را نعمت شناسی می‌گویند. که این شکر تولید می‌کند و اگر کسی نتواند نعمتی را تشخیص دهد، دچار شرک می‌شود و به جای مرحوم (مورد رحمت قرار گرفته)، محروم می‌شود. اصلا خود واژه واسطه می‌شود.

حاضر کردن یک رحمتی نعمت شناخته می‌شود، مثلا تبدیل آن به یک ازدواج، بچه دار شدن زوج یعنی نزول رحمت. طمع به نزول رحمت یعنی میل به زیاد به بچه خواستن. مهم به فعلیت رسیدن در درون است، مثلا اگر کسی بچه می‌خواهد، اما مجرد است مهم به فعلیت در آمدن آن در درونش است.

این که مثلا جامعه ما، شیعیان ما، خانم های شیعه میل به بچه نداشته باشند و از آن طرف اهل تسنن تولید نسل بالایی دارند اینها از محرومیت های دوران غیبت است.

لعنت یعنی در یک جامعه ای انذار انبیاء و اولیاء کارساز نیست. بنابراین ما محروم هستیم، ملعون نیستیم. زیرا دست در گوش نکردیم که نشویم، می‌شنویم اما برای اجرایش کندی داریم.

- حرکت‌ها (پدیده‌ها، رخدادها) در مخلوقات و در حوزه انسانی در هم تنیده‌اند. کسی که فلق شناسی می‌کند باید قدرت تفکیک آنها را داشته باشد، فلق‌ها را متناسب با آن شناسایی کند و الویت بدهد. پس اگر یکی از کارها را نتواند شناسایی بکند دچار شر شده است. یعنی بایدی را نباید و نبایدی را باید کرده است.

شر در این مقام عدم تفکیک حرکت‌ها، عدم شناخت حرکت‌ها و عدم تفکیک یکی بر دیگری است.

نسبت ما با ملائکه به نسبت بچه هاست با والدیشان، و نسبت فهم این موضوع مثل فهم نسبت طفولیت به والدین است. ما طفل متولد شدیم و مثل این است که از لابه لای کاغذهای والدینمان اینها را در آوردیم و اینها دست نوشته های پدرمان است که داریم می‌خوانیم. ولی در منطقه عمل این گونه نیست یعنی به تفصیل نمی‌توانید ببیند. یعنی اگر کودک می‌خواهد راه بیفتد، زمین نخورد نگران می‌شویم.

اشک های اهل بیت در ادعیه، گریه والدینی است برای کودکی که به تعقل رسیده و می خواهد خوب باشد اما اشتباه می کند.. همه گونه هم برای هم نوع مشکل ما گریه کرده اند.

حکمت :

حکمت بر اساس حکم خدا علمی را یا دانشی را به کاربرد کشاندن یا رساندن یا سوق دادن است.

برای سوق دادن ممکن است فرد مقدماتش را فراهم کند.

کشاندن یعنی ممکن است به او خیلی هم فشار وارد کند ولی آخرش هم نرسد.

رساندن یعنی انتقال، یعنی از کسانی بگیرد.

حکمت یعنی دانشی را راجع به موضوعی به ظهور کامل برساند.

موضوعات یا خودشان مخلوق هستند یا دلالت بر مخلوقات دارند. مخلوقات قواعد حرکت دارند و برای خودشان

فلق دارند. مثل نیوتن که از افتادن یک سیب قواعد حرکت در فیزیک را استخراج کرد، یعنی تولید علم کرد.

جنس حکمت معرفت است.

در حوزه حکمت هر موضوعی ۵ وضعیت پیدا می کند:

۱. **ثبوت الشئ:** منطقه ایست که راجع به هست شئ مطالعه می شود یعنی هست شئ رامی فهمیم.
۲. **اثبات الشئ:** منطقه ایست که هست شئ را با دلالت و استدلال ظاهر می کند. یعنی دلالت و استدلال است که هست شئ را بیان می کند.
۳. **ظهور الشئ:** منطقه ایست که هست شئ به خودی خود ظاهر می شود.
۴. **بروز الشئ:** منطقه ایست که شئ به آثار و توانمندی رسیده و بر اساس آن شناخته می شود.
۵. **عصر الشئ:** منطقه ایست که توانمندی به تواناسازی و جریان بخشی مداوم شئ تبدیل می شود. (خلاقیت)

نمازهای پنج گانه بر اساس حکمت است: ثبوت مغرب، اثبات اعشاء، ظهور صبح، بروز ظهر، عصر عصر است.

مشاهده هر چیز در نظام حکمت می شود یک دور نماز خواندن. یعنی همه چیز را می توان براساس نماز بررسی کرد و نماز همه چیزش بر اساس حکمت است.

فلک حکمت یک نوع دیگر است و واقعا سپیده دم است.

حکمت هر شیء: یعنی از ثبوت تا به کاربرد رساندن (خلاقیت) آن را کشف کردن.

در قاعده حکمت یک شیء (یک صفت، یک رفتار ابراز شده، یک اختلال) در مراتب مختلف قابل شناسایی و ردیابی است. حکیم کسی است که یک شیء را در بسترهای مختلف مشاهده می کند.

کارکرد فلک شناسی با رویکرد حکمت:

- سیر حرکتی چیزی را دیدن و براساس آن پیش بینی کردن،
 - شناخت رفتارها و آثار حرکت ها در بسترهای مختلف،
 - برنامه ریزی برای وقوع معقول یک شیء یا عدم وقوع آن،
 - شناخت برآیند حرکت ها و قدر مطلق آن (در حکمت خیلی مهم است)
- قدر مطلق یعنی می تواند منفی و مثبت یک موضوع را از آن بگیرد (حذف کند). مثلا الان اینترنت را بدون جهت می تواند ببیند، یعنی منفی و مثبتش را از آن خلع کند. مطلق ببیند، جهت نبیند. به خود پدیده نگاه کند. در واقع این موضوع است که انسان را به ناحیه حمد و حمد مطلق می رساند و این می شود مقام محمود.

قدر مطلق نگاه کردن در تحلیل ها خیلی موثر است، مثلا یک موقعی پدیده در جامعه قدر مطلقش خوب است.

رویکرد حکمت به آیت هاست.

رویکرد در حجت به باید بر می گردد، در حکمت به معرفت بر می گردد.

یکی از مهمترین اختلالات در علم فعلی، عدم تفکیک است. مثلا نمی تواند تشخیص دهد که الان این حرکت بچه درست است یا نه. علائم نسبی است ولی ملاک ها قطعی است، که نیاز به علم حکیم دارد.

اگر حکمت و حکیم در جامعه نباشد انسان بر اساس آزمون و خطا جلو می رود و این خیلی سخت است و منجر به هلاکت قوم می شود.

دو رویکرد را در تمام این بحث ها می توان ضرب کرد:

۱. معنا و مفهوم استعاده در قرآن را می توان استخراج کرد. اگر استعاده را با رویکردهای حکمت، حجت و سحر پیدا کنید:

استعاده با رویکرد حکمت حمدی (تقدیس) است که استعاده اش بالا رونده می باشد. استعاده وقتی به سمت حجت می رود استغفاری (طلب غفران کردن) می شود، که تسبیحش تنزیهی است. استعاده وقتی به سمت برطرف کردن سحر می رود، تسبیح و تنزیه برائتی می شود. که البته تسبیح انواع دارد.

و در نتیجه با این همه، دعاها می شوند استعاده. یعنی شما هر دعایی را که می خوانید در واقع استعاده می کنید. با اینکه یک کلمه اعوذ درونش نیست! بلکه با نظام حرکتی، اصلاح و ارتقاء نظام حرکتی شناخته می شود.

تسبیح داروی سحر است.

استغفار به این جهت است که حکم خدا را می گیرید و از خدا طلب غفران می کنید.

۲. بحث شرور در سوره را با بحث سحر هماهنگ می کنیم، به این دلیل که اینگونه می تواند کاربرد پیدا کند. نقش حرکت های بیرونی و انعکاس آن در حرکت های درونی اگر مثبت باشد، فرد مبتلا به سحر نمی شود. اگر منفی باشد قطعاً مبتلا به سحر می شود.

اگر انسانی حرکت های بیرونی در درونش انعکاس های درونی ایجاد نکند مبتلا به سحر نیست اما اگر در او اثر بگذارد به همان اندازه که متاثر است مبتلا به سحر است.

چکیده مطالب

مقدمه:

چنانکه پیش از این دانستیم، بررسی موضوع فلق در سه قلمرو حکمت، حجت و سحر قابل بررسی است. قلمرو سوم در حقیقت همان آسیب‌شناسی نظام حرکتی انسان است و درست‌تر این است که در شق سوم به جای اطلاق بررسی فلق در قلمرو سحر، بگوییم قلمرو فلق از حیث نظام حرکت که البته مهم‌ترین فصل در آن آسیب‌های حرکتی است که قبلاً از آن به عنوان سحر یاد کردیم.

مبای‌ی تحلیل فلق در نظام حرکتی حاکم بر زندگی انسان

پیش از این بیان شد که فلق‌شناسی قدرت‌نشان‌شناسی، مرتبه و مرحله‌شناسی، حقایق‌شناسی و علت‌شناسی برای ما حاصل می‌کند. پیگیری این آثار در سوره مبارکه انعام، آیات ۹۵-۱۰۴ حایز نکات فراوانی است.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنْ فِي ذَلِكَمُ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (سوره مبارکه انعام آیات ۹۵-۱۰۴)

- در این آیات امکان انتقال از مفهوم فلق به فالق به وجود می‌آید. در این آیات خداوند به عنوان فالق شناخته می‌شود، یعنی فلق محل ظهور و دلالت‌دهنده به احدیت، صمدیت، لم یلد و لم یولد بودن، و لم یکن له

کفواً احد بودن می تواند باشد. این انتقال و دلالت به دلیل خاصیت آیات است که نسبت مستقیم با سیر و ضرورت دارد عناصری که به تبیین نظم، حقیقت (خداوند یا خالق)، قانون، حقایق منجر می شوند. به بیان دقیق تر آیه از منظر مفهوم فلق، مدل های حرکتی شاخصی است که قابل الگوبرداری باشد. امکان این الگوبرداری از آن روست که به هر حال تعداد آیات مربوط به پدیده ها محدود است.

- در مفهوم آیه مأوی گرفتن وجود دارد که میان این مفهوم با عوذ به معنای پناه بردن ارتباط برقرار می کند. پس یکی از راه های پناه بردن بهره بردن از نظام آیات است. در نظام استعاذه اضطرار، استغاثه، دفع و رفع شر در رخدادها و فرار از نواقص موضوعیت دارد و جنبه سلبی دارد و بر پایه رفع نقص و تسبیحی است. اما در نظام آیات این موضوع ایجابی است و در آن از مدل ها و شاخص های ایجابی پیروی می شود و منطبق با مفهوم حمد است. شاید ذکر سجده و رکوع که ترکیبی از دو مفهوم تسبیح و حمد است، ناظر به حقیقت یادشده باشد. البته لازم به تأکید است که پایه فلق شناسی از حیث ایجابی و رویکرد کمال است که دلالت به فالت را پایه ای تر تبیین می کند.

- در انتقال مفهوم فلق به فالت، مبحث آیه و آیات مطرح می شود و این بحث و الگوهای حاصل از آن، مدخل خوبی برای همه موضوعات مربوط به حرکت و از جمله آسیب هایی است که در نظام حرکتی ایجاد می شود (آسیب های ناشی از سحر). آیات الهی مدل های قابل پیگیری، قابل الگوبرداری، قابل تلاوت و قابل تبعیت و غیر آن است. به عنوان مثال الگویی که از دو ساختار حبّ و نوی گرفته می شود بهره مندی از مفهوم فلق از منظر و مدخل آیات است که در انطباقش با مدل های تربیتی حب می تواند به اقتضای صفت حب که دارای مواد مغذی است نوعی از نظام تربیتی را در اختیار ما قرار دهد که در آن فرض بر تربیت در شرایطی است که محیط و شرایط مساعد برای طی شدن وجود دارد. در مقابل به اقتضای صفت نوی (مانند بادام) دریافت مواد مغذی از محیط بیرون است و نوعی نظام تربیتی را در اختیار ما قرار می دهد که در آن فرض بر تربیت در شرایط نامحیا و سخت است.

اقسام نظام‌های حرکتی مؤثر در زندگی انسان

فلق از منظر انواع حرکت با موضوع اثرگذاری و اثرپذیری (مؤثر و متأثر) قابلیت تحلیل دارد. زیرا انسان تا نپذیرد که در نظامی از حرکت‌ها قرار دارد، نمی‌تواند آسیب‌شناسی نظام حرکتی را نماید. انواع شرور وقتی قابلیت بحث می‌یابد که اصل حرکت و غایت آن شناخته شود. در واقع در این منظر از فلک عناصر تأثیر و تأثر بسیار اهمیت دارند. بر این اساس سه بستر عمده در تحلیل نظام‌های حرکتی وجود دارد که اولی شامل بستر روابط با ماخلق (تحلیل مؤلفه‌ای) می‌شود، دومی بستر زندگی انسان در حیثیت واحد (تحلیل فرآیندی) است. و سومی همان حالت کلی تأثیر و تأثر در حیثیت متفرق از دو دسته قبلی است (اذا اجتماعاً افتراقاً).

در بستر روابط با ماخلق (تحلیل مؤلفه‌ای)، باید انسان را اولاً در کنار مخلوقات، ثانیاً با خودش، ثالثاً با انسان‌های دیگر (اجتماع) و رابعاً با ساختارها (نظام اعتباری یا جامعه و امت) تحلیل و مطالعه نمود. همه موارد یاد شده قلمرویی از ماخلق را سامان می‌دهند. گفتنی است موارد مذکور در تأثرشان از اراده الهی تحلیل می‌شوند. دومین مورد که همان بستر زندگی انسان در حیثیت واحد (تحلیل فرآیندی) است، شامل انسان در فضا و بستر زندگی، انسان و نسبتش با فعل و فعلیت در ظرف زمان و مکان (تأثیر و تأثر از حیث گره خوردن امر با عوامل) و نهایتاً انسان و نسبتش با امکانات می‌شود. موارد یاد شده به ترتیب منطبق با مدل‌های غاسق اذاقب، نفاثات فی العقد و حاسد اذا حسد می‌شوند.

پیش از تفصیل بیشتر یاد آوری این نکته لازم است که، آنچه به عنوان اختلال در نظام حرکتی انسان مطرح است همان مفهوم شر است که به دلیل تغییر در نظام اثر به وجود می‌آید. مثلاً یک پدری نکند، یک مادر، مادری نکند، فرزند فرزندی نکند. یا یک مادر پدری کند، در یک جمع بندی تغییر جای مؤثر و متأثر و عدم عمل به موقع مؤثر و متأثر است. به بیان دیگر هر کسی لازم است نقش خود را در زندگی فردی و اجتماعی و تکوینی‌اش بشناسد و مطابق حکم ربّ فلک تأثیر و تأثر دانسته می‌شود.

آسیب‌شناسی انسان در نظام مؤلفه‌ای فلک‌شناسی

در نظام روابط انسان، که انسان را در کنار مخلوقات، با خودش، با انسان‌های دیگر (اجتماع) و با ساختارها (نظام اعتباری یا جامعه و امت) تحلیل و مطالعه می‌نماید و همه موارد یاد شده قلمرویی از ماخلق را سامان می‌دهند، چرخه‌ای حاکم است که در آن موارد یکم و چهارم سیطره‌ای را فراهم می‌نمایند که همه موارد دیگر (موارد دوم و

سوم) را در بر می‌گیرد. بعد از دانستن این نکته کلی، دانستن هر مورد به تفکیک بسیار اهمیت دارد و از خلال آن فهمیده می‌شود.

- انسان در کنار سایر مخلوقات در بستری از حرکت‌ها قرار دارد. او می‌تواند از آب، غذا، دارو و غیر آن که مسخر او هستند با ملاحظه درستی که باید از نفع و ضرر داشته باشد، استفاده کند. او حق ندارد به توجیه پر شدن شکم انسان‌ها تغذیه صنعتی را به سمتی ببرد که ایجاد سرطان و بیماری نماید. و موارد و مصادیق بعدی. بر این اساس انسان لازم است با تکوین (مخلوقات دیگر) ارتباطش منطقی و صحیح کند. بدانند هر استفاده از هر مخلوقی دارای عوارض و تبعاتی می‌تواند باشد که لازم است مراقب آن عوارض باشیم. نظام استکبار با این تعریف، نظامی است که بدون ملاحظه تبعات و با بی‌توجهی به سایر مخلوقات به تسخیر و بهره‌برداری از آنها می‌پردازد.

- انسان به اعتبار نسبت با خودش نیز در بستری از نظام حرکتی قرار دارد. خودشناسی گاهی میل به نعمت‌شناسی، گاهی نیازشناسی مرتبه‌شناسی و غیر آن می‌شود. امیرمؤمنان می‌فرمایند من جهل قدره جهل کل قدر. قدر به معنای ارزش، محدوده‌ها و محدودیت‌ها، توان و نیاز است و انسان با شناخت آن در مورد خودش می‌تواند به شناختی کلی دست پیدا کند. از آنجا که انسان دارای ابعاد است قدرت ارتباط با خود را دارد و می‌تواند به خودش تسلی و مقاومت و ... بدهد. اغلب لطمات به انسان نیز از این ناحیه متوجه او می‌شود. او می‌تواند در این دستگاه وسوسه یا الهامش را فعال کند. و با آن داد و ستد نماید. شرور از خرابی و غیر معقول شدن رابطه انسان با خودش شروع می‌شود.

- انسان به اعتبار نسبت با دیگران نیز در بستری از نظام حرکتی قرار دارد. در این ساحت نقش‌ها اهمیت می‌یابد و سطحی از مفهوم جنسیت نیز در این اعتبار مطرح می‌شود. حقوق و حدود نیز جایگاهش در این ساحت است. استعاده در این ساحت به شناخت و رعایت حدود است.

- انسان به اعتبار ساختار نیز در بستری از نظام حرکتی قرار دارد. بستری از زندگی که انسان در آن ادامه حیات می‌دهد مانند حاکمیت، مالکیت و ... به این ساحت مربوط می‌شود. فرهنگ و آداب یک قوم و عشیره در ازدواج، کفن و دفن و ارث و اقتصاد و شئون دیگر اثر دارد. از این ساحت است که گاهی برخی جوامع نظام طبقاتی می‌سازند ممکن است افرادی به دلیل ساختار همه عمر فقیر باشد یا بالعکس. حضرت یوسف(ع) در این نظام خرید و فروش شد و قسمت عمده عمرش را برده بود. این ساختار با احکام و قلمرو

خاص خود زندگی را تحت تأثیر قرار می دهد. عمده انسان‌ها در گرو ساختار و رهن آن هستند. اهمیت این موضوع تا جایی است که قرآن مستضعف و لطمات آن را پذیرفته و برای شکستن آن رجال اعراف را قرار داده است. قیام بر علیه ساختارهای معیوب یک واجب عینی و از اوجب واجبات است. زن به عنوان شاخص این ساختار شناخته می شود و سوره مبارکه نساء تفصیل این مدل از فلق است.

آسیب‌شناسی انسان در تحلیل فرآیندی فلق‌شناسی

چنانکه گفته شد، در تحلیل فرآیندی روابط انسان و فلق‌شناسی مرتبط با آن، فضا و بستر زندگی، انسان و نسبتش با فعل و فعلیت در ظرف زمان و مکان (تأثیر و تأثر از حیث گره خوردن امر با عوامل) و نهایتاً انسان و نسبتش با امکانات نقش دارند.

- منظور از فضا و بستر زندگی به حیثیت کلی و واحد، در نظر آوردن همه شئونی است که بر یک بستر حاکم است.
- منظور از فعل و فعلیت در ظرف زمان و مکان، تحلیل و ضریب موضوعات در مسائل و امور در ظرف زمان و مکان است.

مشروح مطالب کلاس:

آیات ۹۵ تا ۱۰۴ سوره انعام، مثال خوبی برای مطالب مرتبط با موضوع فلق، اعم از نشانه‌شناسی، مرتبه و مرحله شناسی، حقایق شناسی و علت شناسی هستند.

نکته مهم در این آیات این است که علاوه بر انواع حرکت به فاعلیت خداوند در هستی نیز اشاره دارند؛ یعنی در این آیات مشخص می شود که علاوه بر فلق‌شناسی، فالتق شناسی هم داریم.

توجه به «آیه»:

به انتقال از فلق به فالتق که در واقع در نظام توحیدی اتفاق می افتد و فرد را موحد می کند، توجه به آیات می گوئیم. در واقع با فهم رابطه فلق و آیه، به وجود فالتق پی می بریم.

ارتباط فلق و آیه:

- آیه از منظر فلق را میتوان اینگونه تعریف کرد:

آیه در قرآن مدل های حرکتی شاخص هستند که قابل الگوبرداری اند. آیه از آن جهت ما را به فائق می رساند که خودش یک مدل قابل الگوبرداری است.

در واقع در آیات، مدل های حرکتی شاخص برای مشخص شده که قابل الگوبرداری بوده و دارای اعوجاج نیستند. علت این ارتباط میان فلق و آیه این است که در همه آیات، مدلی از فلق وجود دارد حتی خود آیات قرآن؛ به بیان دیگر در هر آیه ای یک فلقی وجود دارد. به بیان دیگر یکی از جاهایی که فلق رویت می شود آیات است. فلق آن روی یک سیر و صیوریتی است که ما را به یک نظم و حقیقت (خداوند به عنوان خالق کل شی)، حقایق (قانون ها) دلالت می دهد.

- ریشه آیه از «أوی» است و از این رو خود آیه به معنای مأوا گرفتن و پناه بردن است. یه این اعتبار، شباهت زیادی بین «عود» و «أوی» وجود دارد؛ اما یک وجه تمایز هم دارند و آن هم اینکه در «عود»، شر را می بیند و در مواجهه با شر پناه می برد ولی در «أوی» خود پناه موضوعیت دارد. یکی از راه های پناه بردن بهره مندی از نظام آیات است.

- انتقال از فلق به فائق دو مدل کلی دارد:

یکی در نظام آیه است که از مدل ها و شاخص ها بهره می گیریم و به صورت ایجابی حرکت صورت می گیرد. این مدل، مدل حمدی و کمال گرایی است.

یک مدل دیگر استعاده است که از ناحیه اضطرار، دفع و رفع شرور و ضررها و فرار از نقص هاست که مدل تسییحی و رفع نقص است.

آنچه مسلم است مدل دوم حتما باید ما را به مدل اول انتقال بدهد و آیه، فرآیند اصلی انتقال از فلق به فائق است.

نکته مهم دیگر اینکه همیشه وقتی آیات مطرح می شود، معمولا انسان شاخصی مطرح مس شود و به همین خاطر است که میگوید: ... لقوم یوقنون، لقوم یعلمون و ...

در سجده نماز با بیان سبحان ربی الاعلی و بحمده، در واقع داریم دو مدل را با هم نگاه می کنیم. اما در صلوات مدل آیه را نگاه می کنیم.

برای انتقال فلق به فلق نیاز به نقشه راه و مسیر داریم و این مسیر را، آیات تعیین می کنند. در واقع آیات، امام ما در حرکت می شوند؛ چرا که مدل هایی قابل پیگیری، الگوبرداری، تلاوت و تبعیت هستند.

رب فلق :

وقتی رب را به فلق اضافه می کنیم درونش ربوبیت مطرح می شود و اصل آن ربوبیت است یعنی نظامش نظام سرپرستی می شود. وقتی رب + فلق می شود؛ عظمت، شدت و قدرت موضوعیت پیدا میکند: شدت ملک، عزت قدرت، عظمت سلطان. فلق فقط در اثر شدت و عزت و عظمت جاری می شود و کسی که اینها را نداشته باشد نمی تواند فلق آفرین باشد. (این نکته از دعای امیرالمومنین که قبل از سر نی رفتن قرآن ها در جنگ صفین خوانده اند و در صحیفه علویه آمده، استخراج شده است)

فلق از منظر انواع حرکت :

(که به نظام «ما خلق» یعنی تکوین زندگی اشاره دارند)

- انسان در کنار مخلوقات دیگر (تکوین)
- انسان با خودش
- انسان با دیگران (انسان های دیگر) که هویت اجتماعی انسان را فعال می کند
- انسان با ساختارها (نظام اعتباری) که هویت جامعه و امت انسان را فعال می کند
- اثر گذاری / موثر بودن
- اثر پذیری / متأثر بودن

که به نظام اثر گذاری (رب) اشاره داشته و بیان می دارند در هر یک از بخش های مطرح شده در نظام اول، دو حالت وجود دارد: انسان یا اثر گذار و موثر است یا متأثر و اثر پذیر.

دیگر اینکه به جریان واقعی زندگی اشاره داشته و بیان می کند که ترکیب حاصل از دو نظام قبلی، سه اتفاق زیر را برای انسان در دنیا رقم می زند:

- هر انسانی یک فضا و بستر زندگی دارد (وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ)
- هر انسانی نظام فعل و فعلیت دارد که در گرو زمان و مکان است. (وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ)

- هر انسانی یک سری امکانات دارد (وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ)

برای بررسی اختلالات در حرکت، اصلاح یا تقویت آن گاهی از ضرب نظام اول و دوم و گاهی نیز از ضرب نظام دوم و سوم استفاده می کنیم.

اصل اختلال در تغییر، در نظام اثر است یعنی جای موثر و متاثر عوض بشود؛ یا اینکه مؤثر و متاثر به موقع عمل نکنند. از همین جا فلق موضوع کلمه و کلام در می آید.

نحوه پناه بردن از شرور/ اختلالات (ضرب تاثیر و تاثر در بحث حرکت):

۱. هرکسی لازم است نقش خود را در زندگی فردی و اجتماعی و تکوینی اش شناخته و مطابق حکم رب فلق تاثیر و تاثر داشته باشد. نقش ها را جابجا نکند، جای مؤثر و متاثر بودنش جابجا نشود؛ بنابراین اولین شرور در یک زندگی، از بی جایی یا عدم قرار گرفتن درست تاثیر و تاثر اتفاق می افتد که در این زمینه روایات فراوانی داریم.

در زندگی یکی از اتفاقاتی که برای فرد می افتد این است که نظام تاثیر و تاثرش مختل می شود. مهمترین کاری که شیطان در نظام انسانی انجام می دهد نیز تغییر سیستم اثر گذاری و اثر پذیری است؛ یعنی جایی که انسان باید اثرگذار باشد، نیست و آن جایی هم که باید اثر پذیر باشد، باز هم نیست.

إحکام شرور در نظام مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ تعریف می شود.

انسان باید تاثیر و تاثر را در انواع حرکت شناخته و آسیب های آن را شناسایی کند. مثلاً انسان در کنار مخلوقات دیگر مثل انواع موجودات، آب، غذا، دارو، موثر یا متاثر است؛ می تواند آن قدر مصرف کند که به ضررش تمام شود یا حتی نابود شود. در این نظام باید فکر کرد در غیر این صورت مشکلات زیادی پدید می آید. در این دسته خیلی از آسیب ها است که ظهرفساد در آن شکل می گیرد.

۲. لازم است انسان با تکوین (هرچه از مخلوقات دیگر) ارتباطش را منطقی و صحیح کند. بداند هر نوع استفاده از هر نوع مخلوقی دارای عوارض و تبعاتی می تواند باشد که لازم است که مراقب آن عوارض و تبعات باشد.

انسان از هر مخلوقی استفاده می کند دارای تبعات و ضرر است؛ مگر آنکه بر اساس حکم خدا عمل کند؛ چرا که نظام غفران خدا همیشه جاری است و آن را اصلاح می کند.

در حوزه شرور سه دستگاه تشخیصی در خودمان نصب می کنیم: نقش ها(موثر و متاثر) تعامل و کنش و واکنش صحیح با مخلوقات(حرکت)، فضای واقعی زندگی که در بسترهای مختلف بتوانیم شر را از خود دفع کنیم. شر از موثر و متاثر شروع می شود و در حرکت می رود و راه خروج از آن در بستر و فضا و قلمرو (انسان در دنیا) است.

استکبار در ارتباط انسان با مخلوقات دیگر نظامی است که از مخلوقات بدون در نظر گرفتن تبعاتشان بهره می گیرد. استعاده مشق قیام است.

تنها علمی که هیچ آسیبی نداشته، علم انبیاء است که متصل به وحی است و به همه چیز احاطه دارد.

توضیح منظرها :

اول: مولفه های حرکت به تفکیک روابط

- انسان در کنار مخلوقات دیگر(تکوین):

انسان در مدار حرکت، با اشیاء و مخلوقات در ارتباط است که بخشی از حرکت او با مساعدت اینها همراه است. از این رو باید حرکت انسان و اختلال آن را در مختصات تکوین، اجتماع و جامعه بررسی کنیم. تا نپذیریم انسان در کنار مخلوقات است و تاثیر و تاثر دارد، نمی توانیم اختلال برای آن در نظر بگیریم.

به طور طبیعی اختلال جایی اتفاق می افتد که آن چیزی که باید باشد، نیست. انواع شرور در موقعی قابل بحث است که اصل حرکت و غایت آن شناخته شود.

- انسان با خودش :

انسان دارای مراتب مختلفی است و از این رو است که می تواند با خودش ارتباط داشته یا خودش را بشناسد و برای ورود به این حوزه نیز باید مرتبه شناسی، نعمت شناسی و نیاز شناسی کند. به بیان دیگر وقتی از ارتباط انسان با خودش سخن میگوییم درواقع به خودشناسی، نعمت شناسی، مرتبه شناسی و نیاز شناسی پرداخته ایم.

حضرت علی علیه السلام: من جهل قدره، جهل کل قدر(هر کس قدر و ارزش خود را نشناسد، ارزش و قدر هیچ چیز را نمی شناسد)

قدر در اینجا یعنی: ارزش، محدوده ها و محدودیت ها، توان و نیاز.

محاسبه و مراقبه به معنای اینکه بر مبنای حضور در پیشگاه خدا، خود را ارزیابی کرده و حرکتش را می سنجد، در اینجا موضوعیت می یابد.

انسان با خودش تعامل دارد مثل این که هر انسانی چند نفر است و با این چند نفر می تواند معلم و شاگرد بشود و حیثیت معلم بودنش به شاگرد بودنش کمک کند. انسان بُعد دارد.

هر انسانی که متولد می شود یک آیت الهی در درونش دارد. هر انسانی در حوزه تکلیف یک من آیت الله دارد. و وقتی از او جواب نگرفت می تواند از حجت بیرونی بپرسد و این حجت درونی حرف حجت بیرونی را می فهمد.

بنابر این چون انسان دارای ابعاد است قدرت ارتباط با خودش را دارد. بحث مراقبه همین طور است یعنی انسان قبل از مراجعه با یک حادثه می تواند خود را ایمن کند.

اغلب لطمه ها هم از همین ناحیه ارتباط انسان با خودش ایجاد می شود که در سوره مبارکه ناس به آن پرداخته می شود: وسواس خناس.

انسان می تواند از طریق ارتباط با خودش، خود بدجنس یا خود خوبش را فعال کند.

ارتباط نادرست با خود آسیب این مرحله است. خودزنی، خود مایوسی، فال بد زدن به خود، اینها آسیب های نشناختن این ارتباط است.

ارتباطات انسان با خودش خیلی نزدیک است. برخی از ارتباط با خودشان لذت می برند و این به معنی حس خوب است نه استکبار.

امام سجاد با دست صدقه می دادند و بعد دستشان را می بوسیدند؛ زیرا آن را دست خدا می دیدند و تکریم اش می کردند؛ این خود شیفتگی نیست؛ بلکه در مسیر خداست.

شرور از این جا شروع می شود که آدمها رابطه شان با خودشان خراب می شود.

استعاذه در این جا، اصلش خودشناسی و تکریم خود به عنوان آیه خداست.

- انسان با دیگران :

انسان با دیگران روابط اجتماعی دارد و نقش ها، جنسیت، حقوق، حدود از این جا شروع می شود. استعاده در این جا، شناخت و رعایت حقوق و حدود است.

- انسان با ساختارها :

نظام حاکمیت و مالکیت اینجا مهم می شود. در واقع بستر زندگی که انسان در آن تنفس می کند یعنی به حیاتش ادامه می دهد با ساختارش ارتباط دارد.

در حاکمیت و مالکیت خیلی از نظامها، جعلی و اعتباری هستند.

ممکن است در یک جایی به خاطر فرهنگ و آداب یک قوم و عشیره یک پیامبری مال محسوب شده و در عین داشتن پدر و مادر برده شود. (حضرت یوسف علیه السلام)

اسلام (فک رقبه) با ساختار (برده فروشی) مقابله کرد؛ این، در واقع سستی یک ساختار را نشان می دهد. کار دین این است که احکامش ورود به ساختارها پیدا می کند و آن ساختار را درست می کند.

اصل اشکالاتی که به انسان تحمیل می شود، در ساختارهاست. با این که اعتباری تر بوده و جعلش زیاد تر است؛ اما پیچیدگی هایش نیز بیشتر و تاثیرش نیز زیادتر است.

ساختار آن قدر مهم است که آخرش مجبوریم به زانو در بیایم و البته می پذیریم و از اهمیت این موضوع به زانو در می آییم که بعضی مستضعف هستند و کاری اش هم نمی شود کرد. یعنی یک ساختار بالادست این ساختار معیوب بگذاریم که رجال اعراف بتوانند دست او را بگیرند.

مستضعف کسی است که به هیچ عنوان نتواند تشخیص دهد و به خاطر همین، قیام علیه ساختارهای معیوب واجب است و از اوجب واجبات است.

در سوره نساء، ساختارها بررسی شده است.

بدترین ساختارها ساختاری هستند که شان زن در آن دیده نشود.

ساختار باید الهی باشد، الهی باشد یعنی دینی باشد؛ دینی یعنی فطری؛ فطری یعنی شرعی؛ شرعی یعنی عقلی و عقلی یعنی منطقی باشد.

ساختار چیزی است که خلاف آن نمی توان عمل کرد. نوعا استفاده از منابع طبیعی هم بر اساس ساختارها صورت می گیرد.

ساختار و رابطه انسان با مخلوقات حکم مادر می شود و شاگله و قبیله و اقلیم را شامل می شود.

با فهم اهمیت ساختار، روایاتی نظیر اینکه پیامبر(ص) فرمودند: اگر درختی را به من بدهند و بدانم ساعتی بعد قیامت می شود، من درخت را می کارم..، قابل فهم می شوند که اهمیت این موضوع به دلیل نقش آن در ساختارسازی است.

اولین الویت در پناه بردن به رب فلق شکستن ساختارهای معیوب است.

استعاده در این جا این است که یک نفر از نظر علمی مثلا نظام اقتصادی را درست کند. مکانیزم هایش را طراحی کند.

در ساختار در ارتباط انسان با خودش و با مخلوقات دیگر یک بستر زندگی ایجاد می شود که مراتب دارد و از بیرونی ترین قسمت که فضای قوانین است تا درون انسان این مراتب همین طوری طی می شود. (فضا و بستر زندگی) برای جاری کردن حکم خدا باید بستر شناسی کنی مثل این که حضرت موسی به کوه طور رفت و هارون جانشین شد اما در قبال بت پرستی سکوت می کند زیرا می داند اگر مقابله کند تمام جامعه بهم می ریزد. در واقع به خاطر توحید و برای جلوگیری از تبعات بدتر سکوت می کند.

وقتی بستر را نمی شناسی و حکم اجرا می کنی در واقع شهوت اجرای حکم خدا را داری نه تکلیف ادای آن را.

دوم: فرآیند حرکت (ترکیب روابط)

غاسق اذا وقب است یعنی وقتی وارد جامعه می شوی به صورت مخفی می بینی. یعنی به ظاهر روز است ولی شب است چون خیلی چیزها و روابط را نمی دانی.

خود دیدن شب یک توفیق است زیرا فهمیدن آن باعث پناه بردن می شود زیرا به اندازه علم و اولویتش پناه می برد.

آن چیزی که منجر می شود فضای ظلمت شکافته شود علم متناسب با آن ظلمت است.

وقتی که بستر و فضا هست هر رفتار و بارور و صفتی که فعلیت پیدا می کند و تبدیل به امور، موضوعات و مسائل می شود، زمان دارد؛ از گذشته تا آینده. درست است که انسان با فضای مبهم و غاسقی مواجه هست ولی قطعاً امکان عوذ به رب فلق برای فرد وجود دارد. یکی از مهمترین القائات شیطان در این حوزه، این است که حکم را نمی دانی و به دلیل مبهم بوده فضای زندگی، آن را هم نخواهی فهمید؛ پس هرطور که می توانی عمل کن! در صورتی که این طور نیست حکم خدا واضح است.

انسان فاتح کسی است که به حکم خدا عمل کند نه آن کسی که جامعه را اصلاح کند، اصلاح جامعه با خداست. و امام حسین چون اجرای حکم کرد فاتح بود.

اگر انسانی بر اساس تعقل و تفکر دیندار شود، حکم خدا را به خوبی و در أحسن وجه اجرا می کند؛ اما اگر بر اساس تفکر و تعقل دین دار نباشد؛ حکم خدا را هم که اجرا می کند، در زشت ترین حالت اجرا می کند.

در مقام فهم، اگر به محکّمات مراجعه کنیم، قطعاً تکلیف خود را می فهمیم؛ اما اگر به متشابه رجوع کنیم، بی شک تکلیف خود را گم خواهیم کرد.

بنابراین اگر ایجاد شبهه که با سوال و تنوع رفتار ایجاد می شود، در فضای تفکری باشد فرد را به محکم می کشاند؛ اما اگر در فضای غیر تفکری باشد، فرد را به متشابه سوق می دهد.

نکته کاربردی: وقتی در بحثی به نتیجه واحد نمی رسیم یعنی فضا، فضای شبهه است و باید بحث را خاتمه داد.

چکیده مطالب

مقدمه:

چنانکه در جلسه قبل و با تحلیل سه منظر و رویکرد به موضوع حرکت و فلق پرداخته شد معلوم شد که انسان در زندگی تنها نیست؛ انسان حرکت دارد و حرکت او در مختصات حرکت‌های دیگر قرار دارد پس او بر حرکت‌های یاد شده اثر دارد و حرکت‌های دیگر هم بر او اثر دارند. حرکت انسان در مختصات خودش شامل فضای عمومی زندگی، امور و کارها و امکانات او خواهد بود (استعدادها و توان‌های درونی و ابزار و وسایل بیرونی). هر کدام از فضای عمومی زندگی، امور و کارها و امکانات در رابطه‌شان با انسان می‌توانند اختلال در حرکت انسان ایجاد نمایند که در ادامه اختلال‌های یاد شده مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. کلیدواژه اصلی در این تحلیل استعاده است.

نسبت سحر و استعاده با تفکر و تعقل

آسیب‌ها از ناحیه حرکت‌ها و یا بستر، امور و ... به فرد وارد می‌شود. این مسأله معرکه آراء و نظراتی است که به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند: دسته‌ای که قائل به قدرت دفع آسیب برای انسان هستند. و گروه دیگر که انسان را محکوم به آسیب‌ها می‌دانند. جواب عمومی قرآن به این موضوع آن است که چون انسان امر به استعاده شده است، پس قدرت محافظت از خود در برابر آسیب را داراست. اصل این بحث و توانستن آن هم از این جهت است که فطرت و زندگی فطری در انسان فعال می‌باشد و دیگر آنکه انسان دارای تفکر و تعقل است (تفکر و تعقل به معنایی که قرآن آن اراده کرده؛ تعقل همان احضار حجت درونی و رجوع به حجت بیرونی است و تفکر زمینه و اقتضاسازی است که منجر به فرآیند رجوع به فطرت می‌گردد). بلاها و اضطراب‌ها به منظور فعال شدن فطرت هستند که در قرآن از برخی از آن‌ها یاد شده که حتی بلاها و اضطراب‌ها هم نمی‌توانند آنها فرد را بیدار کنند. این افراد را اصطلاحاً

مسخ شده می‌گویند و شاخص در مسخ شدن انسان، زائل شدن انواع لباس (حیا) در اوست. خلاصه آنکه انسان دارای طبعی است که اگر بر مسیر هدایت قرار نگیرد تعقل و تفکر خود را مسدود خواهد کرد که مسدود شدن تعقل و تفکر موجب پذیرش همه آسیب‌ها و دریافت همه بدیها می‌گردد. زیرا رجوع به فطرت مسدود شده و امکان استعاده برداشته می‌شود؛ پس او در این حالت محکوم به تأثیر بر اثر آسیب‌ها خواهد گردید.

به مسدود شدن تفکر و تعقل در قرآن گاهی سحر گفته می‌شود. سحر عملیاتی با القاء بیرونی در خصوص منافع است که به دلیل فقدان تفکر و تعقل در فرد اثر منفی می‌گذارد. سحر وقتی بر اساس برنامه باشد همان حاکمیت یا رسانه است که در عرف قرآن به آن اطلاق استکبار می‌گردد. که ابلیس در رأس آن است و کار او تولید نظامات (مستکبرانه) است. گاهی نیز نه بر اساس برنامه بلکه بر اساس بروز اقتضائات است که شامل القائات محیطی و جو عمومی است. که فرد مبتلا به آن، نه بر اساس معیارهای فطری بلکه بر اساس معیارهای جعلی عمل می‌کند. در واقع عدم استعاذه، عدم رجوع به تفکر و تعقل و فطرت یا همان سحرزدگی است. القائات بیرونی حداقل کاری که می‌کنند رجوع به فطرت را تقویت می‌کنند و انسان مؤمن دچار بلا ابتلا و فتنه می‌شود اما اسیر مضلات فتن نخواهد شد. بر این اساس مهم‌ترین کار در زندگی فعال‌سازی تفکر و تعقل است. تفکر و تعقل در مراحل بلوغ در مراتب رشد تعریف می‌شود و فعال کردن تفکر و تعقل متناسب با سن باید در نظر گرفته شود.

نقش موانع در فعال سازی تعقل و تفکر

انسان موجودی است که در عین ظلمانی بودن همه فضاها پیرامونی‌اش، قدرت مقابله و شکوفایی دارد زیرا انسان در هر شرایطی از القائات رحمانی برخوردار است. ظلمات یاد شده می‌توانند شامل فضای بسته شخصی فرد، فضای بسته خانواده، فضای بسته عشیره و فضای بسته امت باشند. این فضاها بسته که تفصیل تعبیر غاسق اذا وقب می‌باشد، موهبتی الهی هستند که بستر و زمینه فعال شدن تفکر و تعقل را فراهم گردانند. پس هر آسیبی که بتواند تفکر و تعقل انسان را فعال کند، از آسیب بودنش به منفعت داشتن تغییر وضعیت می‌دهد. تفکر و تعقل محلل است زیرا وصل به جریان الهی هستند که مسائل و مصایب را به جریان خودش متصل می‌کند. بر این اساس حتی در زمان حکومت حقه جهانی نیز وجود نوعی مانور موانع برای شکوفایی افراد جامعه لازم است و به نظر می‌رسد که این موضوع وجود داشته باشد. منطبق این موضوع به ضرورت اتصال انسان به خدا باز می‌گردد که عناصر اصلی آن، نیاز مسأله و رجوع این دو به هم است. بر این اساس تبلیغ زندگی میسر، زندگی مبتنی بر رسیدن به همه چیز در یک شب و نیز زندگی مبتنی بر خمر که اساس آن بر مستی و بی‌خبری است، خود مصداق سحر خواهند بود.

آسیب‌های فرهنگی، اجتماعی و حاکمیتی به وسیله تفکر و تعقل برطرف شده و انسان را به خودشکوفایی خواهند رساند. هر قدر آسیب‌ها در ناحیه خانواده، عشیره، قوم و ملت بیشتر احصاء و تفکیک بشود، این موضوع راحت‌تر می‌تواند به تفکر و تعقل و خودشکوفایی منجر شود و هر قدر این آسیب‌ها در هم تنیده و غیر قابل احصاء باشند، امکان تفکر و تعقل و خودشکوفایی فراهم نخواهد شد.

بر اساس این قاعده مسائل و مصائبی که فرد با آن مواجه است از دو مسیر قابل برطرف شدن است؛ یکی از راه بیرون و یکی از راه درون. و اگر ما بتوانیم در مواجهه با فضا و بستر عیوب خودمان را برطرف کنیم، به مقام استعاده دست پیدا خواهیم نمود.

لازمه رسیدن به مقام استعاده، تحلیل درست آسیب‌هایی است که بر انسان وارد می‌شود، که لازم است توضیحاتی در این باره داده شود.

انسان چه خود ما باشیم و چه دیگری، مراحل و مراتبی از رشد را در زندگی طی می‌کند(فلق) تا به لقاء خدا برسد و این فضا و مجال به وسیله اجل به وجود می‌آید. آنچه که به آن اطلاق مشکلات می‌شود، چیزهایی است که باب طبع او نیستند که البته نسبت مستقیم و مؤثری در بسترهای زندگی او دارند. بسترهایی که فرهنگ و قواعد و یا امور و کارها در زندگی و توانمندی‌ها و استعدادها از قبیل زن و مردی و پدر و مادری و همسری و غیر آن باشد. در یک جمع بندی کلی اگر سلسله القاتات بیرونی در این بستر و این سیر، انسان را در مرحله و مرتبه‌ای(فلقی) متوقف کند، سحر صورت گرفته است لذا باید با شناخت و تشخیص آن استعاده نماید.

- قاعده اول آنکه بر این اساس روزمرگی و تکرار در زندگی بسیار خطرناک است و شائبه سحر در آن وجود دارد. خروج از روزمرگی به معنای تحولات فکری و روحی نشانه خروج از سحر است. شاخص هر دو وضعیت، مترصد خبر بد یا خبر خوش بودن است(انتظار فرج).

- قاعده دوم آنکه در هر مواجهه‌ای (مطلوب یا نامطلوب) انسان مورد ابتلاست و لازم است از آن موقعیت رضایت پروردگار را به دست بیاورد زیرا همه چیز به منزله بهانه‌هایی برای رشد او هستند.

- قاعده دیگر آنکه در هر مواجهه‌ای(مطلوب یا نامطلوب) چه در مواجهه دیگران یا بدون مواجهه با دیگران، لازم است بررسی عیوب و نواقص خود مقدم بر هر چیزی باشد. این امر اهتمام جدی فرد را معطوف به رفع عیوب خود می‌نماید و او را از پرداختن به عیوب دیگران تا وقتی که آن عیوب را از خود برطرف نکرده است، بر حذر می‌دارد و همین امر نیز از آنها انسان‌های تأثیرگذار خواهد ساخت و قدرت او را در مواجهه با امور بالا خواهد برد.

- عیوب اقسامی دارند: برخی به حوزه باورها و ادراک، برخی به توجهات و صفات و برخی به رفتارها و کنش و واکنش‌ها مربوط می‌شوند. عیوب وقتی که به حوزه ابراز می‌رسند، به اختلال تبدیل می‌شوند. پدری که به دلیل حسادت به نحوه تربیت فرزند توسط مادر، ایجاد القاء منفی می‌کند، وقتی با واکنش

انفعالی مادر مواجهه شود، اختلال به وجود می‌آید. بر این اساس مکانیزم و فرآیند تأثیر اختلال در زندگی از جانب اشیاء و اشخاص، منجر به تبدیل عیب‌های فرد به اختلال خواهد بود. انسانی که برطرف شدن عیب را در دیگران پسندد اما در خود نپسندد، دچار بدترین نوع نفاق یعنی نفاق در لایه انسانیت است.

- انسان در حوزه عیوب و اختلالات با دسته‌ای محدود سر و کار دارد اما در حوزه کمال، نهایت و حد برای او وجود ندارد. در این خصوص راهکارهایی که مجموعه‌ای از یک سنخ عیوب یا اختلال را برطرف می‌کنند می‌توانند همه آن عیوب را برطرف نمایند. لذا در این حالت مواجهه انسان با دیگران آینه‌ای برای تشخیص عیوب می‌باشد. در نتیجه مغتنم بوده و اولین کاری که در مواجهه با مسائل به وجود آمده توسط دیگران نظر ما را جلب می‌کند، نگاه به خود ماست، تا در نتیجه آن مجموعه‌ای از صفات که مثلاً منجر به یک قتل می‌شود را یکجا برطرف نماید.

هر کسی از اولین و بارزترین عیب خود شروع کند، موفق به کنترل همه عیوب خود خواهد شد.

- در حوزه بسترها، تقویت باورها و در حوزه امور، عزم به کارهای مستمر و جاری، و در حوزه امکانات، قرار گرفتن در جایگاه مناسب و استفاده مناسب از ظرفیت‌ها، منجر به استعاده خواهند شد. توان‌شناسی، ظرفیت‌شناسی و نقش‌شناسی که از دریچه عبرت (از گذشته الهام گرفتن) قابل دستیابی است در حوزه امکانات منجر به پیشرفت می‌گردد. قیاس و مقایسه ناصحیح افراد از امکانات یکدیگر، معمولاً منجر به تشدید اختلالات می‌شود. در منظر حسود، امکانات دیگران در مقایسه با امکاناتی که خداوند به او داده است، مهم‌تر است و همین امر منجر به ایجاد اختلال در او می‌گردد. حسود اولین و آخرین اشکالش اعتراض به خدایی است که امکاناتی را به او و دیگران داده است. اساس استعاده احساس فقر بنده به خداست. احساس فقر بنده به خدا وقتی به حقیقت تبدیل شود، در مواجهه با دیگران به صورت متواضع بروز خواهد کرد. این امر منجر به خروج انسان از تکبر بوده و عبودیت را در او شکوفا میگرداند.

انسان در زندگی کردن تنها نیست و همان طور که خودش حرکت دارد بر حرکت های دیگران هم اثر می گذارد. بنابراین باید حرکت انسان در مختصات حرکت های دیگر مورد تحلیل واقع شود. ما چهار حرکت را برایش ذکر کردیم و گفتیم که مجموع این حرکت ها یک فضای عمومی زندگی را برایش فراهم می کند، فضایی که درونش تنفس می کند و از آن تاثیر می گیرد و بر آن تاثیر می گذارد. همچنین یک سری امور و کارهایی دارد که می تواند درونی، فکری و عملی باشد و یا یک سری امکانات دارد. در واقع این حرکت های برآیندشان در سه قسمت دیگر ظهور پیدا می کند.

مواجهه انسان با دیگران، کارها، امور و امکاناتش را می سازد اما خودش یک سری فضای عمومی و امکانات و کار دارد که حرکتش منوط به آنها است. منظورمان از امکانات، استعدادها و توان های درونی به اضافه وسایل و ابزار بیرونی است.

فلق می شود ظهوری که بر اساس سیر و صیوریت اتفاق می افتد لذا حتما باید حرکتی باشد.

حال سوال این است که اگر فضای عمومی ایراد داشت و یا در آن اختلال وجود داشت و سبب شد تا در کار او اختلال ایجاد کنند، و یا مثلا به او امکانات نرسید چه تاثیری روی حرکت انسان می گذارد و چه تاثیری باید بگذارد؟ یک موقعی می گوئیم فضای عمومی خراب است پس ناگزیر باید حرکت مختل شود و چاره ای جز اختلال وجود ندارد. آسیب ها از ناحیه حرکت ها و یا بستر و امور و امکانات و یا اثر و تاثیر بر فرد وارد می شود. یعنی در وارد شدن آسیب هیچ شکی وجود ندارد. اما آیا انسان قدرت دفع یا رفع آسیب را دارد؟ یا این که محکوم به آسیب هاست.

جواب این سوال بر می گردد به حیطة اختیار انسان که قدرت او چقدر است و آیا می تواند آسیب ها را دفع کند یا نمی تواند؟ جواب این است که بله انسان قدرت دارد زیرا امر به استعاذه شده است.

طبق سوره مبارکه ناس و فلَق ما اجمالا می فهمیم که انسان قدرت دفع آسیب را دارد و دلیلش هم آن است که اگر قدرتش را نمی داشت امر به استعاذه نمی شد. اگر کسی در فضای عمومی خیلی بدی هم زندگی کرد این گونه نیست که نتواند مقابله کند.

بحث اصلی برای اثبات این قضیه اصالت فطرت و زندگی فطری در انسان است یعنی هرکسی در هر جایی متولد شود بر اساس فطرت زاده می‌شود و یک درّ گران‌بهایی به نام فطرت در او متبلور می‌شود که می‌تواند آسیب‌ها را دفع یا رفع کند. انسان بر اساس فطرت اگر دچار آسیب‌ها شود مخلوط نمی‌شود زیرا سنخیتی با آن ندارد. اصل این موضوع در سوره مبارکه ناس بحث است. فطرت هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود بلکه رجوع به آن کم و زیاد می‌شود.

فطرت آن روح الهی است که در انسان جاری است و انسان قدرت رجوع به آن را دارد.

دیگری دفع و رفع آسیب بوسیله تفکر و تعقل است. تفکر و تعقل فرآیند رجوع به فطرت است. تفکر و تعقل یعنی احضار حجت درونی در رجوع به حجت بیرونی است. کار تفکر زمینه‌سازی برای احصاء است و خود این احصاء تعقل می‌شود.

اگر کسی تفکر و تعقل را به این معنا که پایه تقوا و کنترل در رفتار و باور است از خود سلب کند، در نظام فطری-اش به طور طبیعی فرآیند رجوع به فطر خاموش می‌شود زیرا فرآیند رجوع به فطرت تفکر و تعقل هستند. اگر تفکر و تعقل در انسان دچار اختلال شود دیگر کارش به اضطراب‌ها و بلاها سپرده می‌شود. بلاها و اضطراب‌ها به این خاطر است که تفکر و تعقل در انسان فعال شود.

حد مسخ انسان وابسته به لباس اوست. حد مسخ انسان از لباسش، زائل شدن حیا در اوست و وقتی انواع حیا صفر شد فرد منسوخ می‌شود. اینکه فرد میل به لباس پیدا می‌کند نشانه تقوا است و شیطان اولین کاری که می‌کند لباس را از تن انسان می‌آورد و آخرین کاری هم که می‌کند این است که نمی‌گذارد فرد لباس بپوشد. وقتی می‌گوییم لباس یعنی انواع لباس مثلاً: مراعات حقوق دیگران

آیا انسان با رجوع به فطرت و فکر و تعقل به جایی می‌رسد که آسیب‌ها به او آسیبی نرسانند؟ بله؛ بر اساس قرآن می‌شود و این به این معنی نیست که این‌ها بلاها را تجربه نکردند.

زنگ خطری برای همه: انسان دارای طبعی است که اگر در مسیر هدایت قرار نگیرد تفکر و تعقل خود را مسدود می‌کند زیرا مسدود شدن تفکر و تعقل موجب پذیرش همه آسیب‌ها و دریافت همه بدیها است. هنگامیکه رجوع به فطرت مسدود شود، امکان استعاده او برداشته می‌شود فذا آسیب‌ها در او اثر می‌کند و او محکوم به تاجر بر اثر آسیب‌ها است. در روایات داریم شراب خوردن و یا غضب کلید همه بدی‌ها است زیرا کاری بدون فکر و تعقل

انجام می‌شود. لذا از این به بعد بحث روی آسیب‌ها و بلاها است. (چون تنها آنها می‌توانند رجوع فرد را به فطرت و یا تفکر و تعقل فعال نمایند).

مکانیزم استعاده تفکر و تعقل است.

تفکر یعنی رسیدن به بی‌نیاز یعنی طوری حرکت کنی که همراه حق بشوی. تفکر و تعقل در قرآن معادل با تقوا است و یا روی دیگر تقوا آن تقوا است. پس رفتارهای ما می‌تواند آسیب را به سمت خوب سوق دهد.

فطرت یک نهاد خدایی در درون هر انسانی است که اگر به آن رجوع بشود به نسبت این رجوع جواب می‌دهد. مثلاً در فطرت انسان ضرر زدن به دیگران ممنوع است. و هیچ انسانی نیست مگر این که مسخ شده باشد که ضرر زدن به دیگران را مجاز بداند. (کتاب فطرت آقای جوادی آملی در این موضوع خیلی جالب و مفید است)

این که انسان به هر قیمتی بخواهد به نفع خودش برسد خودخواهی است و خودخواهی مطلق مساوی است با نهایت بی‌حیایی و نهایت بی‌حیایی هم می‌شود بی‌لباسی.

فطرت در هیچ حالتی خاموش نمی‌شود بلکه رجوع به فطرت خاموش می‌شود.

به مسدود شدن تفکر و تعقل در قرآن سحر می‌گویند زیرا عقل فرد در چشم او خواهد بود یعنی مطابق معیارهای فطری عمل نمی‌کند بلکه براساس معیارهای جعلی عمل می‌کند.

سحر واژه‌ای که در مواردی در قرآن برای مسدود شدن تفکر و تعقل بکار می‌رود. در واقع می‌توان گفت به عدم استعاده و عدم مراجعه به تفکر و تعقل در هنگام مواجهه با مسائل سحر گفته می‌شود.

سحر یک عملیات با القاء بیرونی است که در خصوص منافع یا ضررهای دنیایی می‌باشد که به دلیل فقدان تفکر و تعقل در فرد اثر منفی می‌گذارد. القائنات نیز دو دسته می‌شوند. برخی براساس برنامه اند و برخی بر اساس بروز

اقتضائات مختلف هستند. بر اساس برنامه مثل سیستم‌های حاکمیتی و یا رسانه‌ای است مانند نظام استکبار جهانی که شیطان در راس برنامه ریزی آن قرار دارد. القائنات بیرونی با برنامه صورت می‌گیرد.

بر اساس القائنات محیطی خود به خودی اتفاق می‌افتد. (مثلاً در خصوص منافع دنیا)

سحر یک حالت متعددی دارد یک حالت لازم. در متعددی برنامه است، دعا نویسی است، بلد است که چکار کند و لازم یعنی فرد بسته و قفل می‌شود و دلیلش را هم نمی‌داند. در هر صورتی به دلیل فقدان تفکر و تعقل در فرد اثر منفی می‌گذارد یعنی اگر تفکر و تعقل در فرد باشد هیچ القاء بیرونی در او اثر نمی‌گذارد زیرا تفکر و تعقل قدرت رجوع به فطرت دارد و القائنات بیرونی حداقل کاری که می‌کند این است که انسان را به فطرتش رجوع می‌دهد.

انسانی که تفکر و تعقل نداشته باشد نمی‌تواند بفهمد که قرآن معجزه است.

مهمترین کار در زندگی فعال سازی تفکر و تعقل است زیرا از یک طرف تعقل و تفکر مواجهه با آسیب‌ها می‌شود و از یک طرف ارجاع می‌دهد به فطرت زیرا برنامه ریزی می‌کند که فرد چه چیزی را ببیند و چه چیز را نبیند. مثل بی‌بی‌سی و اگر تفکر و تعقل باشد اصلاً نمی‌بیند زیرا درجه القاء بیرونی‌اش آن قدر است که فرد متوجه نمی‌شود.. مطالب را طوری هنرمندانه می‌گوید که اثر دارد. در روایات داریم که مصاحبت را شر و شرور انسان را مشرور می‌کند. و تفکر و تعقل که رجوع به فطرت است اقتضائش این است که خود را در معرض شرور قرار ندهد.

مواردی که در که با آنها مواجه روایات تاکید کرده‌اند نشوید: دروغ گو، بخیل، احمق، فاجر، ترسو

تفکر و تعقل به قدرت فرد وابسته است و وابستگی آن به مراتب رشد انسان است حتی رشد طبیعی. و در انسان به تدریج به فعلیت کامل می‌رسد و البته بعضی از انواع تفکر، مثل تفکر و تعقل اجتماعی از بعد از بلوغ شکل می‌گیرد. برخی از مدل‌های تفکر مثل تفکر مسئولیتی در زمان‌های خاصی و به تدریج رشد می‌کنند. خود فعال شدن تفکر و تعقل در انسان هم تابع مراحل و مراتب است.

حد اولیه تفکر و تعقل شرعیات است یعنی فهم واجب و حرام است. به خاطر همین موضوع بلوغ با وجوب حرام و واجب مطرح می‌شود.

اگر کسی مبتلای به گناهان رساله‌ای است این در حد اولیه تفکر و تعقل‌اش مانده است و لذا از این فرد نمی‌توان توقع دفع القاء بیرونی را داشت.

تفکر و تعقل در مواجهه فعال می‌شود. انسان در حوزه تفکر و تعقل یا موضوع در حد تحلیل خودش می‌تواند فعال باشد و یا اینکه به مرجع و مشاور رجوع می‌کند.

قدرت تفکر و تعقل، احضار حجت‌های درونی و رجوع به حجت‌های بیرونی است.

انسان در فضای بسته خانواده، عشیره، قوم، و فضای بسته امت است که در بین همه این القائات باید شکوفا بشود. "مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ" یعنی این که یک فضای بسته و نهادینه شده است.

خداوند استعاده را در جایی مطرح می کند که فضاهای پیرامونی انسان به طور کامل (وقب) ظلمت کده است.

سوره اثبات غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ است اما خدا از انسان خواسته در عین حال قدرت استعاده خود را فراموش نکنند.

انسان موجودی است که در عین ظلمانی بودن همه فضای پیرامونی اش قدرت مقابله و شکوفایی دارد. زیرا انسان از القائات رحمانی غیبی (الهام یا وحی) برخوردار است. یعنی به جهت عرضی می توانند او را ببندند اما از نظر طولی این امکان وجود ندارد. تفکر و تعقل در انسان سبب اتصال او به غیب است بنابراین اگر فعال شود هیچ سحری در او کارساز نخواهد بود. نظام تفکر و تعقل تسبیحی است.

مواجهه با موانع، راه فعال شدن تفکر و تعقل است و بدون مواجهه با موانع اصلا فعال نمی شود. زیرا نظام فعال شدنش بر اساس مواجهه با موانع است.

هر آسبایی اگر تفکر و تعقل انسان را به نوعی فعال کند آن را از آسیب بودن به نفع، تغییر وضعیت می دهد علتش این است که تفکر و تعقل محلل است مثل آب کر می ماند. نجاست را در خود حل می کند. چون وصل به جریان الهی است مسائل و مصائب را به جریان خودش متصل می کند.

مسیر قرب انسان از نوع نیاز است. نیاز، اضطرار و مسئله و مشکلات مسیر قرب است. نیاز است که تفکر و تعقل را فعال می کند و او را به الهام می رساند. اگر انسان تعریفشاز زندگی یک زندگی میسر و بی دردسر باشد در واقع دارد تفکر و تعقل خود را از حیض انتفاء خارج می کند.

اگر انسان، انسان است باید وصل به خدا بشود به جای این که بخواهد وصل به نظامات بشود زیرا انسان یک قدرتی دارد که خدا او را برای خود خلق کرده است و در روایات وقتی گفته او را با دستان خودم و برای خودم خلق کردم یعنی در مواجهه با مسائل هم می خواهم سیستم اتصالش وصل بشود. حتی اگر حکومت دینی اقامه شود اولین چیزی که بنا می کند توحید است یعنی همان اتصال.

انسان فطرتاً دوست دارد خوش باشد و به رضایت برسد اما مگر غیر این است که این رضایت در اتصال به خدا است و اشیاء و مال نمی‌توانند در او خوشی ایجاد کنند.

قاعده کلی رضایت: اگر رضایت دوام نداشته باشد اصلاً رضایت نیست. خصوصیت رضایت مندی تدوام آن است. تفکر و تعقل آسیب‌های فرهنگی، اجتماعی و حاکمیتی را تبدیل به وضعیت‌های خودشکوفایی می‌کند. هر قدر آسیب (خانواده، عشیره، قوم، ملت) بیشتر احصاء بشود و تفصیل داده شود، تفکر و تعقل فعال‌تر می‌شود و فرصت خودشکوفایی نیز بالاتر می‌رود و هرچه این آسیب‌ها پیچیده‌تر باشند برعکس می‌شود. خاصیت تفکر و تعقل است این است که متناسب با آسیب‌ها به انسان رشد مناسب را می‌دهد.

مسائل و مصائبی که فرد با آن مواجهه است دو راه برای حل کردنش وجود دارد " یکی از راه بیرون و یکی از راه درون. مثلاً فرد به دچار فقر شده و بعد به او می‌گویند صدقه بده یعنی به خدا اعتماد کن.. ما روایات متعددی در این زمینه داریم.

اگر ما بتوانیم در مواجهه با فضا و بسترها، عیوب خود را برطرف کنیم به جای نگاه کردن به دیگران به مقام استعاده دست پیدا می‌کنیم.

قاعده کلی این است که هر مسئله‌ای که برای من پیش می‌آید بهانه‌ای برای فعال شدن تفکر و تعقل من است. پس کاری که می‌کنم باید این باشد که در مواجهه با مسئله به جای لطمه خوردن، تفکر و تعقل را فعال می‌کنم و از آن درس خواهم گرفت. وقتی درس‌بگیری انگار همه اینها صحنه‌آرایی بوده‌اند برای درس گرفتن. آنوقت همه فضای زندگی فیلمی می‌شود برای این که من بفهمم.

آسیب‌ها:

انسان رشدش یک سیری دارد که بایستی یک سری مراحل و مراتب را طی کند تا در دوره عمر و اجل به لقاء الله برسد. بسترهای زندگی بر او اثر می‌گذارد و خیلی وقتها باب طبع او نیست و او از آن‌ها اطلاق به مشکلات می‌کند. یک موقعی خودمان را بررسی می‌کنیم و یک موقعی دیگران را بررسی می‌کنیم اما در کلیت بحث فرقی نمی‌کند. یک موقعی در مورد فضای حاکم حرف می‌زنیم و یک موقعی راجع به مرحله به مرحله کارهای روزمره صحبت می‌کنیم که اغلب روی هم می‌افتد و یک موقع هم راجع به توانمندی‌ها و استعدادها صحبت می‌کنیم و یک وقت هم راجع به فرهنگ‌ها و قواعد صحبت می‌کنیم.

قاعده کلی مشکلات این است که انسان مراحل و مراتب خود را به خوبی سیر کند و اگر القائات محیطی یا رفتارها یا امکانات مانع سیر و سیوریت او شدند او در فلق محبوس می‌شود.

اگر یک انسانی به واسطه بسترها یا بوسیله کارها و توانمندی‌ها از مراتب و مراحل خودش متوقف شود به این معنی است که در فلق خودش محبوس شده است. در واقع سلسله فلق‌های مختلف و پی در پی، نشانه رشد می‌شود. این به این معنی است اگر زندگی کسی یک نواخت بشود یعنی شاهد تغییرات رو به جلو نباشد در فلق محبوس شده است و به این محبوس شدن در فلق، سحر گفته می‌شود.

سحر: توقف در فلق

- روزمرگی و تکرار در زندگی بسیار خطرناک است و شائبه سحر در آن وجود دارد. پس خروج از روزمرگی که به معنای تحولات فکری و روحی است (یعنی قوی‌تر، بانشاط‌تر و با تدبیرتر شده باشد) نشانه خروج از در معرض سحر بودن است. این نوع انسانی هر روز باید شاهد یک خبر خوش برای خودش باشد. مقابله با روزمرگی هم قواعد را بهم می‌زند هم امورات را درست می‌کند. این موضوع بسترهای زندگی را نیز تغییر می‌دهد و می‌تواند ظلم‌ها و قفل را بشکافد و استعدادها را شکوفا کند.

- در هر مواجهه‌ای (مطلوب یا نامطلوب) انسان مورد ابتلاء است و لازم است از آن موقعیت، رضایت پروردگار خویش را بدست آورد. این‌ها همگی بهانه رشد انسان هستند و در نتیجه انسان باید حسن ظن به

خدا را در خود افزایش دهد. یعنی اگر در سختی افتاد برای خود یک جایگاه شایسته در نظر بگیرد و حسن ظن خودش را به خدا نشان بدهد. لذا او در هر حالی در مسیر زندگی نسبت به خدا حسن ظن خواهد داشت. در روایت نیز آمده برای مومن هر چیزی خیر است.

• در هر مواجهه‌ای (مطلوب یا نامطلوب) در مواجهه با دیگران یا بدون مواجهه با دیگران لازم است بررسی عیوب و نواقص خود مقدم بر هر چیزی باشد. وقتی با یک سختی مواجه می‌شوید و مثلاً یک عیبی در در طرف مقابل می‌بینید، اگر به نسبت آن عیب، یک عیبی را در خودتان اصلاح کنید ناخودآگاه در او هم اثر گذاشته و او هم بتدریج اصلاح می‌شود زیرا انسان‌ها با هم نسبت پیدا می‌کنند و در این نسبت روی هم تاثیر می‌گذارند. به طور طبیعی تغییر وضعیت فرد موجب تغییر وضعیت اطراف می‌شود زیرا انسان در یک مختصات زندگی می‌کند که وقتی از یک پله به پله دیگر می‌رود قوانین پله بالا برایش جاری می‌شود و یک توان و گشایش و بستر مثبت دیگری برایش فراهم می‌شود. اگر انسان توانش در مواجهه با مشکلی ده باشد، بیست می‌شود. این بحث امکان تاثیر است که باعث زیاد شدن قدرت می‌شود و در واقع مشکلات، محل افزایش توان فرد خواهند بود. وضعیت انسان طوری است که همان طور که شما مقدراتتان به بقیه متصل شده است دیگران هم مقدراتشان به ما وصل شده است. انسان باید سعی کند اهتمام جدی در رفع عیوب خود داشته باشد و موقعی که عیوبش بر طرف نشده به عیوب دیگران نپردازد. این منجر به رشد او خواهد شد. مسلماً وقتی که عیوبش را بر طرف کرد قدرت تاثیر گذاری اش خیلی زیاد می‌شود. کسانی که در زندگی مشکل دارند، با خودشان خلوتی بکنند و در آن عیوب خود را مورد شناسایی قرار بدهند، این باعث بالارفتن قدرت مواجهه در آنها خواهد شد.

عیوب در سه دسته قابل تفکیک هستند: ۱. در لایه ادراک و باورها (گمان‌ها و حدس‌ها) ۲. صفات و توجه که مبدا خواست و طلب هستند (پرخوابی، کم حرفی، مقایسه کردن) ۳. رفتارها، گفتار و واکنش‌ها.

یک بخش‌هایی از آن در لایه باور هستند مثلاً اینکه انسان باور کند که زندگی همه‌اش مشکل و درد سر است و به پوچی است. در صفات دسته بندی خاصی دارد که دارای تفصیل است و با آن مجموعه اختلالات را ایجاد می‌کند. عیب اولش عیب است اما وقتی که می‌شود حاسد اذا حسد، تبدیل به اختلال می‌شود. حسادت عیب است و ابراز

کردن حسادت اختلال است. ازین رو تمام عیوب در حالت بروز اختلال هستند. در واقع عیب پشت صحنه است و اختلال صحنه علنی است.

اگر کسی عیب خودش را بشناسد این اختلال تبدیل به تقوا می شود و صحنه های بدیعی را ایجاد می کند و به مقام محمود می رسد. عیب را داشت و آن را فهمید و آینه شد و خودش تبدیل به ادا نشد و حسد خودش را تحریک نکرد بلکه تقوای او تحریک شد و در نتیجه او خالق صحنه بدیعی گردید. این همان اتفاقی است که برای معصومین علیهم السلام می افتاد. به همین خاطر هم سجده آخر امام حسین علیه السلام مقام محمود شد.

انسان ناگزیر به مواجهه با اختلالات است. در این مواقع ب باید فرد را به عیوب خودش دلالت دهد و آنها را برطرف کند.

ما خیلی وقتها خیلی عیب ها را در خودمان داریم اما خودمان را سزاوار اصلاح نمی دانیم و اشتباها دیگران را سزاوار اصلاح می دانیم! اگر انسان چیزی را برای خودش بپسندد اما همان چیز را برای دیگران نپسندد این نفاق در انسانیت است. انسان باید دوربین توجه اش را روی خودش بندازد. این کار باعث می شود به طور طبیعی فرآیند رفتارش تغییر کند. اهل بیت علیهم السلام نیز دستور عمل هایی را برای شکستن حلقه معیوب سحر ارائه کرده اند.

اگر از بی نهایت عیوبی که داری، یکی از آنها را اصلاح کنی باعث می شود قدرتت ده برابر شود و بتوانی عیب های بعدی را هم برطرف کنی.

خیلی فرق است بین کسی که در هنگام دعوا خودش را در مقام برتر نبیند بلکه خودش را معیوب ببیند. با این نگاه او به سمت اصلاح پیش می رود. اینطوری است که فرد خودش را پیش خدا عزیز می کند. دعای مکارم اخلاق امام سجاده علیه السلام در این زمینه ویژه است، اگر کسی بخواهد در منطقه توجه به عیوب به سمت استعاذه برود این دعا را بخواند زیرا انواع مدل ها در آن مطرح شده که در این زمینه بی نظیر است.

اگر ضعف و عیبی در خودمان می بینیم به خودمان اهانت نکنیم بلکه آن را برطرف کنیم. خیلی بد است که عیبی داشته باشیم اما خود را در موقعیت یک آدم بی عیب ببینیم! در واقع دانستن عیب به معنی اهانت کردن به خود نیست بلکه این باعث رفع آن می شود و در نتیجه عزت نفس او نزد خدا بالا می رود.

آدمی که خودش را دارای عیب ببیند نمی تواند با دیگران درگیر بشود. مشاهده عیب به گونه ای که انسان را به سمت خاری بکشانند خودش یک عیب است.

انسان در حوزه عیوب و اختلال انسان محدود است اما بالعکس در حوزه تکامل و پیشرفت نامحدود است .

محدود است یعنی حصر دارد و می توان برایشان حد گذاشت. می توان یک حصر عقلی برای عیوب در آورد. یعنی ممکن است ریشه شناسی بشود و معلوم شود که تمام این عیب‌ها در یک بسته باشد و یک راه کار کلی داشته باشد که کل آن را خاموش کند. نظام عیوب یک نظام هندسی مشخص است و هرکسی از اولین و بارزترین عیب خود شروع کند موفق به کنترل همه عیوب خود خواهد شد.

مواجهه ما با دیگران آینه‌ای برای تشخیص عیوب ماست لذا فرصتی مغتنم است. اولین کاری که در مواجهه با مسائل بوجود آمده توسط دیگران نظر ما را جلب می کند نگاه به خودمان است. باید موضع گیری خودم را نسبت به وضعی که می بینیم احصاء کنم.

فلق انسان با فلق امام فرق می کند زیرا امام در مقام انذار است. همچنین فلق هستی و دیگران و جامعه هم با هم فرق دارند.

همین که ما بتوانیم زنجیره سحر را بشکنیم قدرت تفکر و تعقل را فعال کرده ایم و این یعنی ما متصل به قدرت الهام می شویم.

در حوزه بسترها، تقویت باورها و در حوزه امور، عزم به کارهای مستمر و جدی و در حوزه امکانات، (استعدادها، نقش ها) قرار گرفتن در جایگاه مناسب و استفاده مناسب از ظرفیت‌ها منجر به "استعاده" خواهد شد.

هر انسانی اگر بتواند در کارهایی که مربوط به خود اوست و نسبت به آن توانمند است، قرار بگیرد توفیق الهی را همراه خود می کند. وقتی که سر جایش قرار نمی گیرد و وقتی افراد از امکاناتشان در غیر موضع استفاده می کنند امکانات را هدر داده و ایجاد اختلال می کنند.

برای امکانات باید توان شناسی، ظرفیت شناسی و نقش شناسی کرد. اگر کسی این کار را بکند آن وقت می گویند که او "استعاده" کرده است. که بخشی از اینها با عبرت گرفتن از گذشته اتفاق می افتد (الهام گرفتن) و یا با ترک مقایسه توان‌های خود با دیگران.

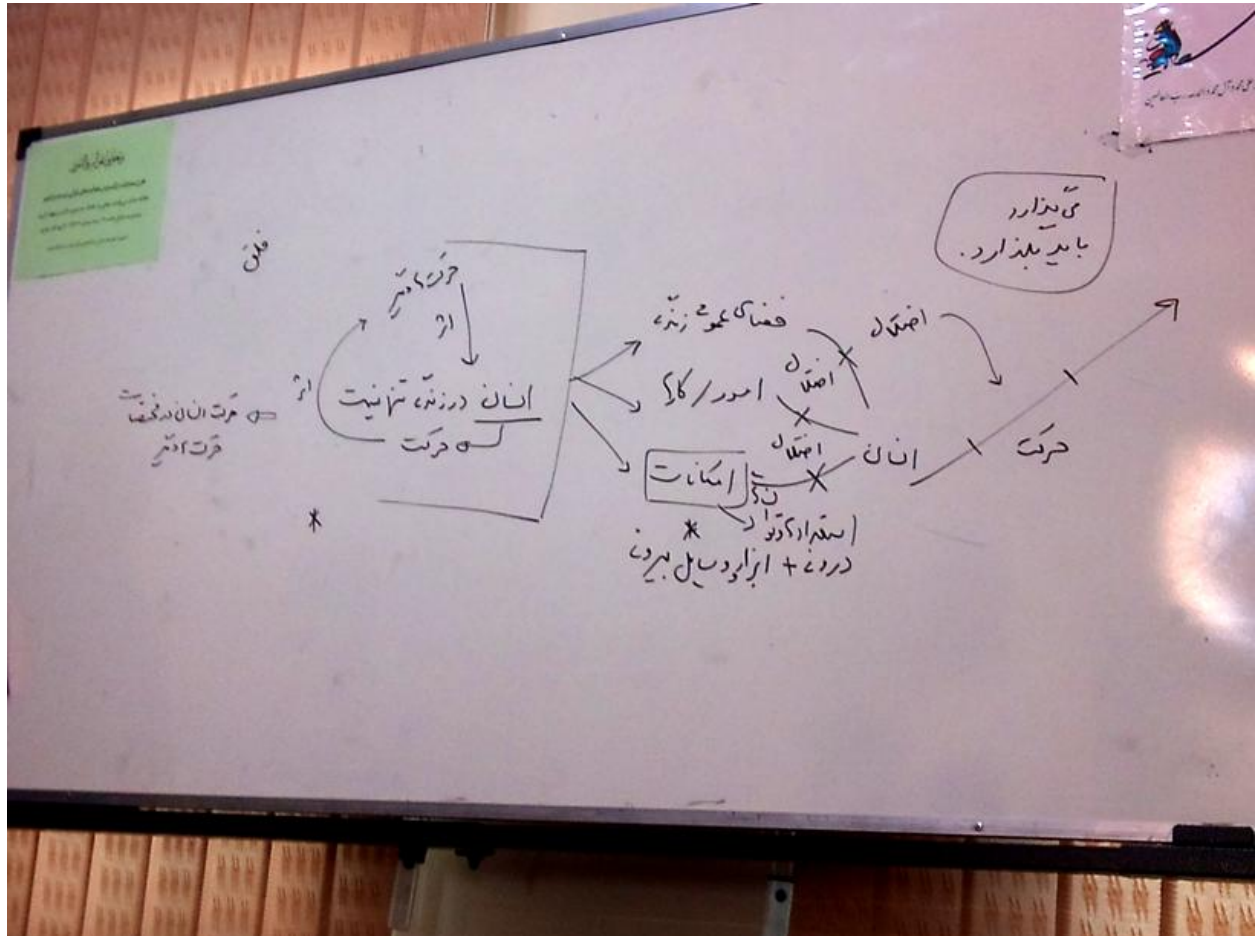
هر کس باید به فکر استفاده بهینه از امکاناتی باشد که در اختیار اوست. در واقع اگر کسی در مواجهه با امور، خودش را با دیگری مقایسه کند محکوم به شکست است حال چه مادی و چه معنوی.

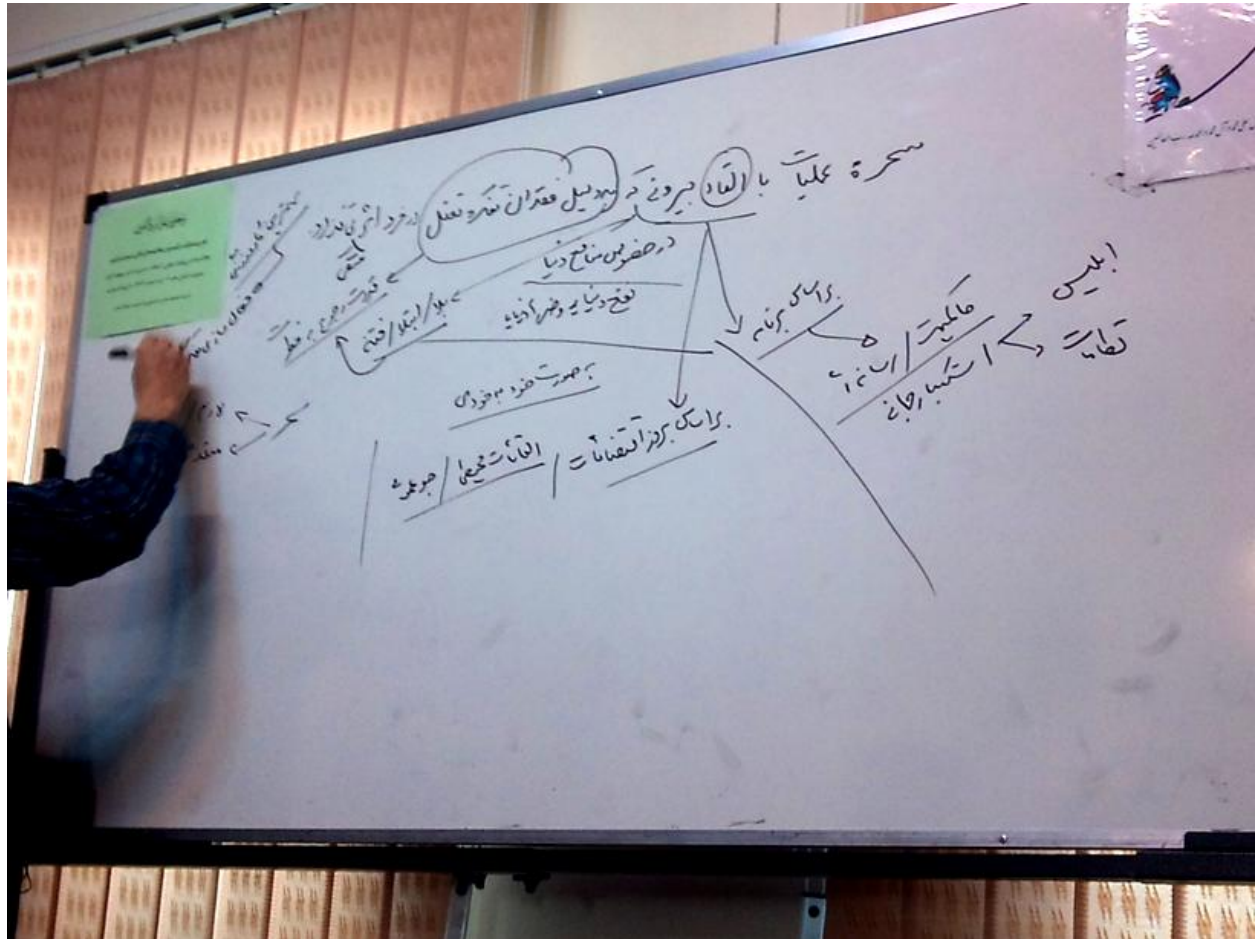
اتفاقی که در حسود می‌افتد این است که امکانات دیگران برای او از امکاناتی که خود دارد مهم‌تر است. خدا به هر کسی توانمندی خاصی داده است و بیشتر از آن هم از کسی توقع ندارد. در همان اندازه وسعت تکلیف داده‌اند. حالا اگر کسی امکانات دیگری برایش اهمیت پیدا کرد در واقع او به کسی آن امکانات را به خود و دیگران عطا کرده است اعتراض دارد.

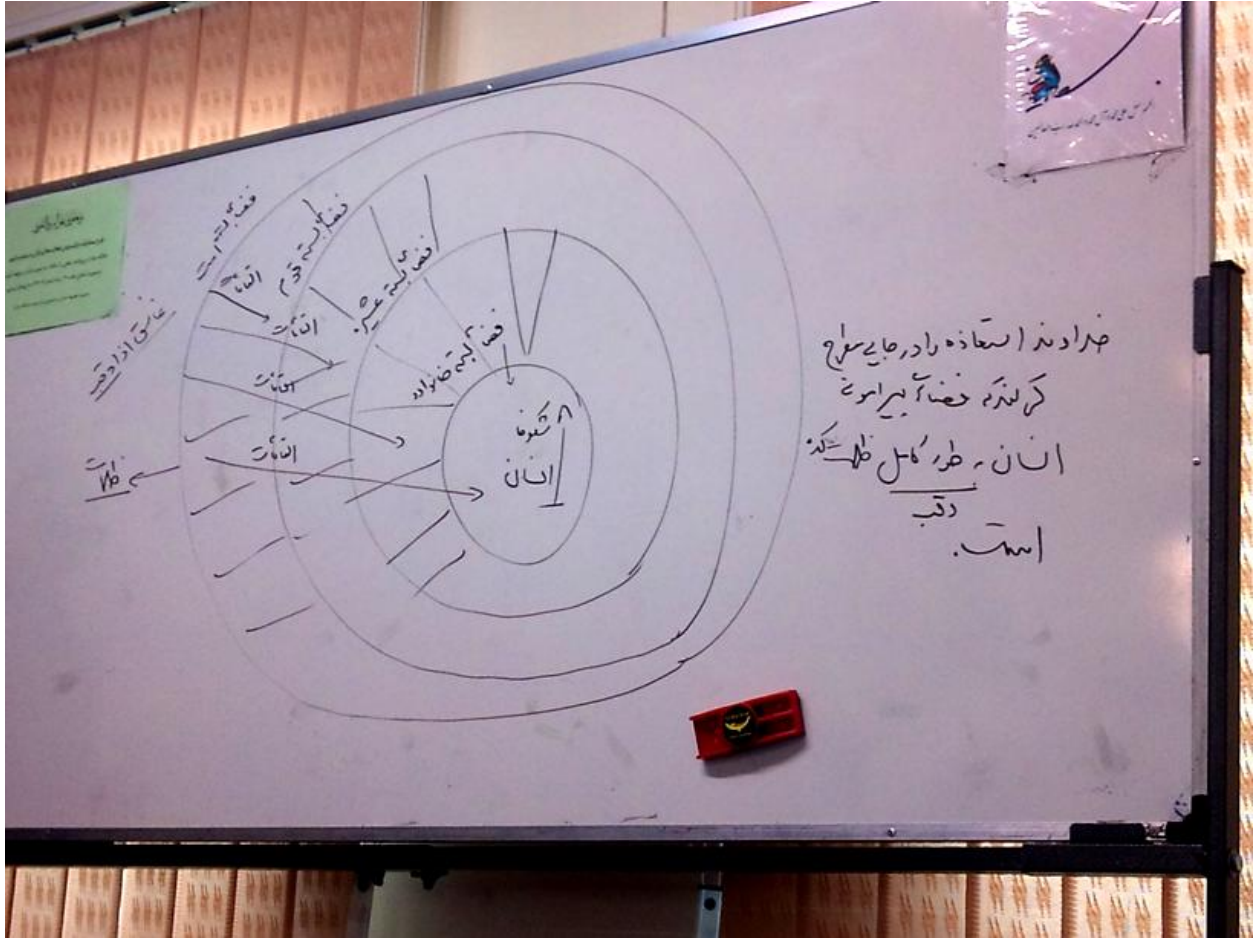
ظرف یک لیتری و ده لیتری حظشان از پرشدن یکی است یعنی می‌شود یکی بشود. رسول خدا و مطیع رسول خدا یکی می‌شوند و هر دو در بهشت کنار هم هستند زیرا هر دو پر هستند.

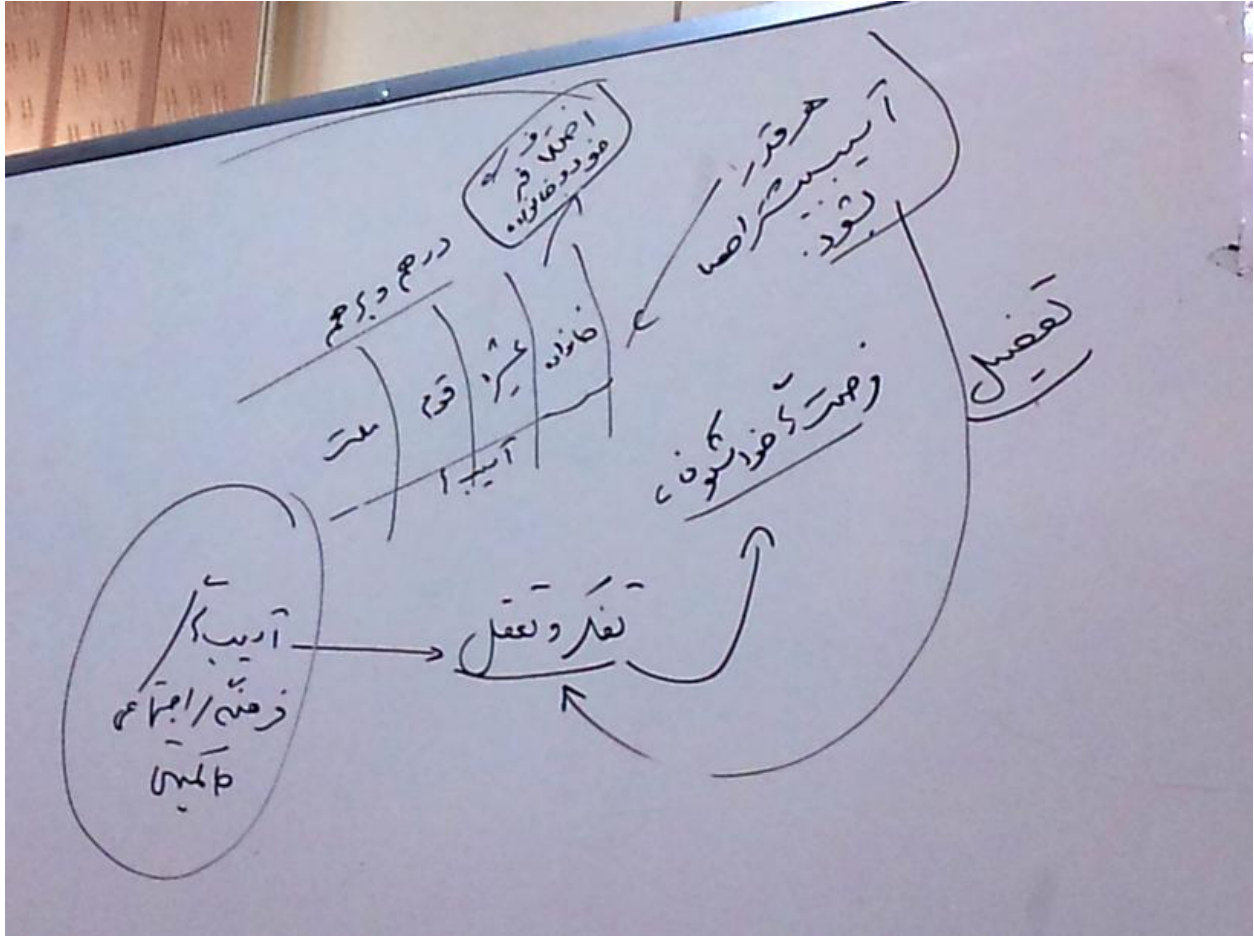
اساس استعاضه احساس فقر بنده به خدا است. بعد این احساس فقر بنده به خدا وقتی به صفت تبدیل شود در مواجهه با دیگران متواضع می‌شود و از تکبر می‌افتد. انسان متواضع نیز منش‌اش در مواجهه با دیگران متفاوت است زیرا نوع نگاه او به دیگران متفاوت شده است. هم اینکه انسان از تکبر افتاد عبودیت در او شکوفا می‌شود.

به جهت استفاده بیشتر دوستان از مطالب کلاس تصاویری از مطالب نموداری جلسه گذاشته شده است:

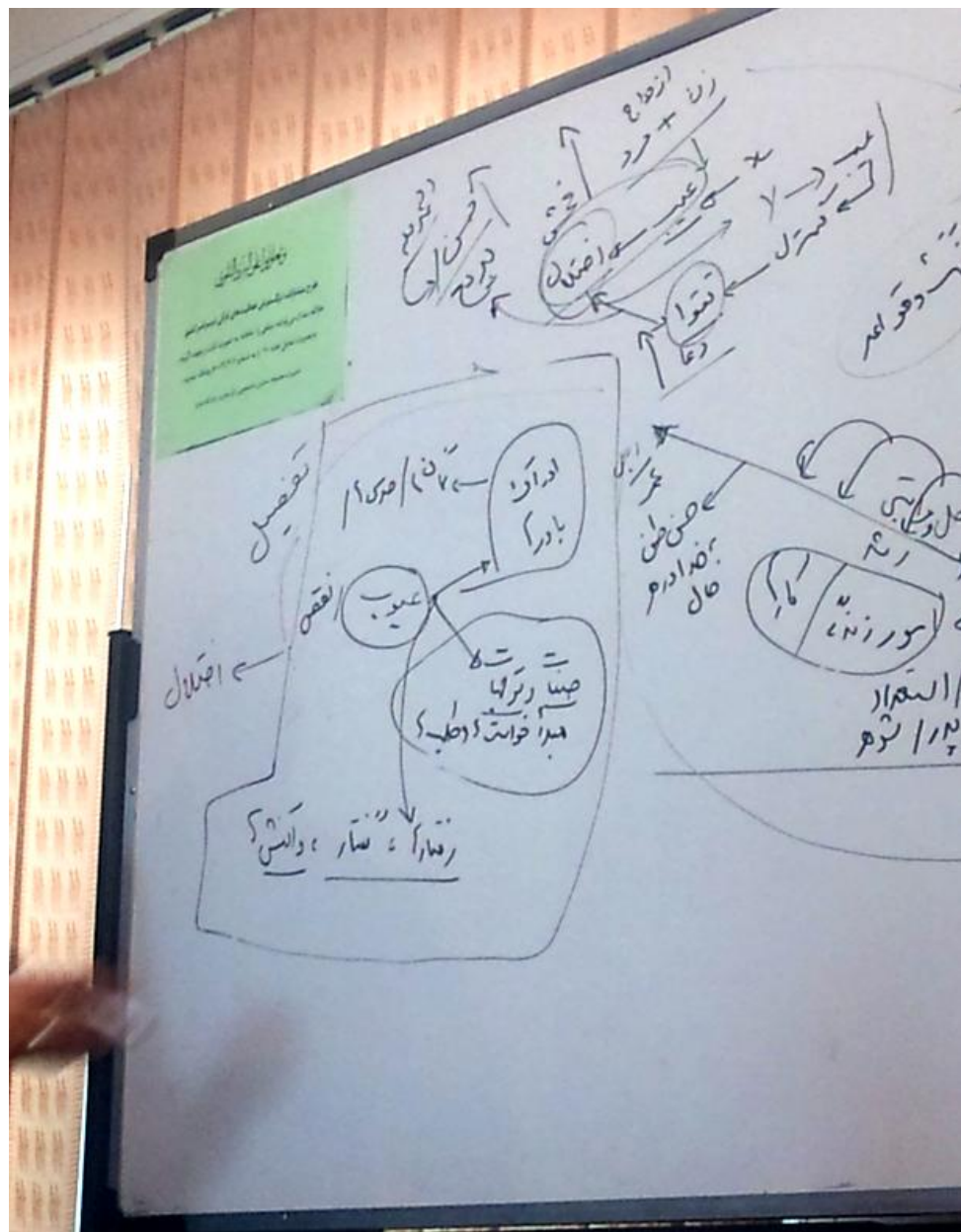












چکیده مطالب

مقدمه

فلق نسبت مستقیم معنایی با مفهوم خلق دارد چندان که برخی تشابه واژه‌ای دو کلمه فلِق و خَلق را هم با این منطق تحلیل کرده‌اند. نوعاً فلِق در جاهایی ظهور می‌یابد که حرکت مورد توجه و ملاحظه باشد و خلقتی صورت پذیرد. فلِق در زندگی انسان در سه ساحت بسترها (غاسق اذا وقب) و امور (نفاثات فی العقد) و امکانات (حاسد اذا حسد) قابل بحث و تحلیل است. فلِق در هریک از حالات یادشده از دو جهت منفی و مثبت قابل بررسی و تحقیق است. هر کدام از انواع اختلال در زندگی انسان از زاویه منفی قابل تحلیل است و مسائل روانشناسی و جامعه‌شناسی در این بستر قابل تحلیل می‌شوند. اگر بخواهیم از رویکرد آسیب‌شناسانه وارد بحث شویم، کلیدواژه «شر» مهم می‌شود. شر شامل اختلال‌هایی است که از سه ناحیه بستر، امور و امکانات بر فرد یا جامعه وارد می‌شود. و این معنا متفاوت با زاویه‌ای است که شر را به عنوان گزینش ناصحیح معرفی می‌نماید. در ادامه تحلیل استعاده از شرور در ساحت بستر مورد بررسی قرار گرفته است.

شناسایی بسترها و بررسی آسیب‌ها و ظرفیت‌های آن

بستر، محل وقوع رخدادها و پدیده هاست. بر این اساس موقعیت، جایگاه و گاهی محل خاص با بستر منطبق می‌شود. مثلاً خانواده که هم با محلی مانند خانه نسبت پیدا می‌کند و هم حیثیت و نظامی از ارتباطات را شامل است. بسترها دو بعد بیرونی و درونی دارند.

- محدودیت‌هایی که از جامعه و و غیر وارد می‌شود همان بسترهای بیرونی است. هستی و پدیده‌ها اجزای این بستر را می‌سازند. مثلاً اقلیمی که گرم و مرطوب است در نوع زندگی، خانه‌ها، غذا و ازدواج و غیر آن اثر می‌گذارد. به جز هستی و پدیده‌ها، فرهنگ‌های رایج نیز هستند که شامل عرفیات و خوب و بد‌های متفاوت جوامع است. همچنین القائنات محیطی نیز رکنی دیگر از این بسترها را شامل می‌شود. آداب و رسوم نیز که تفاوت ظریفی با فرهنگ دارد عامل مهمی در ساخت بسترهای بیرونی است که مثلاً شامل آداب خاص

یک خانواده می‌شود. رکن بعدی صفات خانوادگی است که مثلاً روحیه سخاوت و بخل در بستر یک خانواده است.

- بسترهای درونی نیز شامل خیالات، تفکر و فضای ذهنی و درونی انسان می‌شود که ارکانی دارد و اولین آن شامل حواس و اعمال می‌شود. رکن بعدی خیالات و احوال است که شامل حوصله و غم و شادی و غیر آن است. رکن دیگر عقول و معارف است که خود بستری مستقل محسوب می‌شود. رکن نهایی شهود و اذکار است که بستر القایی یک انسان است.

- رفتارها و گفتارهای انسان‌ها و جوامع، در حکم محرکی هستند که منجر به نزول حقایق و سنت‌ها می‌شوند که شامل عذاب یا رزق و توسعه می‌گردد. با این وصف بسترهای درونی و بیرونی نازل‌کننده حقایق هستند.
- نشانه فلق و رؤیت فلق در هر یک از این بسترها آنجایی است که مخلوق یا پدیده‌ای را در حال اثرگذاری و اثرپذیری مشاهده نماییم. با این وصف نشانه فلق تأثیر و تأثر است. به عنوان مثال از تأثیر تهاجم فرهنگی متوجه تأثیر می‌شویم و دست و پا نبسته بودن در برابر آن را می‌فهمیم. فلق و حرکت دلالت بر این دارد که فرصت هست و کار از کار نگذشته است.

- توسعه حرکت که محرک نازل شدن حقایق هستند، در فرآیند خود توسعه بستری را می‌سازند که شرح آن بسیار اهمیت دارد. در ساحت هستی و پدیده‌ها که به اقلیم مربوط بود، شاخص حرکت و توسعه، ایجاد یا فقدان امکانات و تسخیر موجودات است. گفتنی است موارد بعدی همگی شامل اعتباریات می‌شود: در ساحت فرهنگ‌های رایج، بسترهایی از بایدها و نبایدها توسعه می‌یابد که مترادف با توسعه بستر چه منفی و چه مثبت است و حرکت در آن از حیثیت یاد شده شناسایی می‌شود. حرکت در ساحت القانات محیطی، که رکنی دیگر از این بسترها بود، خود را در کندی و یا سرعت در انجام امور نشان می‌دهد. حرکت در آداب و رسوم نیز که مثلاً شامل آداب خاص یک خانواده می‌شود، در ایجاد محدوده و محدودیت قابل شناسایی است.

- حرکت در بستر صفات خانوادگی را می‌توان در سهولت انجام برخی کارها برای افراد مشاهده نمود. لازم به یادآوری است که توسعه حرکت در بسترهای بیرونی و نیز علایمی که برای شناسایی آنها ذکر شد، مجموعه عواملی هستند که انسان یا جامعه را به انسان یا جامعه دیگر تبدیل می‌کنند.

- توسعه حرکت در بسترهای درونی نیز با علایمی قابل شناسایی است. حرکت در بستر حواس و اعمال، خود را در شکل‌گیری اعمال و مقاصد نشان می‌دهد و به الهام شدن یا نشدن مربوط است. حرکت در بستر خیالات و احوال را می‌توان در شکل‌گیری آرزوها و میل‌ها (انگیزه‌های درونی) مشاهده کرد. در بستر عقول و معارف، شناخت حرکت با شکل‌گیری علوم مختلف قابل شناسایی است. در بستر شهود و اذکار، شناخت حرکت را می‌توان در شکل‌گیری مثبت و منفی معنویات مشاهده کرد. لازم به یادآوری است که توسعه حرکت در بسترهای درونی و نیز علایمی که برای شناسایی آنها ذکر شد، مجموعه عواملی هستند که انسان یا جامعه را به انسان یا جامعه دیگری تبدیل می‌کنند.
- بر اساس توضیحات فوق تأکید می‌شود که فلق با استعاذه ارتباط دارد که در ساحت مثبت، الزام توأسی را به تغییرات به وجود آمده مورد تأکید قرار می‌دهد و در ساحت آسیب‌ها اجتناب و جلوگیری از تغییرات را لازم می‌نماید.

جهت‌دهی و جهت‌یابی در قلمرو بسترها

برای فهم مثبت یا منفی بودن تغییرات در بسترها، اول باید جهت‌گیری کلی (صراط) شناسایی شود و بعد جهت‌گیری تفصیلی (سبیل) شناسایی شود. صراط به جهت‌گیری کلی مربوط می‌شود. یعنی تمام موارد بسترهای درونی و بیرونی را از حیث کلی باید تحلیل نمود. بر این اساس و در مقام مقایسه ممکن است یک جامعه دینی با وجود اجزای نادرست بسترها و تغییرات آنها، بر یک جامعه سکولار به رغم اجزای درست بسترها، به دلیل عدم پذیرش کلی دین اولویت داشته باشد. با وصف یاد شده، جهت‌دهی و جهت‌یابی در قلمرو بسترها در ساحت آسیب‌شناسی و ایجابی قابل تحلیل است.

- در یک حصر عقلی، جهت‌گیری بستر بیرونی می‌تواند منفی باشد و بستر درونی مثبت، مانند وضعیت اصحاب کهف. گاهی هر دو بستر مثبت هستند مانند وضعیت جهت‌گیری در دوره ذوالقرنین، ممکن است هر دو بستر منفی باشند مانند اقوام هلاک شده یا فرعون و مصریان و نهایتاً ممکن است بستر بیرونی مثبت و بستر درونی منفی باشد مانند نسبت حکومت رسول خدا با مسلمانان در ماه‌های آخر عمر ایشان. چنانکه در بررسی فوق معلوم است برآیند بسترهای بیرونی با حاکمیت انطباق داده شده بستر درونی با ایمان فردی افراد برابر دانسته

شده است. در یک ملاحظه کلی باید دانست که منفی بودن بستر بیرونی یا درونی دلیل منفی بودن آن دیگری نیست.

- چنانکه گفته شد به ویژگی‌های تفصیلی بسترها سبیل گفته می‌شود، شاکله (سبیل از حیث محدوده) است و به هر دو وجه یاد شده، شخصیت گفته می‌شود؛ بدین معنا که در هر وجه ممیزه در افراد تحلیل راحت و سختی آن مهم است مثلاً فلانی در فلان جهت راحت و از جهت دیگر سهولت ندارد. نسبت شخصیت با بسترهای درونی و بیرونی نسبت او با همراستایی با حجت و ولی الهی (بستر بیرونی) و عقل است (بستر درونی). در سبیل مقام عمل و باور هر دو مهم است. چنانکه معلوم است هر دو بستر با جهت مثبت و منفی قابل تحلیل است. فلق در تحلیل و تناسب مبتنی بر صراط همان جهت‌گیری کلی (پذیرش ولی الهی) بستر بیرونی و درونی به تفصیل و با ملاحظه اثر شیء (تأثیر و تأثر) است.

- در تحلیل بسترهای بیرونی و استعاده متناسب با آن کیفیت قرار گرفتن در ساحت هستی و پدیده‌ها که به اقلیم مربوط بود و شاخص حرکت و توسعه آن ایجاد یا فقدان امکانات و تسخیر موجودات بود، تغییر و تشخیص مثبت آن با توان رفع نیاز و نیروی کار تحقق می‌یابد، اهمیت دارد (تسخیر موجودات به خاطر تبعیت از ولی الهی). در ساحت فرهنگ‌های رایج، که با بسترهایی از بایدها و نبایدها توسعه می‌یافت، تغییر و تشخیص مثبت آن با ایجاد انسجام است و معطوف به فعالیت‌های گروهی و شبکه‌ای منسجم است. شناخت فرهنگ‌های رایج منفی در جامعه و زدودن آن فرهنگ‌ها و جریان‌سازی هماهنگ برای حذف یا تقابل با آنهاست. مثلاً ترویج فرهنگ کتابخوانی (وحدت رویه و جریان‌سازی حول محور ولی و به خاطر تبعیت از او). در ساحت حرکت در القائنات محیطی که خود را در کندی و یا سرعت در انجام امور نشان می‌داد، و آسیب‌های وارد شده از این ناحیه القائنات کندکننده خیرات عمومی بودند، تغییر و تشخیص مثبت آن با انجام خیرات عمومی است. تشخیص و شناخت خیرات عمومی و اولویت‌بندی آن بسیار مهم است. شناخت مصادیق مساکین و سرعت و چابکی اهمیت دارد؛ سرعت و چابکی که توفیقات خیر بعدی را منجر می‌شود. ذکر این نکته مهم است که القائنات منفی محیطی، تنها در سرعت قابل خنثی‌سازی است (چابک‌سازی و سرعت، حول محوریت ولی). در ساحت حرکت در آداب و رسوم نیز که در ایجاد محدوده و محدودیت قابل شناسایی بود، تغییر و تشخیص مثبت آن با نزدیک شدن به سنن قائمه (سیره اهل بیت علیهم السلام) تحقق می‌یابد و در سبک زندگی اعم از طب، غذا و خواب و غیره متجلی است (سبک

زندگی با محوریت ولی الهی). در ساحت حرکت در بستر صفات خانوادگی، که در سهولت انجام برخی کارها برای افراد قابل مشاهده بود، تغییر و تشخیص مثبت آن با تفکیک جنسیتی به معنای انطباق زن بودن با وظایف متناسب و مرد بودن با وظایف متناسب با مرد بودن است. مدیریت خانه با زن و نقش مربی با مرد است. مستقل بار آوردن پسر و روحیه فتوت با مشخصات ترسو نبودن، بخیل نبودن، قدرت و دست و پا داشتن، احساس مسئولیت، بی عاطفه نبودن، اهل تحقیر و و طعنه نبودن، اهل حمایت، قوام و قابل تکیه بودن و غیره و متوجه اذن بار آوردن دختر، با مصادیق عدم مطالبه استقلال مالی، عدم میل به کار بیرون، عدم خلاقیت‌های زنانه که مبتنی بر انس هستند و میل به مرد بودن که جامع همه این آسیب‌هاست و آفت‌های تهدید کننده این تربیت است بسیار اهمیت دارد. با عدم ملاحظه این امر، افراد در جامعه یتیم می‌شوند یعنی پدر از جامعه حذف می‌شود. (تقسیم نقش‌ها و وظایف با محوریت ولی الهی).

- در تحلیل بسترهای درونی و استعاذه متناسب با آن، در ساحت حواس و اعمال، تغییر و تشخیص مثبت آن با عمل‌گرایی و توجه به نتایج و دستاوردها و پرهیز از کسالت و تبلی تحقق می‌یابد. (عملگرایی حول ولایت عقل). در ساحت خیالات و احوال که شامل حوصله و غم و شادی و غیر آن می‌شود نیز پرهیز از ناامیدی و یأس و حسن ظن به خدا و امیدواری به فضل و عنایت او می‌شود. (حسن ظن حول ولایت عقل) در ساحت عقول و معارف که شکل‌گیری علوم مختلف از ناحیه آن تحقق می‌یافت، فقدان مهارت آفت تلقی شده و فعال شدن باوردانی (آیه محکمه)، سنت دانی (سنه قائمه) و احکام دانی (فریضه عادلّه) می‌شود. (مهارت آموزی حول ولایت عقل) در ساحت شهود و اذکار که آفت و آسیب آن کسالت در ذکر و غفلت است و فعال شدن توان استعاذه با ایجاد لذت مناجات می‌باشد (لذت معنوی حول ولایت عقل).

مشروح مطالب کلاس:

ارتباط خلق با فلق:

بین این دو ارتباط معنایی قوی وجود دارد. فلق خلقی است که ظهور پیدا می‌کند و به واسطه ظهور در قبل و بعد آن تمایز ایجاد می‌شود. فلق در جایی مطرح است که به نحوی حرکت و به واسطه تدریج، گذر زمانی در آن وجود دارد.

فلق در زندگی انسان در سه ساحت قابل بررسی است:

- بسترها (غاسق اذا وقب)
- امور (نفائات فی العقد)
- امکانات (حاسد اذا حسد)

فلق در دو حالت معنی پیدا می‌کند. گاهی جهت حرکت به سمت مثبت است و گاهی به سمت منفی.

آنچه در مسیر انسان‌کندی و سستی ایجاد می‌کند اختلال است و می‌توان آن را ذیل شرور و شر مطرح کرد.

انواع اختلال‌ها در زندگی انسان در سه ساحت بستر، امور و امکانات:

شر در سوره فلق عبارت است از اختلال‌هایی که در بستر یا امور یا امکانات، به فرد یا جامعه وارد می‌شود.

در بحثی که این جلسه راجع به شر داریم از یک مسیر دیگری غیر از خیر و شری که قبلاً مطرح کردیم آن را پی خواهیم گرفت.

این جلسه شر را اختلال معنی کردیم. این یک زاویه دیگر است و در واقع شر را از منظر فلق بررسی می‌کنیم.

بسترها:

بستر یک موقعیت و یک جایگاه است و گاهی اوقات محل است. مثلاً خانواده، هم یک خانه ای وجود دارد و هم والدینی. یک بستر است و محل وقوع رخدادها و پدیده‌ها می‌باشد. (شرح بستر در کتاب تفکر اجتماعی آمده)

بسترها به نسبت انسان به دو دسته درونی و بیرونی تقسیم می‌شوند:

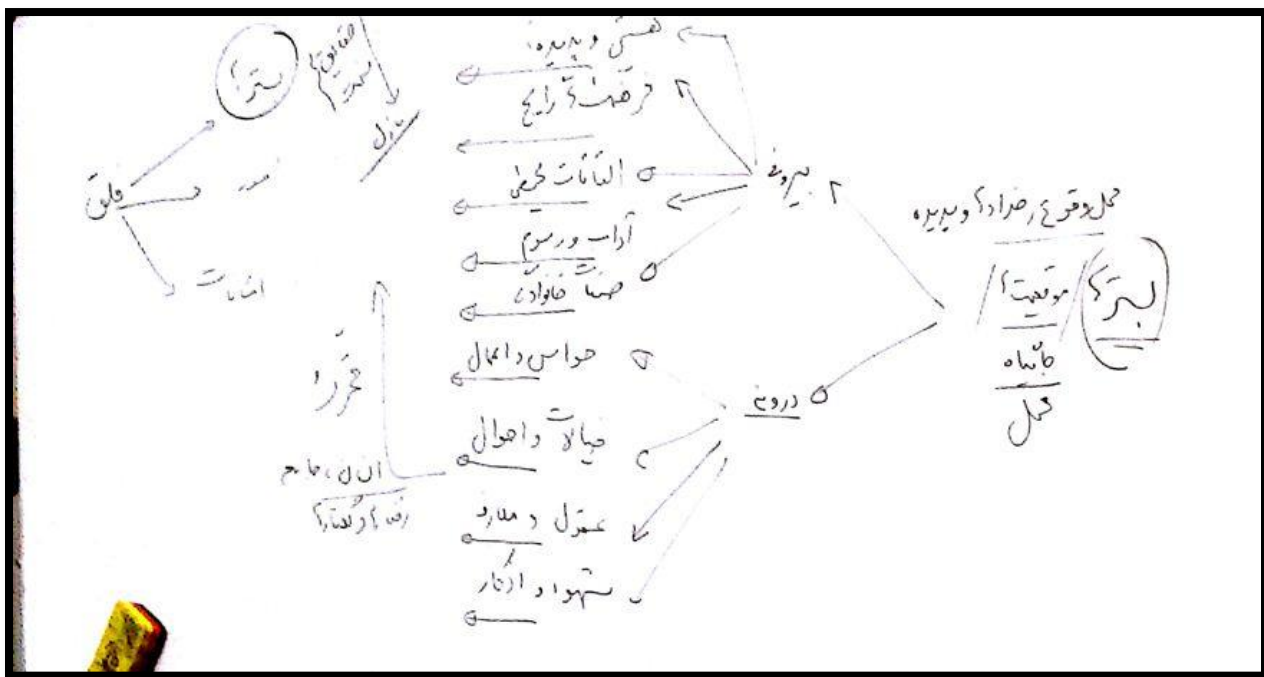
بسترهای درونی: تخیلات، فکرها و باورهایی که یک فرد برای خود درست می‌کند که خود را به وسیله آن محدود یا باز می‌کند.

بسترهای بیرونی: محدودیت‌هایی است که در جامعه برای فرد لحاظ می‌شود، که به چند قسمت قابل تفکیک است.

- قسمت اول بسترهایی بیرونی: شامل هستی و پدیده هاست. مثل مباحثی که در اقلیم‌ها مطرح می‌شود، مثلاً اقلیمی که گرم و مرطوب است در مشاغل و ازدواج و ساخت خانه‌ها تاثیر دارد و به خاطر قرار گرفتن در موقعیت‌های خاص نوع زندگی تغییر می‌کند.

- قسمت دوم بسترهای بیرونی فرهنگ‌های رایج است. جایی که انسان زندگی می‌کند به طور طبیعی یک سری فرهنگ‌ها دارد.
 - قسمت سوم بسترهای بیرونی القائات محیطی است که با فرهنگ‌های رایج متفاوت است. مثلاً وقتی ماشین گران قیمت می‌بینید می‌گویید چرا ما نداریم.. این جزء القائات محیط است.
 - قسمت بعدی آداب و رسوم است مثل آداب‌های خاص عروسی در هر منطقه که ممکن است با فرهنگ‌های رایج تلفیق شود.
 - قسمت مهم بعدی صفات خانوادگی است که به فرد انتقال پیدا می‌کند، مثلاً روحیه سخاوت و بخل در بستر یک خانواده وجود دارد.
- بسترهای درونی موقعیت‌هایی هستند که در آن فرد قدرت انجام یک کاری را پیدا می‌کند که البته در آن محدودیت هم دارد.
- اولین قسمت بسترهای درونی حواس و اعمال است که مرتبه و محل وقوع اش در محسوسات است.
 - دومین قسمت خیالات و احوال است. احوال حالاتی است که به انسان از غم و شادی عارض می‌شود که انسان به واسطه آن کاری را انجام می‌دهد.
 - سومین قسمت عقول و معارف است، که در لایه دانستی هاست مثل صحبت‌های در کلاس که در لایه علم است و با عقل تحلیل می‌شود.
 - چهارمین قسمت شهود و اذکار است که در لایه الهامی است یا لایه القائی. که ممکن است ذکر شیطان، دنیا یا خدا باشد.
- یک قاعده کلی هست که هر بستری بر بستر دیگر تاثیر می‌گذارد. هر انسانی همه این بسترها را دارد و هر کدام از این موارد نیز بر دیگری تاثیر خواهد داشت.
- فلق در بستر به این صورت است که یک سری حقایقی از عالم غیب یا سنت‌هایی از عالم غیب نازل می‌شود، این سنت یا هلاک کننده است یا احیاء کننده. رفتارها و گفتارهای انسان به عنوان محرک است و حقایق به عنوان آن چیز است که نازل می‌شود تا یک حرکتی ایجاد شود. اینجا بحث استفاده از هستی توسعه پیدا می‌کند و همه بسترها تقویت می‌شود. رفتارها و گفتارهای انسان باعث جاری شدن حقایق در بستر هاست و حرکت، تقدیر و هدایت در

بسترها توسط انسان در جامعه مطرح می‌شود. اول باید فرض حرکت و تقدیر صورت بگیرد و دوم باید فرض فلق و رویت فلق در نظر گرفته شود. نشانه و رویت فلق در هر کدام از بسترها این است که هرگاه یک مخلوقی را در حال اثرگذاری و اثرپذیری مشاهده کردیم اینجا می‌توان گفت که فلق را مشاهده کردیم. یعنی نشانه فلق تاثیر و تاثر است. هر کدام از این بسترها هم تاثیر و تاثر دارند و هم تاثیر و تاثر بر آنها اثر دارد. معنی فلق با وجود انسان بسیار ارتباط دارد. استعاده به سمت مثبت‌ها رفتن است و از فلق‌هاست که می‌فهمیم که حرکت به سمت مثبت‌ها می‌رود. استعاده هم اصلاح است و هم پیشرفت، و فلق سبب تشخیص می‌شود. استعاده یعنی بهره‌مندی از خلق برای رسیدن به خدا.



استفاده از بسترها و بیان دیگری از آن :

بسترهای بیرونی:

- هستی و پدیده‌ها: ایجاد یا فقدان امکانات و تسخیر موجودات که یا مثبت است یا منفی، منفی این گونه می‌شود که به خاطر استفاده نادرست زمین شوره زار می‌شود. (در فضای اعتباری است)
- فرهنگ‌های رایج: ایجاد بسترهای باید‌ها و نبایدها؛ زیاد شدن باید یا نباید به صورت مثبت یا منفی نشانه حرکت در فرهنگ‌هاست. (در فضای اعتباری است)

- القائنات محیطی: ایجاد کندی یا سرعت در انجام امور یا انجام ندادن امور مثبت یا منفی که در لایه القائنات است و اعتباری است.
- مثلا اغلب طلاق ها به صورت القائی است که اتفاق می افتد. این که جامعه به سمتی میل پیدا می کند بر اثر القائنات است.
- آداب و رسوم: ایجاد محدوده و محدودیت می کند.
- صفات خانوادگی: انتقال صفات که سهولت در انجام کار ایجاد می کند. ممکن است یک بخشی از آن اعتباری و یک بخشی حقیقی باشد، مثل کم خونی که حقیقی است و اعتباری مثل ترس، شجاعت و بخل.
- این قسمت به وسیله همراستایی با حجت و ولی الهی و دین (بایدها و نبایدها) ارزیابی می گردد. اگر با حجت الهی همراستا نبود به طور طبیعی جنبه منفی پیدا خواهد کرد.

بسترهای درونی:

- حواس و اعمال: ایجاد شکل گیری اعمال و مفاهیم است که حرکت در آن انجام شدن یا نشدن است.
- خیالات و احوال: ایجاد شکل گیری آرزوها و میل ها (انگیزه های درونی) است.
- عقول و معارف: ایجاد شکل گیری علوم مختلف می کند. مثلا علوم غربی عقول و معارفشان حس محور است.
- شهود و اذکار: ایجاد شکل گیری معنویات است. براساس یک امر معنوی یا شهودی تحقق پیدا می کند.
- این قسمت براساس حجت الهی و عقل به عنوان حجت درونی ارزیابی می گردد.

برای تشخیص فلق، شناخت حرکت در هر کدام یک از اینها ضروری است.

درونیات بیشتر به شکل ظهور حقیقت در فرد ظهور پیدا می کند. درونیها حقیقی تر و بیرونیها اعتباری تر هستند.

بسترهای بیرونی باید و نبایندی است که اعتبار می شود و بسترهای درونی هست و نیستی است که حقیقی می باشد.

باید مثبت و منفی حرکت را فهمید تا فلق منفی و مثبت آن را تشخیص داد.

مبنای مثبت و منفی بسترها:

تشخیص مثبت و منفی برای این لازم است که بتوانیم اختلال را بفهمیم. در اصل فلق برای این است که اگر اختلال منفی بود جلوی آن را بگیریم و اگر مثبت بود توأسی کنیم. پس استعاده با فلق صورت می‌گیرد که دو مکانیزم دارد که یا به صورت منفی است که اختلال صورت می‌گیرد و باید جلوی آن را گرفت، یا به صورت مثبت است که باید توأسی کرد.

تشخیص فلق برای استعاده کردن است. استعاده دو محور مواجه با منفی و مواجه با مثبت دارد. برای فهم مثبت و منفی در بستر اول باید موضوع صراط و سپس سیبل درونش فهمیده شود.

صراط یعنی جهت گیری کلی و سیبل جهت گیری تفصیلی. صراط وقتی است که شما بستر بیرونی یا بستر درونی را بطور مستقل نگاه می‌کنید تا ببینید در مسیر ولی الهی و دین هست یا نیست و دو حالت هم بیشتر ندارد.

صراط فقط به جهت گیری کلی اشاره دارد. ارزیابی بسترهای بیرونی یک موقعی با پذیرش کلی دین صورت می‌گیرد.

اولین نکته این است که:

- جهت گیری کلی یک بستر بیرونی می‌تواند منفی باشد و بستر درونی مثبت باشد.
- بستر بیرونی می‌تواند مثبت باشد و بستر درونی منفی باشد.
- بستر بیرونی می‌تواند منفی باشد و بستر درونی هم منفی باشد.
- بستر درونی می‌تواند مثبت و بستر بیرونی مثبت باشد.

افراد جامعه با بسترهایشان جهت را می‌سازند.

در هر بستر یک موضوع صراط مطرح است، تحت عنوان جهت گیری کلی. خدا را شکر حاکمیت دین و مراجع و ولایت فقیه و .. در جامعه ما حاکم است و لذا جهت گیری جامعه مثبت است.

ویژگی‌های تفصیلی بسترها می‌شود: سیبل، شاکله یا شخصیت.

شاکله شناسی بسترها: هر بستری می‌تواند شخصیتی داشته باشد. شکل یعنی محدودکننده و از طرفی روان کننده.

سبیل به جنبه روندگی اشاره دارد و شکل به محدودیت. این دو با هم می‌شوند: شخصیت. وقتی کسی شخصیتش اجتماعی است خیلی راحت با دیگران ارتباط می‌گیرد.

هر چیزی را می‌توان شخصیت شناسی کرد: امکانات، بسترها، امور، انسان‌ها...

براساس همراهی با حجت و ولی الهی و دین بایدها و نبایدها ارزیابی می‌شود. براساس حجت الهی و عقل به عنوان حجت درونی این قسمت ارزیابی می‌شود.

منافع و مصالح بر اساس منافع و هواهای شخصی این ارزیابی را منفی می‌کند. به همین ترتیب اگر مقصدی تحقق پیدا بکند و بر مبنای عقل نباشد عمل منفی، آرزوی منفی و حتی علم منفی است. حتی معنویات اگر تحت حجت عقل نباشد خطرناک است.

اولین کاری که در حوزه فلق شناسی باید انجام داد ریز شدن است و سپس تشخیص جهت حرکت.

فلق: جهت گیری کلی (پذیرش ولی الهی) بستر بیرونی و درونی به تفصیل + اثر (تاثیر و تاثر)

فرد نباید مقهور بستر بیرونی باشد، باید بتواند برای خودش برنامه ریزی کند. اگر اینگونه نباشد اصلا استعاده صورت نمی‌گیرد.

شاخص حرکت و نمره دهی به هر کدام از بسترها توان رفع نیاز است. مثلا نیاز جامعه از کشاورزی یا صنعت یا نفت برطرف می‌شود. اتکای نیاز به نفت خیلی بالا است. کشاورزی توان رفع نیازش خیلی کم است. در حالیکه اقتصاد مقاومتی یک نگاه خاصی به بهره‌گیری از امکانات و تسخیر موجودات دارد.

برای تغییر این بستر باید توان کار و تولید را بالا ببریم. فکریهای القا بکنیم که توان تولید بالا برود. خیلی از طرح‌ها اگر تبدیل به شبکه اجتماعی شد و عده زیادی آن را انجام دادند تاثیرگذار می‌شود. مثلا به جای اینکه پول در بانک بگذاریم کندوی عسل بخریم و سرمایه‌گذاری کنیم. اگر عده زیادی این کار را بکنند تاثیرگذار می‌شود.

نوعا اینگونه است که وقتی ولی الهی امری می‌کند همه ثانی عطفه می‌کنند یعنی شانه خالی می‌کنند. همه می‌گویند کار من نیست. من که کاری نمی‌توانم بکنم.. کار من فرهنگی است کاری به اقتصاد ندارم. من نباید نسبت به اقتصاد مقاومتی بی تفاوت باشم. اگر تک تک افراد به میدان نیایند جریانی شکل نمی‌گیرد.

شاخص ایجاد جریان در فرهنگ های رایج باید و نبایدی، ایجاد وحدت رویه حول محور ولی است. اگر ولی الهی نتواند به واسطه باید و نبایدهای حاکمیتی انسجام ایجاد کند فرهنگ ها هر کدام به یک سمت می روند. هر کس هر کاری فکر می کند درست است انجام می دهد.

راهکارش این است که در جمع های کوچک مسئولین با مسئولین گروه های بالاتر و به همین ترتیب با نظام حاکمیتی ارتباط شبکه ای داشته باشند. وقتی همه با جهت گیری درست به یک سمت حرکت کنند قدرت پیدا خواهند کرد. (ارتباط شبکه ای منسجم تحت ولایت)

در بسترهای اجتماعی هر کس باید از خودش شروع کند، هر کس ببیند خودش چه کار می تواند بکند. بسترها از توده شکل می گیرند، توده تبدیل به جریان می شود و بالادستها مجبور می شوند خودشان را همراستا کنند.

در هستی به واسطه ی یک نفر باران نازل می شود مثلا انقلاب ایران که با حرکت امام خمینی (ره) آغاز شد. خدا به حرمت یک نفر رحمتش را بر همه نازل می کند.

استعاذه به رب فلق یعنی همینکه مقهور غاسقها نشویم.

در مورد آداب و رسوم:

استعاذه می شود: شناخت فرهنگ های رایج منفی در جامعه، حذف آن فرهنگ ها و از زندگی خودمان فلذا جریان سازی هماهنگ برای حذف آنها. مثلا الان فرهنگ کتاب نخواندن رایج است. باید برای کتابخوانی برنامه داشته باشم. پول هم لازم نیست، بیشتر از پول فکر می خواهد. پول می آید. کتاب نخواندن از مواد مخدر تخریش بیشتر است. باید دوربیتان روی خودتان باشد، هر آسیبی می بینید بگویید من باید چه کنم و گرنه علمی که برای شناخت آسیب ها به دست آورید شما را به یک آدم عصبانی نقاد تند ناامید از اصلاح جامعه تبدیل می کند.

در خطبه ۱۵۰ نهج البلاغه می فرمایند: در بستر بیرونی یک عده ای رفتند یمین یک عده ای شمال. اما کسانی را می شناسم که اینگونه نیستند، تشبیهشان می کند به شمشیری که از بس پتک خورده تیز و بران شده است. هر چه بدی ها را می بیند، مثل این است که پتک می خورد اما تیز و کارآمد می شود.

اگر طبق این مدل وارد شویم، صد نفر آدم فکور از همین جمع با این مدل وارد جامعه شود بسیاری از مشکلات جامعه را می توانند در زمان کمی برطرف کنند.

القائات محیطی:

القائات کندکننده خیرات عمومی است. ایجاد یاس و بی‌فایده‌گی می‌کند.

شاخص برای تشخیص: سرعت در خیرات عمومی (کتابخوانی، رفع فقر، نماز، حجاب، اردوی جهادی، ...)

القای محیطی می‌گوید این همه روستای محروم داریم چه فایده ای دارد؟..لذا شناخت خیرات مهم است، که چه کاری را باید انجام دهیم، چه کاری خیرات عمومی محسوب می‌شود؟..

شما حاضرید هزینه کنید و بروید یک ده را آباد کنید اما در کنار خانه‌تان همسایه‌ها از شدت جهل و نادانی در معرض آسیب‌های شدید هستند و دارند از دست می‌روند..اما ما قدرت ارتباط‌گیری با آنها را ندارید! ارتباط خیلی مهم است. اینکه کفاره خیلی از گناهان اطعام مساکین است مهم است. باید مسکین و مصادیق آن را بشناسیم و البته در این کار سریع و چابک بودن مهم است. گاهی یک ترم طول می‌کشد تا ما با کسی دوست بشویم و این خیلی فاجعه است.

همیشه نباید فکر کرد که خیرات عمومی جای دیگر است. خیرات عمومی همین کنار دست ما است. همین همسایه ماست. وقتی دعا‌های اهل بیت را درباره استعاذه می‌خوانید از شدت تفصیلی بودنش نزدیک است آدم جان بدهد. که چقدر اهل بیت جنبه‌های مختلف را در استعاذه می‌دیدند. اگر انسان موفق به کار خیر بعدی شود، آنگاه می‌فهمد که کار خیرش پذیرفته شده است.

ما آنقدر طول می‌دهیم و کندیم، تا یک کاری انجام بدهیم که کار خیر بعدی از دستمان می‌رود. سرعت در انجام کار خیر فلق این مرحله است. همه ما تصمیم بگیریم کارهای خیری که می‌شناسیم سرعتش را بیشتر کنیم. القائات محیطی تنها با سرعت خنثی می‌شود. کسی وقتی کار خیرش را کش بدهد القای محیطی روی او اثر می‌گذارد و او را می‌شکند. به خودتان و جامعه نمره بدهید که در این زمینه چطور هستید. جامعه از این جهت نمره‌اش بسیار ضعیف است. در حال حاضر پیغام‌های القائی شر آفرین در لحظه می‌رسد اما حرفهای خیر بسیار کند منتقل می‌شود.

آداب و رسوم:

دور شدن یا نزدیک شدن به سنت‌های اهل بیت (سنن قائمه)؛ نوع غذا خوردن، سفره انداختن، رفت و آمد و ... هر چه از اهل بیت دور شود، شکنندگی می‌آورد چون هر آداب و رسومی محدودیت ایجاد می‌کند. وقتی بر اساس

مکتب اهل بیت نباشد خیلی از منافع را در زندگی از دست خواهیم داد. بسیاری از بیماری های بدخیم الان حاصل آداب و رسوم غلط تغذیه است. تغذیه، طب، روابط، ... جزء آداب و رسوم است.

آداب و رسوم می تواند جزء فرهنگ باشد اما فرهنگ عمومیت دارد و آداب و رسوم در خرده فرهنگ ها مطرح می شود.

در ساحت حرکت در بستر صفات خانوادگی، که در سهولت انجام برخی کارها برای افراد قابل مشاهده بود، تغییر و تشخیص مثبت آن با تفکیک جنسیتی به معنای انطباق زن بودن با وظایف متناسب و مرد بودن با وظایف متناسب با مرد بودن است. هر حال کار بیرون با مرد است. مدیریت خانه با زن است. اما مربی خانه برای فرزندان مرد است. زنی که مدیریت خانه ندارد، استقلال مالی و کار بیرون برایش بسیار موضوعیت دارد و اذن از شوهر برایش دشوار است از زنانگی اش فاصله گرفته. لذا خلاقیت های زنانه در او ضعیف می شود. (نمی داند خدا در او قدرتی قرار داده که می تواند با انس و رزی خیلی کارها را بکند لذا میل به کارهای مردانه در او زیاد می شود).

اگر زنی اینگونه بود مرد برای اصلاح او باید صفات مردانه خودش را بالا ببرد. وقتی این صفات بالا برود به طور طبیعی مردانگی زن فروکش می کند. قوای مردانه یعنی جوانمردی. صفات مردانه ذیل فتوت قرار می گیرند از جمله آنکه: ترسو نباشد، بی مسئولیت نباشد، بی دست و پا نباشد، بی عاطفه نباشد، اهل تحقیر و طعنه نباشد، بخیل نباشد، اهل حمایت نباشد، قابل تکیه کردن نباشد، باید قدرت ارتقا داشته باشد، هم مادی و هم معنوی. قدرت فعالیت های اجتماعی به شدت داشته باشد. خستگی ناپذیر باشد.

باید در خانواده نقش ها به خوبی اجرا شود. دختر هم باید به دختر بودن افتخار کند و هم بتواند اجازه بگیرد. پسر هم باید بتواند مستقل باشد و کار کند. اگر این اتفاق نیفتد افراد یتیم می شوند. فرد با اینکه پدر دارد پدر ندارد! وقتی نقش ها به خوبی اجرا نشود خانواده مثل یک کشتی پرتلاطم می شود.

راه استعاده حرکت خودجوش فرد از درون خودش است. بسترهای بیرونی ممکن است منفی باشد یا مثبت. می شود همه بسترها تاریک باشد، اما انسان انسان باشد. وقتی استعاده می کنید قرار نیست حتما غاسق را بردارید بلکه باید استعاده را محقق کنید.

وقتی شوهر کسی بد است نمی گوئیم که بد نیست، اما می گوئیم در دل این سیاهی و تاریکی تو باید مثل نور بدرخشد.. آنچه در زمان حاضر مرد را اینگونه می کند زمینه های فتوت نداشتن و القاء زنان است.

- عمل، با نتایج و دست آوردها شناخته می‌شود. و فلقِ منفی آن دستاوردهای منفی و گناه است؛ کسالت، تنبلی و بی‌عملی
- خیال و احوال خوب، به حسن ظن به خدا و امیدواری به فضل و عنایت او شناخته می‌شود. و فلقِ منفی آن ناامیدی و یاس است.
- عقول و معارف، شاخصه اش داشتن مهارت زندگی معنوی و الهی و حس فعال شدن طاعت است؛ مهارت حل مساله داشتن، فعال شدن آیه محکمه (یعنی باوردانی)، سنته قائمه (یعنی سنت و احکام دانی)، فریضه عاده (یعنی احکام دانی) از نمونه‌های آن است. اما فلقِ منفی آن می‌شود فقدان انواع مهارت‌ها
- شهود و اذکار، شاخصه اش لذت مناجات با خدا است و فلقِ منفی آن کسالت در ذکر و غفلت و حواس پرتی است.

چکیده مطالب

مقدمه

پیش از این پرداختن به موضوع فلق، به عنوان طرح موضوع مخلوق معرفی شد. منظور از مخلوق هر چیز غیر خداست که این مخلوقات به حوزه بیرون و درون انسان نسبت مستقیم پیدا می‌کنند. از خلال این دو قلمرو بیرون و درون، مسائل مرتبط با زندگی انسان به سه حوزه بستر (اعم از درونی و بیرونی و مثبت و منفی)، امور زندگی و نهایتاً امکانات قابل تقسیم‌بندی است.

امکانات در حوزه زندگی انسان

هر انسانی با امکانات اولیه‌ای به دنیا می‌آید و سیر و حرکت خود را در دو حوزه عمر و اجل از یک سو و نیز رشد، از سوی دیگر طی می‌کند. انسان با حرکت خود و اقتضائات مثبت و منفی خود که حاصل نزول تقدیر و مقدرات اوست، طی مسیر می‌کند. ارتباط بین ملک و ملکوت در امور زندگی انسان بسیار اهمیت دارد. موضوع گره‌ها و گشایش‌ها به این قلمرو مربوط می‌شوند. همچنین اگر رزقی منع شود به این حوزه و وابستگی آن به اقتضائات باز می‌گردد. سختی و سهولت در کارها نسبت مستقیم با این حیطة از زندگی انسان دارد. مقدرات و اقتضائات صفحات اصلی در تحلیل زندگی انسان هستند. مقدرات به شکل هدایت، نصرت و فتح، قدرت، عزت، علم و حکمت بروز می‌نماید که همگی می‌توانند منافع دنیوی و اخروی را شامل شوند.

اقتضاء و شرایطی که خداوند اختیار آن را به انسان داده است، سه مرحله پیوسته با هم دارد؛ یکی از تفکر تا علم، دیگری از علم تا عمل و نهایتاً از عمل تا نتیجه را شامل می‌شود. برخی از انسان‌ها کارشان را به نتیجه نمی‌رسانند برخی نیز قادر به حفظ نتیجه نیستند. در جهتگیری کلی همه این موارد می‌توانند نقش تعیین کننده‌ای در مشخص نمودن مقاصد اخروی و مقاصد دنیوی داشته باشند. این تقسیم‌بندی از آن روست که خداوند به طرز مشخص و محسوسی دنیا و آخرت را از هم جدا کرده است.

مقدرات و اقتضائات حالاتی دارند که در طی یک حصر عقلی قابل بررسی است:

حالت اولت فراهم بودن اقتضائات دنیوی و اخروی به طرز توأمان است.

حالت دوم فراهم بودن اقتضائات دنیوی و نافرهم بودن مقدرات دنیوی است.

حالت سوم فراهم بودن اقتضائات اخروی و فراهم بودن مقدرات اخروی است. عقلاً حالت چهارم وجود ندارد چون نمی‌تواند اقتضائات اخروی فراهم و مقدرات آن نافرهم باشد. تقسیم‌بندی دیگری بر مبنای مثبت و منفی اقتضائات وجود دارد که در ذیل به آن نیز اشاره می‌شود: اقتضائات دنیوی می‌تواند مثبت و اقتضائات اخروی نیز مثبت باشند (هم دنیا و هم آخرت تأمین است). همچنین می‌تواند اقتضائات دنیوی منفی و اقتضائات اخروی مثبت باشد (دنیا تأمین نیست اما آخرت آباد است) همچنین می‌تواند اقتضائات دنیوی مثبت و اقتضائات اخروی منفی باشد (دنیا تأمین و آخرت ویران) همچنین می‌تواند اقتضائات دنیوی و اخروی منفی باشند (دنیا و آخرت ویران) نکته مهم در جمع‌بندی فرض‌های فوق، فهم این حقیقت است که انسان چه برخوردار از نعمات دنیوی و چه بی‌بهره از آن باشد، راه هدایت برای او مسدود نیست.

انسان مأمور است تا هم دنیا و هم آخرت را داشته باشد. دنیا بستر هدایت و فتح و نصر اوست اما او بیش از انجام تکلیف، مسئولیتی در عدم توفیق در شئون دنیایی ندارد ذکر این نکته از آن جهت اهمیت دارد که جامعه به سمت رهبانیت پیش نرود رهبانیتی که ممکن است برای عده‌ای مفید باشد ولی قطعاً یک ضرر عمومی خواهد داشت.

بهره‌گیری یا عدم بهره‌مندی از دارایی‌ها و امکانات

انسان از لحظه تولد خود را مشمول امکانات و دارایی‌های پایه‌ای می‌داند که اولیه بوده و به عنوان سرمایه اولیه در اختیار او قرار داده شده است البته امکانات ثانویه‌ای هم وجود دارند که در نتیجه تلاش او حاصل می‌شوند. هر دو نوع از امکانات شامل امکانات درونی و بیرونی است. بهره بردن از این امکانات، نعمت را شکل می‌دهد که به اقتضای درونی و بیرونی بودن، امکانات می‌تواند درونی و بیرونی باشد. آنچه اهمیت دارد این است که دو جهت کلی در نعمت‌ها وجود دارد که همان جهت اخروی و دنیوی است. اولی ختم به ثواب می‌شود و به دومی، اطلاق عذاب می‌گردد. سوره مبارکه دهر سوره مناسبی در تحلیل امکانات است.

در جهت‌گیری مثبت که همان جهت‌گیری اخروی است دو کلیدواژه رزق که موضوع آن مهیمن بر مسأله بستر و امکانات است و نیز ابرار اهمیت دارند که مطابق سوره مبارکه دهر شاخصه‌های وفای به نذر، خوف از رب و قیامت و اطعام مسکین، یتیم و اسیر می‌باشند. که منجر به شکل‌گیری وجوه شکر می‌شود. مطابق سوره مبارکه لیل، اعطا کردن فلق ثواب و باز شدن گره و نیز اعطا نکردن و بخل، فلق گره و عذاب است.

تحلیل اختلالات (شر) در حوزه دارایی‌های انسان

تحلیل اختلالات (شرور) در حوزه دارایی‌های انسان موضوع بسیار اساسی است چون پایه همه شرور تلقی می‌شود. چنانکه پیش از این اشاره شد، انسان از دو نوع دارایی بیرونی و درونی برخوردار است.

به استناد آیات فراوان قرآنی اولین دارایی انسان که درونی است، «ذکر» است (سبب متصل کننده انسان به غیب) و بعد «سمع» و «بصر» او و سپس «قلب» و «فؤاد» به عنوان دستگاه پردازشگر و تحلیل کننده او خواهد بود. فصل فؤاد با قلب در پختگی فؤاد است. «دست» و «پا» (اسباب اجرایی) و نیز زبان (سبب قول) و لب‌ها (سبب نطق) نعمت‌های دیگر هستند و نهایتاً صفات و خلقیات به عنوان دارایی‌های دیگر او خواهند بود البته به استناد «ان تعدو نعمه الله لاتحسوها» نعمت‌های الهی قابل شمارش نیستند اما این موارد به عنوان اهم و رئوس این نعمت‌ها بیشتر مورد تأکید قرار گرفته اند.

دارایی‌های بیرونی ذکر شده در قرآن برای انسان شامل پدیده‌ها و آیات، نظام رهبری، قومیت و مربی و عالمان، بلد و عشیره و فامیل و نیز بیت و والدین و اموال و بنین موارد بعدی هستند که محدود نبوده و قابل افزایش می‌باشند.

حالات مختلفی در تحلیل این دو دسته قابل تصور است مثلاً هر دو می‌توانند منفی یا مثبت باشند.

در فرض منفی درونی، امکانات تبدیل به سلاسل، اغلال و سعیر می‌شوند که مابه‌ازای بیرونی آن شامل مسکین و یتیم و اسیر می‌گردد.

سلاسل به معنی زنجیره‌های معیوب تشدید کننده است (مرتبط با انواع ترس). اغلال شامل سختی، درد، محدودیت، سنگینی، وزر، وبال، تعصب، پیش‌فرض‌های غلط و تعاریف غلط می‌شود و وجه مشترک همه مصادیق آن محدودیت است (مرتبط با انواع بخل). سعیر تمثیلی از محرومیت و سوزش و التهاب است (مرتبط با انواع حسادت) در منظر ابرار این افراد جهنمی دیده نمی‌شوند بلکه به چشم مسکین، یتیم و اسیر دیده می‌شوند.

در صورت ایجاد ضرایب میان سلاسل، اغلال و سعیر با دارایی‌های بیرونی و درونی، أمهات رذایل، آسیب‌ها و محرومیت‌ها قابل احصا و تحلیل می‌شود. زیرا با لحاظ فلق‌های هر کدام، این امراض امکان مداوا پیدا می‌کنند.

شاخص عقبگرد یا پیشرفت یک جامعه در خروجی مسکین، یتیم و اسیر است.

انسانی که دارایی‌هایش به سمت هدایت سوق پیدا کند، از سلاسل، اغلال و سعیر سوق پیدا می‌کند و فلق‌هایی دارد که می‌شود آن را شناخت (یعنی شاخص‌هایی برای رهایی از سلاسل، اغلال و سعیر). بسیاری از روایات در این ساحت راهگشا هستند.

توجه به عیوب وقتی منجر به تشدید عیب شود، سلاسل در ناحیه و منطقه ذکر است.

وقتی گوش و چشم محلی برای برداشت آسیب شود سلاسل در ناحیه و منطقه «سمع» و «بصر» است.

وقتی عیوب از ناحیه دریافت‌ها، تجزیه و تحلیل تشدید شود، سلاسل در ناحیه و منطقه «قلب» و «فؤاد» است. وقتی اقدام به هر چیز منجر به رو آمدن عیوب شود، سلاسل در ناحیه و منطقه «دست» و «پا» است. سخنان القاء‌کننده شکایت و یأس پراکن و استفاده از آنها برای تثبیت عیب، سلاسل در ناحیه و منطقه زبان (سبب قول) و لب‌ها (سبب نطق) است. وقتی بهره‌گیری از طبیعت در زنجیره‌ای از طبیعت قرار می‌گیرد، سلاسل در ناحیه طبیعت است. وقتی رهبر یا امت جامعه‌ای روز به روز عیوب بیشتری را بر جامعه تحمیل می‌کنند، سلاسل در ناحیه نظام رهبری است. سلاسل در ناحیه مربی و عالمان با وارونگی ارزش‌ها صورت می‌گیرد (مربیان که تنها عیوب را تقویت می‌کنند). سلاسل در ناحیه بلد و عشیره تقویت‌کننده عیوب هستند و منجر به تقویت عیوب می‌شوند. سلاسل در ناحیه خانواده، به صورت عیب‌پروری در بستر خانواده صورت می‌پذیرد. چنانکه قید تشدید عیب در مورد سلاسل، توانست تفصیل لازم را در حوزه درون و بیرون امکانات ایجاد نماید، همین ضریب در مورد اغلال نیز وجود دارد، قید این کار، ایجاد رنج ناشی از توجه دادن به نقطه‌ای محدود و آزار دهنده است. ضریب مذکور در مورد سعیر، با قید توجه دادن به نداری‌ها، به نحوی که مایه یأس شوند صورت می‌پذیرد.

مشروح مطالب کلاس:

مخلوق دو نوع است: بیرون انسان و درون انسان که شامل مخلوقات بستر ساز که دو حالت، درونی و بیرونی دارد، مخلوقات تشکیل‌دهنده امور زندگی، و مخلوقات تشکیل‌دهنده امکانات است.

مخلوق تقدیر می‌شود، نشانه و اثر دارد.

بر اساس اقتضائات، مقدرات تولید می‌شود.

هر انسانی در بدو ورودش به دنیا، از انعقاد نطفه و.. بر اساس یک سری از اقتضائاتی، مقدراتی برایش نازل می‌شود. هر تقدیری به اذن خدا، اقتضائی در زمین برایش در نظر گرفته شده است. انسان جسمانی الحدوث است. در ارتباط بین ملک و ملکوت است که مقدرات جریان پیدا می‌کنند. گره‌ها هم همین جا اتفاق می‌افتند.

فلق: مخلوق (هرچه غیر خداست) از جهت نشانه و اثر

کار من گره خورده یعنی حرکتی برای رسیدن به مقصدی کند یا دور یا دیر شده است. این یعنی اینکه کارم و یا عملم به نتیجه نمی رسند. اگر رزقی منع شود وابسته با اقتضائات است یعنی اقتضائاتش وجود نداشته بنابراین آن رزق منع شده است.

اینجا فلقش به سهولت یا سختی در شدن هاست. یعنی هم سختی و هم سهولتاش به صورت فلق عمل می کند. شدن ها و نشدن ها فلق هستند.

یک مقدرات داریم، یک اقتضائات.

انسان مقدرات را به یکی از این وجوه می بیند: به صورت هدایت، نصرت و فتح، قدرت و عزت، علم و حکمت می بیند و هر کدام از این ها نشانه ای دارند و هر کدام دو حیثیت دارند: اخروی و دنیوی. یعنی مثلاً هدایتی که منفعتش به آخرت فرد می رسد و الزاماً به دنیای فرد نمی رسد.

اگر در دنیا هم کسی وضعش خوب است یا سالم است یا گشایش، علم، قدرت و... دارد اینها جزء مقدرات الهی است منتها منفعتش دنیایی است.

اقتضائات: شرایط و اسباب بوجود آمدن یک اتفاق است، که واژه اش در قرآن شاء یا مشیت است. یعنی ظرف است. ما اقتضائات در امور زندگی مان را با نصرت و فتح و تقدیر می بینیم.

شاء مرحله قبل از اراده خداست که منجر می شود اراده خدا جاری شود.

انواع اقتضائات:

۱. از تفکر تا علم، مجموعه آن چیزی که از دریافت حسی آغاز می شود تا این حس تبدیل به یک علم و دانشی برای فرد شود. اگر انسان نسبت به یک چیزی جهل داشته باشد به طور طبیعی اقتضائش را برای خودش فراهم نکرده است. در اینجا مقدرات دست انسان دست خود اوست و اقتضائش اول از تفکر تا علم است و اگر این درست باشد اقتضاء را می توان در مرحله اول درست بکار ببندد.

۲. از علم تا عمل؛ یعنی ممکن است خیلی ها، خیلی چیزها را بدانند اما عمل نکنند.

۳. از عمل تا نتیجه؛ انسان یک کاری را انجام می دهد اما آن را به نتیجه نمی رساند. (خیلی از کارهای انسان اینگونه هستند)

۴. حفظ نتایج مهم است به این خاطر که انسان حبط عمل دارد یعنی انسان می تواند یک کارهایی انجام دهد که عملش را کامل از بین ببرد.

مقاصد یا دنیوی است یا اخروی؛ اخروی مثل عبادتها و دنیوی ها مثل رسیدن به یک تکنولوژی است. خدا دنیا و آخرت را به صورت محسوس در زندگی ما جدا کرده است یعنی این گونه نیست که هرکس دنیایش بهتر بود آخرتش هم بهتر باشد یا هرکس که دنیایش بد بود آخرتش هم بد باشد.

حالات اقتضانات و مقدرات:

- حالت اول: اقتضانات دنیوی فراهم، مقدرات دنیوی هم فراهم است.
- حالت دوم: اقتضانات دنیوی فراهم، مقدرات دنیوی نافرهم است.
- حالت سوم: اقتضانات اخروی فراهم، مقدرات اخروی هم فراهم است. این حالت که اقتضانات اخروی فراهم باشد اما مقدرات اخروی فراهم نباشد، را خدا مسدود کرده است. این گونه است که هرکسی یک حسنه انجام دهد ده تا برداشت می کند اما اگر یک سیئه انجام دهد یکی برایش نوشته می شود.

لذا می شود یک نفر اقتضانات دنیوی و اخروی را داشته باشد و در نتیجه دنیا و آخرتشان تامین است. ان شاء الله در حکومت امام زمان (عج) غلبه با این افراد است.

اقتضانات دنیوی مثبت، اقتضانات اخروی مثبت = هم دنیا و هم آخرت تامین است.

اقتضانات دنیوی منفی، اقتضانات اخروی مثبت = دنیا تامین نیست اما آخرت تامین است.

کسی که اقتضانات دنیوی اش منفی اما اقتضانات اخروی اش مثبت است؛ اینها دچار ابتلائات هستند که در جهت سازندگی آنهاست.

اگر افراد ابتلاء به نعمت بشوند هدایتشان نوعا سخت تر است علتش آن است که در نعمت فراموشی بیشتر است.

راه هدایت به آخرت برای انسان فراهم شده است چه برخوردار از تنعمات دنیوی باشد و چه اینکه بی بهره باشد.

سوره ها آمده اند تا اختلالها را بشناسانند و در واقع فلق اقتضانات را مطرح کنند. اختلال در تفکر، اختلال در عمل، اختلال در نتایج.

نکته مهم: انسان مامور است که هم دنیا را داشته باشد و هم آخرت را. البته از منظر مقصد و نه از منظر شدن. انسان نمی‌تواند دنیا را رها کند زیرا دنیا بستر هدایت اوست و اگر آن را رها کند به آخرتش لطمه خواهد خورد.

امکانات (دارایی‌ها): اولیه و ثانویه

امکانات اولیه آن دسته از امکانات است که برایش زحمتی نکشیده است و به او اعطا شده است مثل سلامتی و خیلی از چیزهایی که ما داریم اولیه است.

دارایی اول امکان است که بعد به نعمت تبدیل می‌شود. نعمت بهره از امکانات است و امکانات علم به دارایی است یعنی حتما باید در نعمت بهره‌وری داشته باشد.

دارایی‌ها دو بخش است امکانات درونی و امکانات بیرونی که آن هم به دو بخش تقسیم می‌شود اخروی که باقی است و دنیوی که فانی است. اما می‌توان امکانات دنیوی را طوری استفاده کرد که باقی شود مثل سمعی که در قرآن آمده است.

دو جهت کلی در نعمت وجود دارد، جهت اول این است که همه نعمت‌های دنیوی به سمت اخروی و باقی باشد که تبدیل به ثواب می‌شود که از ثوب است. ثوب یعنی لباس. فرد می‌تواند لباس‌های اخروی بپوشد که به خاطر همین اغلب نعمت‌های بهشتی لباس است. جهت دوم این است که نعمت‌های باقی را فانی کنیم که تبدیل به عذاب می‌شود.

به نظر می‌رسد برای موضوع امکانات یکی از سوره‌هایی که می‌توان خواند سوره مبارکه دهر (انسان، هل اتی) است که انسان را لم یکن شیا مذکور می‌داند که به او دارایی و امکانات می‌دهد (سمع و بصر) و دو مسیر شکر و کفر را برایش باز می‌کند و در قسمت کفر سلاسل و اغلالا و سعیرا را مطرح می‌نماید.

در جهت مثبت بحث دارایی رزق و ابرار بودن (وفای به نذر، خوف از رب و قیامت، اطعام به مسکین، یتیم و اسیر) خیلی مهم است. ابرار اینجا واژه کلیدی است زیرا ابرار در قرآن یعنی کسانی که نعمت‌ها را خوب شناختند و آنها را برای هدایت دیگران استفاده کردند. (رزقی که نعمت شده است و قابلیت اعطاء و انفاق دارد).

شکر این است که انسان ابرار شود و اصل آن هم در انفاق و اعطاء است که سوره‌اش، سوره مبارکه لیل است. در این سوره بحث اعطاء و انفاق مطرح می‌شود. (زیاد کننده نعمت) و لذا در این قسمت نفائات فی العقد می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد یعنی هر کسی گره‌ای در کارش افتاد با اعطاء و انفاق می‌توان آن گره را باز کند. مثلا اگر ما بر

اثر یک قرضی یا خبری غم زده هستیم اگر با کسی مواجهه می‌شویم باید خنده و سلام اعطاء کنیم. در حالیکه خیلی از ما تنها اعطاء و انفاق را مادی فرض می‌کنیم.

اعطاء کردن، فلق به نعمت بالا رسیدن است و اعطاء نکردن و بخل فلق رسیدن به نعمت کمتر است. اعطا نکردن، فلق عذاب و اعطا کردن، فلق به نعمت بالا رسیدن است.

نعمت نیز سه بعد پیدا می‌کند:

۱- در مواجهه با دیگران که باید نعمت اعطا شود.

۲- در ارتباط شما با نعمت که باید نسبت به نوع بهره بردن از آن نعمت، تقوا رعایت شود.

۳- درست کردن زیرساخت‌ها که باعث باور نعمت می‌شود.

نعمت سه ناحیه دارد:

۱- باوری که باید تصدیق به حسنی بشود یعنی این که انسان بداند خدا نعمت را برای چه به او داده و چه

کارکردی باید برای او داشته باشد. یعنی وعده‌های الهی را نسبت به آن بداند و کار کند.

۲- توجهی که باید منجر به تقوا شود. (توجه به نعمت شکر را ایجاد می‌کند)

۳- عمل که باید منجر به اعطاء شود.

و ورود شر در دارائی‌ها موضوع مهمی است و ازین جاست که اختلال‌ها پیدا می‌شود زیرا مستقیماً به نعمت‌ها برخورد می‌کند و مباحث بستر و امور را هم تحت الشعاع قرار می‌دهد.

انسان در هر نقطه‌ای از زندگی دارائی‌های مخصوصی دارد که براساس آن سنجیده می‌شود.

دارائی‌های (نعمت) درونی را با توجه به آیات قرآن این گونه دسته بندی می‌کنیم (حصری نیست):

- ذکر: سببی که انسان را متصل به ملکوت می‌کند.

- سمع و بصر: مجرای ورودی که به صورت شنوایی و بینایی است.

- قلب و فواد: یعنی دستگاه تحلیل کننده؛ قلب دریافت کننده و تحلیل گر و فواد پختگی و تجربه است.

- دست و پا: دست یعنی قوه مجریه و پا قوه ارتباط دهنده است.

- زبان و لبان: زبان به عنوان جاری کننده قول، نطق و کلام است.

- صفات و خلقیات

دارائی های (نعمت) بیرونی:

- پدیده‌ها و آیات

- نظام رهبری و امت یعنی نظام اجتماعی انسان‌ها

- نظام قومیت، مربی و عالم (خواص)

- بلد و عشیره، فامیل

- بیت که بحث اموال و بنین و خانواده اینجا مطرح می‌گردد

چهار حالت در آن وجود دارد:

اولین حالت؛ همه چیز مثبت است و همه چیز به سمت هدایت است.

دومین حالت؛ همه چیز منفی است و منفی بودن هر کدام یک تأثیری در جامعه می‌گذارد. اگر دارائی‌های درونی منفی باشد تبدیل به سلاسل، اغلال و سعیر می‌شود و اگر دارائی بیرونی منفی باشد به سمت مسکین، یتیم و اسیر پیش خواهد رفت.

براساس سوره مبارکه دهر وقتی سیستمی معیوب شود و وقتی که نعمت به کفر سوق پیدا می‌کند، اینها به حالت سلاسل، اغلال و سعیر سوق پیدا می‌کنند.

سلاسل: زنجیره‌های معیوب تشدید کننده است. (مربوط به ترس بوده و آسیب بستر است)

اغلال: سنگینی، وزر، وبال، سختی، درد، محدودیت، تعصب، پیش فرض و تعاریف غلط که همگی ایجاد محدودیت می‌کند و فرد را از چابکی می‌اندازد. (مربوط به بخل بوده و آسیب امور است)

سعیر: محرومیت، سوزش (مربوط به حسد بوده و آسیب امکانات است)

اگر سلاسل، اغلال و سعیر در حیثیت فردی و اجتماعی ضرب شود مجموعه اختلالات در انسان بدست خواهد آمد.

ابرار کسانی هستند که وقتی به جامعه نگاه می‌کنند از منظر نگاه کردن به مسکین و یتیم و اسیر نظر می‌کنند زیرا می‌خواهند از آنها دستگیری کنند و آنها را حالت سلاسل، اغلال و سعیر نجات دهند.

ما نیز باید نگاه‌مان اینگونه باشد. اگر کسی ابرار شود اهل بیت علیهم السلام را می‌فهمد زیرا می‌گوید به اعتبار سوره دهر شما مسکین و یتیم و اسیر را رد نمی‌کنید. انسان وقتی ابرار می‌شود تازه اهل بیت علیهم السلام را می‌فهمد.

شنیدن صوت های آقای دولابی خیلی در این زمینه کمک می‌کند زیرا انسان را یک لایه به رحمت الهی نزدیک می‌کند.

جامعه ای که وضعش خوب نیست محصولش مسکین، یتیم و اسیر است. در واقع این گونه است که شاخص جامعه پیشرو و پسر و در میزان خروجی آن جامعه به حالت‌های مسکین، یتیم و اسیر می‌باشد.

انسان وقتی دارایی‌هایش به سمت هدایت سوق پیدا می‌کند از سلاسل، اغلال و سعیر رهایی پیدا می‌کند. آنچه در جامعه وجود دارد و آنچه خود در معرض آن است سلاسل، اغلال و سعیر است که هر کدام نیز فلقی دارد. رهایی از اغلال، سعیر و سلاسل فلق دارد و باید آنها را شناخت.

دارایی‌های انسان تا زمانی که در سلاسل، اغلال و سعیر باشد به سمت هدایت سوق پیدا نخواهد کرد.

ذکر سلاسل: توجه به عیوب خود را تشدید می‌کند. یک سری درمان وجود دارد که باید ذکرش را از سلاسل خارج کند. باید به غایت‌ها توجه کند و آموزش تدبیر درمان آن است.

سمع و بصر سلاسل: گوش و چشم محل آسیب خواهد بود.

قلب و فواد سلاسل: عیوب از ناحیه دریافت‌های تحلیله افزایش پیدا می‌کند.

دست و پا سلاسل: با هر کسی که ارتباط برقرار می‌کند، عیب‌ها پدیدار می‌شود.

زبان و لبان سلاسل: سخن‌هایی که فرد به شکایت لب به آنها باز می‌کند که در آن احساس ناامیدی خود را به دیگران القاء می‌کند.

صفات سلاسل: عیوبی است که زنجیره معایب تشکیل می‌دهد و هر کدام آن دیگری را تشدید می‌کند.

طبیعت سلاسل: بهره‌گیری از طبیعت تبعاتی را ایجاد می‌کند که خود باعث تبعات دیگری می‌شود.

امت و رهبر سلاسل: رهبر یا جامعه ای که روز به روز عیوب بیشتری را به جامعه تحمیل می‌کند.

قوم و مربی سلاسل: کسانی هستند که تنها عیوب را تقویت می کنند. در اینجا ارزش ها وارونه می شود و ضد ارزش ها رو می آیند.

بلد و عشیره سلاسل: خویشانی که داشتن عیوب برایشان ارزشمند است تقویت کننده عیوب هستند. (مرزها را بر می دارند)

بیت و خانواده سلاسل: خانواده عیب پرور که خانواده خواسته یا ناخواسته بر گسترش عیوب می افزایند.

درمان آن هم صلوات است زیرا در صلوات قائل به شخصیت ولی الهی می شوید به عنوان رهبر و مربی مطلق دستوراتش را آویزه گوش می کنید و از خدا می خواهید تا این حرف ها بیشتر در گوش تان بماند تا معایب برطرف بشوند.

ریشه سلاسل القاء ناامید و ناتوانی است. ریشه اغلال رنج و درد است. ریشه سعیر محرومیت است.

ماهیت یأس سلسالی است زیرا چرخه معیوب ایجاد می کند و اغلال را تشدید می کند و این ها از هم منفک نیستند. یعنی اغلال هم نوعی سعیر است و به همین ترتیب...

این بحث ها در روایات بطور مفصل آمده که در انتهای مطالب به دعایی از حضرت سجاد(ع) اشاره می کنیم که دعایی بی نظیر است. انسان اگر مضامین این ادعیه نظر کند مقام شامخ امامت را فهم کرده و امام را در جایگاه واقعی ایشان(انسان کامل و خلیفه الله) خواهد شناخت.

← مراجعه شود به کتاب مهج الدعوات سیدبن طاووس، دعای مهمات امام سجاد(ع)، صفحه ۱۵۹

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات